

محمّد سیاه‌پوش

ایران

تیر و مرداد ۱۴۰۲
شماره چهارم
۱۵۰ هزار تومان



بهره‌برداری از راه آهن ایران و افغانستان پس از سه سال وقفه

مروری بر ظرفیت‌های راه آهن افغانستان به بهانه بهره‌برداری از خط آهن خواف-هرات

- یک ملت، یک زبان
- زبان فارسی در قلب طالبان
- اولین جنگ طالبان و ناتو
- در دوران اشغالگری آمریکا
- در بند شیطان
- جنگ نرم آمریکا
- علیه زن مسلمان در افغانستان
- سردرگم میان سیاست‌ها
- مهاجرین، تهدید یا فرصت؟
- طالبان؛ بدون واسطه
- توسعه زیرساخت راه آهن
- افغانستان؛ الزامات و فرصت‌ها
- اسنادی از حضور نظامی آمریکا در افغانستان



سردرگم میان سیاست‌ها

کنکاشی در وضعیت مهاجرین افغانستانی در ایران

۹۰



۱۶۸



توسعه زیرساخت راه آهن افغانستان
الزامات و فرصت‌ها



۲۸

اولین جنگ طالبان و ناتو
در دوران اشغالگری امریکا

مروزی برنبرد دره شاه‌ی کوت



۱۴۲

طالبان؛ بدون واسطه

مصاحبه اختصاصی ملامحمد یعقوب مجاهد وزیر دفاع امارت اسلامی افغانستان



۴۴

دربند شیطان

کنکاشی پیرامون زندانی‌های افغانستانی در اسارت امریکا

زبان فارسی در افغانستان

- یک ملت، یک زبان | گفت و گویی درباره زبان فارسی در افغانستان با استاد عبدالله آرزو ۶
- شبی در آرامگاه شیخ خرقان | آخرین سروده حاج عبدالله آرزو بر سر مزار شیخ خرقان ۱۴
- زبان فارسی در قلب طالبان | گزارشی مختصر از سفر شهریور ماه ۱۴۰۱ به قندهار ۱۶
- زبان فارسی در افغانستان ۲۰
- زبان فارسی در دوره آمریکایی ها ضربه خورد | ولی کسی صدایش در نیامد ۲۲

امریکا و طالبان

- اولین جنگ طالبان و ناتو در دوران اشغالگری امریکا | مروری بر نبرد دره شاهی کوت ۲۸
- قتلگاه دشت لیلی ۳۴
- معرفی شهید «مولوی نصرالله منصور» از رهبران بزرگ جهادی افغانستان ۳۹
- در بند شیطان | کنکاشی پیرامون زندانی های افغانستانی در اسارت امریکا ۴۴
- جنگ نرم امریکا علیه زن مسلمان در افغانستان ۵۲

فیلم نگاری

- متعهد به استعمار: نقدی بر فیلم سینمایی «پیمان» اثر گای ریچی ۶۵
- ۱۲ قدرتمند ۶۸
- پاسگاه ۷۲
- قهرمان سازی امریکایی | یادداشتی بر فیلم «تک تیرانداز امریکایی» ۷۶
- تنها بازمانده ۸۰
- قندهار ۸۵

مهاجران

- سردرگم میان سیاست ها | کنکاشی در وضعیت مهاجرین افغانستانی در ایران ۹۰
- میثاق ملی ما ریشه در ایده آریایی پهلوی دارد! | گفتاری کوتاه از دکتر سجاد صفارهرندی ۱۰۲
- مهاجرین، تهدید یا فرصت؟ | بررسی قوانین مهاجرتی ایران در مصاحبه با آقای مصطفی جهانبخش پژوهشگر مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی و از تدوین کنندگان طرح سازمان ملی اقامت ۱۰۴
- نسخه های شکست خورده! | بررسی انتقادی سیاست های مهاجرتی کشورهای اروپایی در گفت و گو با دکتر فهیم دانش، پژوهشگر حقوق بین الملل و مدیرکل سابق امور بین الملل سازمان صداوسیما ۱۰۶
- مصائب میهمان | تأملی بر مسائل مهاجران افغانستانی به بهانه انتشار تقریظ رهبری بر کتاب خاتون و قوماندان ۱۱۲
- یک نشست امیدوارکننده برای مهاجرین افغانستانی ۱۱۴

تک نگاری ها

- طالبان، از ورای قاب پروپاگاندا | سخنرانی علیرضا کمیلی در تحلیل اوضاع افغانستان پس از امریکا در شهر قم ۱۲۴
- چرخه تکرار مخرب در افغانستان | از ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۱ ۱۳۸
- طالبان: بدون واسطه | مصاحبه اختصاصی ملامحمد یعقوب مجاهد وزیر دفاع امارت اسلامی افغانستان با شبکه طلوع نیوز در کابل ۱۴۲
- پیام تبریک رهبر حکومت سرپرست افغانستان مولوی هبه الله اخوندزاده به مناسبت عید سعید قربان ۱۶۲
- توسعه زیرساخت راه آهن افغانستان: الزامات و فرصت ها ۱۶۸

اسناد جنگ پنهان امریکا در افغانستان

- اسنادی از حضور نظامی امریکا در افغانستان | خلاصه ای از کتاب جنگ پنهان ۱۷۸



زبان فارسی در افغانستان



یک ملت، یک زبان

گفت‌وگویی درباره زبان فارسی در افغانستان با استاد عبدالله آرزو



جغرافیای
فرهنگی میان
ایران و افغانستان
توسط هیچ
مرزی نمی تواند
جداسازی شود؛
حتی زبان پشتوهم
که امروزه در
افغانستان رایج
است، یکی از
گویش های زبان
فارسی است

ممنون می شوم اگر در ابتدای بحث یک معرفی اجمالی از خودتان بفرمایید.

سلامت باشید، بنده عبدالله آرزو هستم. شاعر، نویسنده و پژوهشگر در معارف اسلامی و حافظ قرآن. سال ۱۳۴۳ در هرات متولد شدم و در خانواده ای بسیار خون گرم، عاطفی، متدین و فرهنگی بزرگ شدم. پدرم شهید شیخ محمد خان از شخصیت های مطرح شهر هرات بودند که سال های بسیاری از دوره ظاهرخان و محمد داوود خان را در سطوح مختلف اداری کار کردند و خاطرات بسیاری را به یادگار گذاشتند. با تأیید شدن نظام جمهوریت، خانواده هایی که از نظر مسائل دینی و اعتقادی جایگاه پررنگی در جامعه داشتند، مورد حمله کمونیست ها قرار گرفتند. خانواده ما هم جزو این دسته بود؛ پدرمان را با بهانه های مختلف به زندان می بردند، برادر بزرگ ما نیز در آغاز حکومت مدت زمان زیادی در زندان بود. در نهایت، سال ۱۳۵۹ پدرم را جلوی چشم همه زیر تانک قطعه قطعه کردند.

شهادت پدر سبب شد تا به ایران هجرت کنیم. اولین اقامتگاه ما در بیرجند بود که نزدیک به ۱۰ سال در آنجا ساکن بودیم. برادرم شادروان دکتر عبدالرسول آرزو، پزشک بودند. در ابتدا، رئیس درمانگاه جوادیه بیرجند بودند و بعد از افتتاح بهداری سپاه، سردار شهید ناصری این مسئولیت را به ایشان دادند. برادرم در بیرجند به رحمت خدا رفت و آنجا به خاک سپرده شد. پس از چند سال اقامت در بیرجند مقدر شد که به مشهد بیاییم؛ حال در کنار مرقد امام رضا (علیه السلام) زندگی و بندگی می کنیم.

کمی وارد مقوله زبان بشویم. افغانستان یکی از پایگاه های زبان فارسی است. لطفاً کمی از فضای زبان فارسی در دوره قبل از جمهوریت بگویید.

بله. همان طور که در جریان هستی زبان فارسی شاخصه های بسیار مهمی در فرهنگ و تمدن دارد که هیچ زبانی را در منطقه با این شاخصه ها نمی توان شناسایی کرد. می توان از مولانا، خواجه عبدالله انصاری بنیانگذار نثر مسجع، تفسیر کشف الاسرار، صد میدان، الهی نامه و اسرار نامه سخن گفت و عبدالرحمن جامی، جغتایی، عطار، سنایی، غزنوی و فاریابی را نام برد؛ آنان آثار بسیاری را در صفحه تاریخ جاودان کردند. اما از این رسمیات که بگذریم، باید گفت: زبان فارسی در افغانستان بر قلب ها حاکم است. در همین زمینه بنده به طور بداهه در جمعی یک رباعی سروده ام که عرض می کنم:

ما از دل سرزمین آریاییم
از نی کده و نوای مولاییم
از خانقه منور پیر هرات
از آینه زار بوعلی سیناییم

جغرافیای فرهنگی میان ایران و افغانستان توسط هیچ مرزی نمی تواند جداسازی شود؛ حتی زبان پشتوهم که امروزه در افغانستان رایج است، یکی از گویش های زبان فارسی است. تمام افتخاراتی که در منطقه افغانستان و ایران است، بر محور زبان فارسی است. حکیم ابوالقاسم فردوسی می فرماید: بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی در طول سال ها از عصر غزنویان که شاهنامه در آن دوران سروده شده است، زبان دربار غزنوی فارسی بوده است. سرایش این ۲ هزار بیت توسط فردوسی و همراهی دقیقی، اسجودی و منصوری بیانگر این است که در سلسله ترک زبان غزنویان، غوریان، تیموریان، ابدالی ها و خاندان

در زمانی که
جنگ‌هایی در
کابل برسر قدرت
صورت می‌گرفت،
جناح‌های مختلف
سعی کردند که به
این نزاع‌ها، تعمیم
مذهبی و قومی
بدهند که شکر خدا
ملت افغانستان
هوشیار بودند و
دشمن موفق نشد

محمدزایی‌ها زبان رسمی بازهم فارسی بوده است؛ پس قطعاً زبان فارسی با حجم زیادی از پیشینه، صلابت و افتخار زبان غالب است. حتی پس از ورود اسلام، اسلام هم نتوانست مانعی در برابر زبان فارسی ایجاد کند. بهتر است بگوییم که برای زنده ماندن هویت تاریخی منطقه باید زبان فارسی را زنده نگه داریم.

در حکومت‌های پس از داوود خان و کودتای سال ۵۷ کسان‌ی مثل محمد ترکی که ژورنالیست و خبرنگار بوده است، سعی کرده‌اند با استفاده ابزاری از زبان پشتو به گونه‌ای پشتون‌های افغانستان را در مسیر باطلی راهی کنند؛ متأسفانه این کار در تمام حکومت‌های پیشین رایج بوده است که ما به آن «پشتونیزم» می‌گوییم. آنها بیشترین جفا را در حق قوم پشتون و افغانستان کرده‌اند، چون تلاش کردند که این قوم را از مسائل فرهنگی و تحصیلی عقب‌نگه دارند. الحمدلله اتفاقاتی که منجر به خشونت‌های پررنگ و بی‌رحمانه می‌شد در افغانستان صورت نگرفت. در تاریخ ما کمونیست‌هایی مثل محمد ترکی و حفیظ‌الله امین، سعی کردند حاکمیت پشتون‌ها یا پشتونیزم را پررنگ کنند.

پس از جهاد مقدس ۱۴ ساله در برابر ارتش سرخ و تجاوز بی‌شرمانه شوروی سابق، حکومت مجاهدین سرکار آمد. آقای مجددی فارسی زبان بودند و بعد از ایشان هم که شهید ربانی بر سرکار آمدند، بحث مسائل زبانی مطرح نشد. در زمانی که جنگ‌هایی در کابل برسر قدرت صورت می‌گرفت، جناح‌های مختلف سعی کردند که به این نزاع‌ها، تعمیم مذهبی و قومی بدهند که شکر خدا ملت افغانستان هوشیار بودند و دشمن موفق نشد اختلافاتی بین شیعه و سنی یا میان پشتو، هزاره و تاجیک راه بیندازد. در جنگ‌های داخلی در سال‌های ۷۱ تا ۷۴ که طالبان آمدند، شخصی به اسم آقای سیاف که پشتو زبان بود، در کنار احمدشاه مسعود بود. همچنین در کنار آقای حکمتیار که ازبک است، آقای عبدالعلی مزاری هزاره بود. این کنارهم قرار گرفتن قومیت‌ها، نشان می‌دهد که جنگ نه زبانی بوده و نه مذهبی، بلکه توطئه‌ای بین‌المللی بوده است.

رهبران در این جنگ‌ها مجاهدت‌های بسیاری کردند و این انقلاب به برکت خون شهدای بسیار رقم خورد. اما این رهبران لیاقت رهبری و مدیریت را نداشتند و ناخواسته در دام توطئه‌های دشمن قرار گرفتند؛ آنان ابزار دست کفر بخصوص صلیبی‌ها شدند. پس از سقوط حکومت کمونیستی در افغانستان، آزادی‌خواهان بسیاری در سراسر دنیا لباس افغانی پوشیدند و گفتند ما هم مثل افغان‌ها در برابر غرب و آمریکا مبارزه خواهیم کرد و به پیروزی می‌رسیم. مردم افغانستان جدای از انگیزه سیاسی، انگیزه الهی هم داشتند و این اندیشه اسلامی بود که این رژیم را محو کرد، اما متأسفانه جامعه بین‌المللی هنوز به این اطلاعات کلان دست نیافته‌اند. در این جنگ بازهم جنگ زبانی، قومی و فرهنگی نبود؛ ضعف سیاسی، نبودن اندیشه و تفکر نبودن یک استراتژی مدون باعث این مصیبت‌ها شد. پس از آن، طالبان آمد. زمانی که آمریکایی‌ها با توطئه بین‌المللی وارد ما جراح شدند، طالبان به دنبال جهاد بود و مردم هم البته آنها را می‌شناختند. سپس آقای کرزی روی کار آمد که صاحب اندیشه و تفکر نبود و صرفاً یک زندگی روزمره سیاسی داشت؛ در ادامه هم آقای غنی روی کار آمد که ایشان از لحاظ فکری بی‌سروسامان‌تر از آقای کرزی بود. در نهایت هم ملت از فسادهای گسترده‌ای که انجام داده بود ناراحت بودند. مردم حس می‌کردند بعد از این همه جهاد در برابر استکبار شرق، حالا دشمنان شماره یک اسلام یعنی یهودیان و نصرانیان به افغانستان آمده‌اند. در نهایت ریشه آنها در افغانستان برچیده شد؛ همه مسلمانان بخصوص

ماشعرای
بسیاری داریم که
پشتون هستند
و به فارسی شعر
سروده‌اند. این
صرفاً نشان‌دهنده
این است که زبان
فارسی آنقدر بسط
و توسعه دارد که
همه را به خود
دعوت می‌کند

جهادی‌ها، جدای از اینکه چه کسی به قدرت رسید، خوشحال بودند. در این ماجرا هم زبان فارسی به حاشیه نرفت و نمی‌رود.

در دوره اول حکومت طالبان هم به همین شکل بود؟

بله، در دوره حکومت طالبان چهره‌های بسیاری در جریان بدنه طالب قرار نداشتند؛ چهره‌هایی از قومیت‌های ازبک و هزاره به تعداد اندکی بودند که همین‌ها هم به چشم می‌آمدند، مثل آقای حنفی که در سمت معاون وزیر بود. از حق نگذریم، این قوم پشتون بودند که در برابر تجاوز امریکایی‌ها ایستادند، جهاد کردند، مبارزه کردند و خون دادند. خدا هم نظر کرده به خون شهدا، بساط اینها را جمع کرد. مسلمانان نباید اختلاف‌زبانی را در دایره اعتقادی خود بگنجانند. بحث زبان چیزی است که دشمنان اسلام و منطقه بسیار سعی می‌کنند از این شکاف‌ها وارد شوند. بزرگان زبان فارسی با اندیشه‌های بلند خود و آرمان‌های بسیار عمیقی که نشأت گرفته از کلام الله مجید و سیره نبی اکرم (ص) صاحب چنین قدرتی در ادبیات شده‌اند؛ مانند: مولانا، حافظ، سعدی، خواجه عبدالله انصاری و امثالهم.

شما در میان کلامتان فرمودید که بزرگترین ظلم به قوم پشتون را جریان پشتونیزم کرده است؛ پشتونیزم از نگاه شما یعنی چه؟

افرادی که می‌خواهند با حاکمیت مطلق بر پشتون‌ها، بدون اینکه تلاشی برای ارتقای کمی و کیفی زندگی پشتوها بکنند، به صورت باطل از آنها در جهت منافع خود استفاده کنند.

از نظر شما چهره‌های برجسته نظری و عملی که حاکمیت از آنها استفاده می‌کنند، چه کسانی هستند؟ آیا در دوره‌های قبلی هم بوده‌اند؟

بگذارید ابتدا نکته‌ای عرض کنم. ماشاعران قصیده‌سرای فارسی زبان بسیاری داریم، بعضی‌ها هم شعر فارسی و پشتون را با هم سرودند؛ مانند مرحوم ملا عبدالعلی مستغنی که پدر ژنرال عبدالکریم مستغنی بودند. ژنرال عبدالکریم مستغنی اوایل دوره حکومت محمدزائر شاه فرمانده کل نیروهای نظامی افغانستان و وزیر دفاع بوده‌اند. پدرشان از روحانیون خالص پشتون بودند که قصیده‌هایشان به زبان فارسی بوده است. همچنین آقای عبدالهی مورخ افغانستان که ایشان قندهاری و پشتون است، اما تمام آثارش به زبان فارسی است. ماشعرای بسیاری داریم که پشتون هستند و به فارسی شعر سروده‌اند، اما شاعر فارسی نداریم که پشتون شعر گفته باشد. این صرفاً نشان‌دهنده این است که زبان فارسی آنقدر بسط و توسعه دارد که همه را به خود دعوت می‌کند؛ حتی بسیار جالب است که در دوران کمونیست‌ها شاعرانی مثل سلیمان لایق، بارق شفیعی و امثال اینها شعرهای مثنوی و نیمایی سروده‌اند.

خب پس پشتونیزم را به چه کسانی می‌توانیم بگوییم؟ آیا امان‌الله خان را هم می‌توان یکی از آنها محسوب کرد؟

امان‌الله خان را خیر اما قبل از او، در عصر احمدشاه ابدالی این اتفاقات صورت گرفته است؛ در همین سلسله ابدالی‌ها که پس از فروپاشی افشاریان آغاز شد، دیده می‌شود که تمام زبان حکومتشان فارسی بود.

در دوره‌های مختلف حتی در زمان نادرشاهی و کمونیستی یک سری رقابت ناخواسته بوده که افرادی سعی داشتند زبان پشتو را در برابر ادبیات فارسی پررنگ‌تر نشان دهند

بازهم فارسی است؟

بله، بازهم زبان فارسی است. در دوره‌های اخیر هیچگونه اختلاف نظری از بعد مسائل اندیشه، تفکر و فرهنگ بین اندیشمندان، شعرا و نویسندگان فارسی وجود نداشت؛ بجز کسانی که سعی می‌کردند مسائلی را که خودشان هم در آن صاحب اندیشه نبودند مطرح کنند؛ به طور مثال بحث پته خزانه که می‌گفتند از زبان فارسی جلوتر است و فخیم‌تر است.

چه چیزی را مطرح کردند؟

کتابی به نام پته خزانه به معنی گنج پنهان (پته: پنهان_ خزانه: گنج) که گنجینه بزرگی از آثار ادبی پشتوها است؛ در طول سال‌ها پنهان مانده بود و حالا آن را پیدا کرده‌اند، اما هرچه هست نمی‌تواند در مقابل دریای پر از مروارید زبان فارسی قد علم کند. اشتباه از آنجایی صورت می‌گیرد که زبان فارسی و پشتون را جدای ازهم بدانند.

این دو زبان هم‌ریشه‌اند.

بله، اما در کتاب سیلاب آتیش که ترکیبی از شعر پشتو و فارسی است، مجموعه‌ای از رباعیات است. زبان فارسی چیز دیگری است، شیرین‌تر است. چیزهایی را می‌تواند بیان کند که هیچ زبان دیگری نمی‌تواند.

آیا در دوره‌های مختلف یک برنامه هدفمند و سازماندهی شده برای

تضعیف و از بین بردن زبان فارسی در افغانستان وجود داشته است؟

در دوره‌های مختلف حتی در زمان نادرشاهی و کمونیستی یک سری رقابت ناخواسته و در عین حال نابجا بوده که افرادی سعی داشتند خود را در برابر فرهنگ ایرانی به نمایش بگذارند و زبان پشتو را در برابر ادبیات فارسی پررنگ‌تر نشان دهند. حتی یک فرهنگسرای زبان پشتو نیز در همان زمان‌ها ایجاد شده بود تا واژه‌هایی را که مترادف پشتو ندارد برایشان جایگزین پشتو بگذاریم، مثلاً ما هواپیما در زبان پشتو نداریم و طیاره هم عربی است، آنها «الوتک» را جایگزین کردند. در این مجموعه، بجز کسانی که نان به نرخ روز می‌خوردند، افرادی بودند که باور داشتند باید در برابر چهره‌های بزرگ ادبیات فارسی سر بلند کنند.

پس یعنی می‌توانیم بگوییم که هیچ‌گاه جریانی به اسم فارسی‌ستیزی نداشتیم؟

بله، نداشتیم.

پس، این حرف ژورنالیستی است.

بله، در طول ادوار تاریخی افغانستان هرگاه می‌خواستند این مسائل را مطرح کنند، هزاره‌ها از پیرهرات می‌گفتند؛ پیرهرات همان خواجه عبدالله انصاری است. حدود هفتاد سال پیش رهی معیری به هرات آمد تا درباره ایشان صحبت کند. در کجای دنیا و کدام زبان داریم که از دیدار شمس و مولانا همچین ارزش‌های متعالی‌ای شکل بگیرد؟ همین زبان فارسی است که با قدمت زیادی که دارد، تمدن‌پروری کرده است و برگردن بشریت حق دارد.

در طول بیست
سال جمهوریت
آنان افغان‌های
سکولاری را وارد
کردند و از طریق
رسانه‌های قوی و
پیشرفته کوشش
کردند از هر فرصتی
برای انحراف
جامعه افغانستان
استفاده کنند

پس این گونه ما می‌توانیم بگوییم پشتونیزم بدنه تئوری پرداز جدی نداشته است.

در زمان حال که خیر، ندارد. در زمان آقای کرزی، اسماعیلیون و امثال اینها بسیار برای راه اندازی همچنین حرکتی تلاش کردند. اما کارشان بن‌مایه نداشت و همچنین دارای شکوفایی و رشد هم نشد.

اصلا ممکن نیست مردم افغانستان همچنین چیزی را تصور کنند.

وقتی پای مزار پیرهرات می‌روی، یک پشتون را می‌بینی که از مناطق دوردست افغانستان آمده است، شب جمعه را دو زانو در کنار قبر آن نشسته و تا اذان صبح به راز و نیاز می‌پردازد. حتی کسانی را در مشهد می‌دیدم که وقتی از شان می‌پرسیدی برای چه آمده‌ای؟ می‌گفتند: زیارت حضرت رضا (علیه السلام) و سلطان باجی خرقانی. زبان فارسی به زبان اعتقادی امت اسلام منطقه تبدیل شده است.

بله به طوری که پشتون و تاجیک را هم ربط می‌دهد.

بله، همه ملیت‌ها.

پس در طول تاریخ زبان فارسی از سمت زبان پشتو تهدیدی را احساس نمی‌کرد؟

نه.

در دوره بیست سال جمهوریت آیا تهدید و تهاجم فرهنگی از سمت فرهنگ غربی و زبان انگلیسی وارد می‌شد؟ چون یکی از نکات مورد تأکید غربی‌ها که در اسناد منتشره آنها نیز مشاهده می‌شود، تقویت و ترویج زبان انگلیسی و جایگزین کردن کلمات انگلیسی به جای فارسی را بسیار مشاهده می‌کنیم. این هجمه را چگونه می‌بینید؟

در طول بیست سال جمهوریت ما شاهد این هستیم که یک سناریوی بسیار عجیب را غربی‌ها وارد کردند که شکر خدا ناکام ماند. آنان افغان‌های سکولاری را وارد کردند و از طریق رسانه‌های قوی و پیشرفته کوشش کردند از هر فرصتی برای انحراف جامعه افغانستان استفاده کنند. به آقای وزیر فرهنگ هم در آن دوره گفتم که از خدا بترسید.

این آقا که بود؟

آقای رحیم. ایشان گفتند که دموکراسی است، بنده گفتم: «لعنت بر این دموکراسی که تمام ارزش‌ها و اعتقادات یک جامعه را به نابودی می‌کشاند.» در کنار ایشان یک آقای دیگری بود که گفت: «یک وقت ما را اینجا نکشید و انتحاری نکنید.» بنده هم در پاسخ گفتم: «اگر هدایت نمی‌شوید، خدا شما را خواهد کشت.» اینان آمدند از طریق رسانه‌ها و شبکه‌هایی که در دست داشتند، به ترویج فساد و بی‌بندوباری پرداختند که شیرازه اصلی خانواده است. همین چیزها باعث شد که روز به روز گرایش مردم نسبت به جمهوریت و آقای کرزی و غنی

در افغانستان وقتی
فردی می گوید
هراتی هستم انتظار
داریم که خود را با
بیت شعری معرفی
کند

کمرنگ و کمرنگ تر شد و در نهایت دیدیم که حاکمیتی که بیست سال امریکا برایش وقت گذاشته بود و دلارهای کلان خرج کرده بود، چگونه در عرض چهل و هشت ساعت، مانند یخ جلوی آفتاب باز شد، به گونه ای که حتی ردی هم باقی نماند. بدنه اعتقادی جامعه و مردم افغانستان، همان باورهایی است که آنها را به مبارزه در مقابل انگلیس ها، روس ها و امریکایی ها واداشت.

بسیار عالی. سؤال دیگر اینکه آیا درهرات و شهرهای دیگر، زبان فارسی پایگاهی دارد؟ از منظر دینی مقبولیت دارد؟ یا دانشگاه خاصی که چهره های برجسته، ادیب و شاعر در آنجا گرد هم جمع شده باشند؟

متأسفانه در دوره اخیر پس از طالبان و جنگ با صلیبی ها از افغانستان خارج شدند.

نکته بسیار مهمی است که جمع قابل توجهی از ادیبان مهاجرت کرده اند.

به امریکا، کانادا و استرالیا مهاجرت کردند.

آیا در خارج از افغانستان می توانیم بگویم که جمعی ادبی وجود دارد و شکل گرفته است؟

در سال های جهاد، در مشهد انجمن شاعران مهاجر را خودمان تشکیل داده بودیم که پس از گذشت زمان، متأسفانه اعضایش پراکنده شدند. البته انجمن ادبی هرات هنوز جان دارد و ان شاء الله اگر مقدر شد و شما سفر کردید، حتماً به دیدار این دوستان خواهیم رفت. انجمن تابش و فدایی درهرات است و چهره های پیشکسوت و جوان در کنار هم شب شعر برگزار می کنند. انجمن ادبی کابل هم در کابل فعالیت می کند، که چهره های شاخص و جوان میدان-داری می کنند. برادر بزرگ بنده در یک بازه زمانی کاردار سفارت در تهران بودند و به مدت هفت سال سفیر افغانستان در تاجیکستان بودند. بالغ بر شصت اثر نوشته شده دارند که چهل اثر در زبان فارسی، شعر، ادبیات، مسائل سیاسی، منطقه ای و عرفان اسلامی چاپ شده است. متأسفانه تعدادی از چهره های برجسته رفتند، برخی شان همین روزها برگشتند. اولین منبر، سنگرو جایگاه در طول تاریخ ادبی افغانستان هرات بوده است.

پس قلب زبان فارسی در افغانستان هرات است.

بله، حتی در افغانستان وقتی فردی می گوید هراتی هستم انتظار داریم که خود را با بیت شعری معرفی کند. ما به عنوان دغدغه مندان زبان و ادبیات فارسی باید از پیشکسوتان و نام-داران این حرفه خبرگیری کنیم و قوت قلبی برایشان باشیم.

اداره فرهنگی هرات نقشی که باید و می تواند را ایفا می کند؟

دوست خوبم آقای ولی شاه بهره از چهره های فرهنگی هرات هستند. ایشان به من زنگ زد که فردا رونمایی کتاب آقای محمد ضمیر بارز است. صبح به آنجا رفتیم و در اداره اطلاعات فرهنگ نشستیم. پس از این مراسم، ایشان بسیار کوشش کردند که در هر مناسبتی از شعرا و چهره های فرهنگی تقدیر کنند.

پشتون‌ها همیشه
در قدرت بوده‌اند،
اما کارهای اداری و
دیوانی همیشه در
دست فارسی‌زبانان
بوده است.
هیچ‌گونه منازعه‌ای
هم به گونه‌ای که به
جاهای باریک ختم
شود وجود نداشته



در یک سال و نیم گذشته اخباری را می‌شنویم تحت عنوان تغییر سر در فلان دانشگاه از فارسی به پشتو، که اینها همان حرف‌های دروغ و پراکنده است. با توجه به وزارت اطلاعات فرهنگ، نظر تان در مورد آینده زبان فارسی در دوره حکومت طالبان چیست؟

همواره دو تبار بزرگ افغان‌ها، فارسی‌زبان‌ها و پشتو‌زبان‌ها هستند. فارسی‌زبانان هم که می‌گوئیم منظور ازبک، هزاره و تاجیک است. زبان ارتباطی همه اینها فارسی است. در ولایات جنوبی افغانستان، از قندهار تا حلیمک، اکثراً با گویش و زبان فارسی سخن می‌گویند. از گذشته این سنت در کشور جا افتاده است. در بسیاری مواقع هم سعی کرده‌اند که توازن را به گونه‌ای برقرار کنند تا برای گروه‌ها احساس خلأ به وجود نیاید.

پس پیش‌بینی شما این است که توازن حفظ می‌شود؟

بله، این توازن قطعاً حفظ خواهد شد. موضوع جدیدی در افغانستان نیست، در طول این سال‌ها بوده است.

با توجه به اینکه حکومت همیشه دست پشتون‌تبارها بوده است؟

پشتون‌ها همیشه در قدرت بوده‌اند، اما کارهای اداری و دیوانی همیشه در دست فارسی‌زبانان بوده است. هیچ‌گونه منازعه‌ای هم به گونه‌ای که به جاهای باریک ختم شود وجود نداشته؛ که این مسأله به خاطر همین توازن است. در افغانستان کمتر پشتونی هست که فارسی نداند و در میان فارسی‌زبانان کمتر کسی است که پشتو را بتواند تکلم کند.

نکته جالب ما چرا هم این است که شما خودتان به عنوان یک پشتون با ما صحبت می‌کنید.

بله، ما احمدزی هستیم. بزرگان مادر بلخ فارسی‌زبان، پشتو صحبت می‌کردند که این تعصب اشتباهی است. ما همه فارغ از زبان مان، باید در برابر دشمن واحدی که داریم متحد باشیم.

شبی در آرامگاه شیخ خرقان^۱

آخرین سروده حاج عبدالله آرزو بر سر مزار شیخ خرقان

در سینه صد سلام و سرودش نهفته است
دُری گرانسنگ درودش نهفته است



آوای عشق رایحه‌ی رحمتِ خداست
در نای عشق هرچه دمد نعمتِ خداست



هو می‌زنم نشیده‌ی یاهو سروده‌ام
من با هوای جنت مینو سروده‌ام



گفتی که آدمی به عنایت معظم است
هرکس درین سرای درآید مکرم است



ایمان، نماد امن و امانِ دیانت است
اسلام، سایه‌سار سلام و صیانت است



مهر و وفا و معرفت ست در سرای تو
نورِ خدای مغفرت ست در سرای تو



شیخا! پیام پیر هرات ست بر لبم
مستغرقم، چو آب حیات ست بر لبم



آیینتی به جانم از آیینهِ زار اوست
آوای عندلیب دلی مرغزار اوست



با پای دل به مهر سرای تو آمدم
مستانه سرفقط به هوای تو آمدم



امشب قرین خواجه‌ی خرقان شد دست دل
مهمانِ خوان و خانه‌ی ایشان شد دست دل



هرکس درین سرای چو پایید ایمن است
گرمؤمن و مجوسی و گبر و برهمن است



هرکس که در سرای دیانت قرار یافت
روشنترین نشیده‌ی باغ بهار یافت



پی‌نوشت:
 ۱- شیخ ابوالحسن خرقانی
 ملقب به شیخ خرقان، عارف و
 صوفی نامدار ایرانی است که
 در قرن ۴ و ۵ هجری می‌زیسته
 است. او بایزید بسطامی را
 مقتدای خود دانسته بود
 و خواجه عبدالله انصاری از
 شاگردان اوست. شیخ جزو
 پاسداران فرهنگ ایرانی بوده و
 در سلوک خویش از هر فرصتی
 برای شکستن دیوارهای تفرقه
 قوم‌گرایی و هژمون‌پرستی
 انسانی بر انسان دیگر استفاده
 کرده‌است و طریق وصول به
 خالق را خدمت به خلق معرفی
 کرده‌است. آرامگاه او در خرقان،
 از توابع شاهرود است.

شور و شکفتنی به دلم موج می‌زند
 بحری درون آب و گلم موج می‌زند



پیرهرات گفت که خرقان گرامی است
 شیخش در آبگینه‌ی عرفان نامی است



با آنکه بحر معرفتش بی‌کرانه است
 اندیشه‌اش در عالم دل جاودانه است



نثر مسجعش چون نسیم بهاری است
 شعرش به سان چشمه‌ی خورشید جاری است



هرکس درین سرای چو پایید ایمن است
 گرمؤمن و مجوسی و گبر و برهمن است



مستغرقم چو آب حیات ست بر لبم
 شیخا! سلام پیرهرات ست بر لبم...



شیخا! پیام پیرهرات ست بر لبم
 مستغرقم چو آب حیات ست بر لبم



پیغام دوست آیینہ‌ای از تجلی است
 نوری دمیده نور مقامات عالی است



گفتا که شیخ، چشمه‌ی آب حیات بود
 شمس‌الشموس مشرب پیرهرات بود



تفسیر او سفینه‌ی عشق ست تا ابد
 عرفانش آبگینه‌ی عشق ست تا ابد



دل داده‌ی دل دریایی تو بود
 او عاشق سرود مسیحایی تو بود



شیخا! سلام پیرهرات ست بر لبم
 مستغرقم چو آب حیات ست بر لبم



✿ شعر عبدالله آرزو، انتشار برای اولین بار در همسایه شرقی

زبان فارسی در قلب طالبان

گزارشی مختصر از سفر شهریورماه ۱۴۰۱ به قندهار

محمد جواد اصغری

کارشناس مسائل افغانستان



اگر طالبان مخالف
زبان فارسی و در
صدد حذف آن
است، پس چرا در
کتابخانه‌ای که
درون اداره رسمی
دولت وجود دارد و
متعلق به آن است،
این همه کتاب
فارسی وجود دارد؟

«میهمانان عزیز خوش آمدید و سفر خوبی را برایتان آرزو مندم.» این آخرین صدا قبل از پیاده شدن از هواپیما بود. سفر به کشوری که نه از آنجا شناخت قبلی دارم و نه زبانش را می‌دانم. فقط چند دقیقه قبل از پرواز، مقصد را در گوگل مپ جست‌وجو کردم تا به تاکسی‌های فرودگاه بگویم. هوا مطلوب و بهاری است. بیرون را نگاه می‌کنم و برخلاف انتظارم اتوبوسی نیست که ما را تا ورودی ببرد. در ورودی بسیار نزدیک است و همه پیاده می‌روند. کوله پشتی‌ام را که همه جا همراه من است، برمی‌دارم و پس از آنکه مسافرایتالیایی پرمطالعه کناری‌ام، برمی‌خیزد و می‌رود، برمی‌خیزم و راه می‌افتم. به سمت خروجی هواپیما حرکت می‌کنم که می‌بینم همه ایستاده‌اند تا پیرزنی که به سختی راه می‌رود، با آرامش خیال به پایین پله‌ها برسد و سپس مردم حرکت کنند. کمی گرد و غبار در هوا حس می‌شود. اینجا میدان هوایی احمدشاه بابا، قندهار، نقطه شروع حرکت طالبان و به تعبیری قلب آن و مقر رهبر فعلی ملاهبت‌الله آخوندزاده است. در ذهنم می‌چرخد که این شهر کاملاً پشت‌وزبان است و ارتباط‌گیری با مردم فرایند سختی دارد، پس باید با دقت بیشتری به دنبال همزبانی باشم تا شهر را بشناسم. اولین اقدام برای فهم فرهنگ و تمدن قندهار، حضور در اداره اطلاعات و فرهنگ شهر است. حدود ۱۰۰ متری چوک (میدان) شهیدان، وسط شهر. فاصله فرودگاه احمدشاه بابا تا آنجا، حدود ۳۰ دقیقه طول می‌کشد؛ در بزرگراهی عریض که هر دو طرف آن گالری‌های بزرگ ماشین است. می‌رسم، می‌بینم که یک خانم انگلیسی‌زبان همراه آن آقای ایتالیایی و به همراه مترجمی پشت‌وزبان زودتر از من رسیده‌اند و منتظر ورود به اتاق مدیر هستند. ساعت از ۱۶:۲۰ گذشته و زمان اداری تمام شده، اما مدیر برای اتمام کارها مانده است. ورود آنان و دریافت نامه حدود ۱۵-۱۰ دقیقه‌ای زمان می‌برد. بعد از آنان می‌روم با رئیس اداره صحبت می‌کنم و نامه‌ای می‌گیرم که از نقاط مختلف شهر بازدید کنم. (طبق قوانین اینجا، تمامی گردشگران خارجی باید در اولین اقدام پس از ورود به شهر، نامه‌ای از اداره اطلاعات و فرهنگ دریافت کنند تا احیاناً مشکلی برایشان به وجود نیاید.)

در اداره اطلاعات و فرهنگ قندهار، کتابخانه، گالری، موزه و خطاطی وجود دارد و فعال است. اما وقت اداری به پایان رسیده است. با خود قرار می‌گذارم که فردا برای بازدید بیایم و اول از گالری شروع کنم، چون گالری درست روبه‌روی اتاق رئیس است و اولین جایی است که پس از خروج از دفتر می‌توان دید.

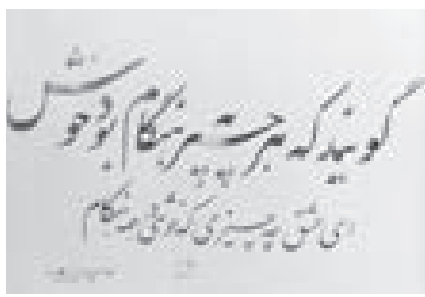
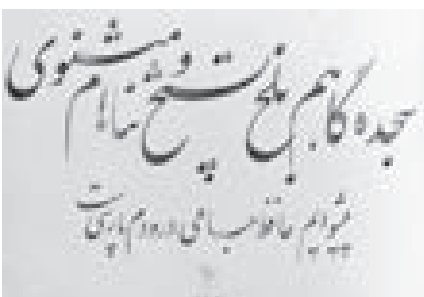
در گالری بیش از ۳۰ نقاشی و اثر هنری متنوع از هنرمندان مختلف وجود دارد. رئیس گالری که به خوبی فارسی صحبت می‌کند، می‌گوید: اکثر این آثار پایان‌نامه دانشجویان هنر است. آثار نقاشی از امان‌الله خان ثابت‌های بامیان و تا مراکز باستانی و تاریخی شهرهای مختلف را دربر گرفته است؛ به عنوان نشانه‌ای از تنوع فرهنگی و قومیتی دانشجویان حاضر در قندهار. آثار خطاطی گالری هم جلوه‌ای دیگر دارد؛ هرچند شاید به قوت کارهایی که در ایران انجام می‌شود نباشد، اما اسامی الهی و زبان فارسی در آن متبلور است. با این حال یک اثر به نظر خیلی چشم‌نواز آمد: «ناد علیاً مظهر العجایب».

موزه ملی و کتابخانه شهر در طبقه بالا است. موزه، آثار خیلی ویژه و خاصی ندارد و بیشتر شامل ظروف قدیمی و تعدادی تپانچه است. ورودم به کتابخانه با شگفتی همراه است. میزها و صندلی‌ها پراز جوان و برخی نیز روی موکت نشسته‌اند. با هم به آرامی و طبعاً به زبان پشتو صحبت می‌کنند و چیزی متوجه نمی‌شوم. به سراغ کتاب‌های آنجا می‌روم. تعداد کتاب‌های فارسی موجود بیش از حد تصور است. هم کتاب‌هایی که نگاه به خارج



از افغانستان دارد، به زبان فارسی است و هم کتاب‌هایی که سایر شهرها و ولایات افغانستان را معرفی می‌کند. با خود می‌گویم اگر طالبان مخالف زبان فارسی و در صدد حذف آن است، پس چرا در کتابخانه‌ای که درون اداره رسمی دولت وجود دارد و متعلق به آن است، این همه کتاب فارسی وجود دارد؟ از کتاب‌ها چند عکس می‌گیرم و خارج می‌شوم.

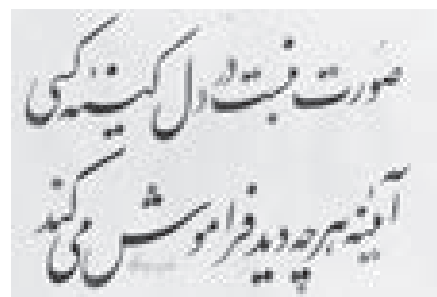
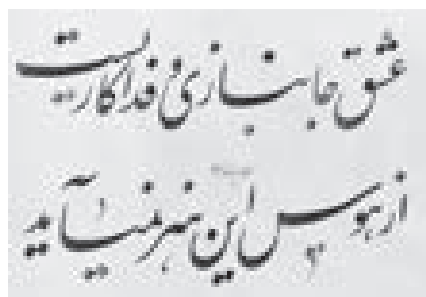
آن سوی همین اداره، کلاس‌های خوشنویسی و نقاشی به راه است. گویا رسم چهره‌ها و موجودات ذی‌روح مشکلی ندارد و بر در و دیوار فراوان است. از قسمت نقاشی‌ها که عبور می‌کنم، یک استاد خوشنویسی می‌بینم که جدی و متواضع ایستاده و فارسی را به راحتی صحبت می‌کند و تمامی سرمشق‌هایش، اشعار فارسی است. حدود یک ساعتی که آنجا هستم، بیش از ۱۰ نفر از جوانان که به دلیل لباس سنتی آنجا معلوم نیست عضو طالبان هستند یا خیر، می‌آیند پیش استاد تا سرمشق‌های قبلی‌شان را تصحیح و سرمشق جدید به آنها بدهد. از استاد می‌پرسم: «با توجه به اینکه شما در اداره اطلاعات و فرهنگ شهر تدریس دارید، مدیر یا کارکنان دیگر در مورد سرمشق فارسی به شما تذکری داده‌اند؟» کمی تعجب می‌کند و محکم جواب می‌دهد: «خیر! اتفاقاً استقبال می‌کنند، چون به بهانه خوشنویسی، سوادآموزی و شعرآموزی اتفاق می‌افتد.» در ادامه می‌گوید بسیاری از بدنه طالبان، از شاگردانش هستند و دوست دارند فارسی یاد بگیرند. اجازه می‌گیرم تا چند





عکس از خطاطی های موجود بگیرم. جمله ای در نظرم جلب توجه می کند: «به خدا صراط مستقیم، ما اهل بیت هستیم» خارج می شوم تا شهر را در فرصت کمی که دارم بگردم. از چوک شهیدان که دور می شوم، به سرک (خیابان) آیت الله محسنی می رسم؛ خیابانی که ابتدای محله شیعه نشین قندهار است.

شیعیان قندهار فارسی را بیشتر و بهتر بلد هستند و مشکلی در ارتباط و صحبت با آنان نیست. آنها در مساجد، مراسم خود را با امنیت و بدون دخالت مسئولان محلی امارت اسلامی برگزار می کنند. سؤالی ذهنم را مشغول کرده: «آیا در دوره اول طالبان، مشکلی و محدودیت مذهبی ای برای شیعیان وجود داشت؟» به صراحت جواب می دهند: «نه! ما همان موقع هم مساجد و مراسم خود را داشتیم. اکنون هم نماز جمعه شیعه در وسط شهر برگزار می شود و مشکلی وجود ندارد.» از محله شیعه نشین خارج می شوم تا به سمت مصلاي نماز جمعه شیعیان بروم. آنجا همه کاملاً فارسی صحبت می کنند. آنجا هم نشانه ای از فشار برای حذف یا محدودیت زبان فارسی نمی بینم. در شهر و بازار هم با اینکه اکثریت مردم پشتو زبان هستند، فارسی نویسی های متعددی بر سردر مغازه ها و پاساژها می بینم. سؤال اینجاست که اگر طالبان و امارت اسلامی در افغانستان درصدد حذف یا محدودیت زبان فارسی هستند، از قندهار که پایگاه سنتی آنان است، شروع نمی کنند؟



زبان فارسی در افغانستان

جواد صبوری کزج

دانشجوی دکتری سیاستگذاری فرهنگی و پژوهشگر حوزه دیپلماسی زبانی و ارتباطات میان فرهنگی



بادغیس در هرات؛ سرزمینی که شعر فارسی در آن متولد شد



زبان فارسی، زبان یک قوم و قبیله نیست بلکه هویتی انسجام بخش برای مردمانی است که در کشورهای مختلفی از جمله ایران، افغانستان، تاجیکستان، پاکستان، ازبکستان و سایر مناطق فارسی زبان زندگی می کنند. علاوه بر این، زبان فارسی در برخی از مناطق جهان مثل شبه جزیره هندو ترکیه جایگاه تاریخی والایی دارد. همچنین زبان فارسی، زبان دوم اسلام بوده و علی الخصوص در ترویج و رشد مذهب تشیع جایگاه مهمی داشته و از این جهت دارای ارزش و اعتبار است (صوری کزج و مستمع، ۱۴۰۲: ۱۲). بر این اساس این زبان محدود به یک کشور نبوده و همواره به عنوان یک میانجی فرهنگی نقش برجسته در ارتباطات میان فرهنگی کشورهای منطقه داشته است. در این یادداشت کوتاه، زبان فارسی در کشور افغانستان مورد توجه قرار دارد.

زبان فارسی و پشتون، زبان های رایج کشور افغانستان بوده که هر دو نیز رسمیت دارند، از این جهت دوزبانی در این کشور رایج است. در کشور افغانستان به زبان فارسی، دری می گویند که تفاوت های جزئی از نظر چگونگی تلفظ با زبان فارسی دارد اما به زبان نواحی شرقی و شمال شرق ایران نزدیک تر است. این در حالی است که دری زبانان افغانستان همواره زبان خود را جزئی از زبان فارسی می دانند. افغانستان شاعران و ادیبان بزرگی داشته که به زبان و ادبیات فارسی می سرودند و می نگاشتند که برخی از آن ها عبارتند از: مولانا، ابن سینا، دقیقی، ناصر خسرو، ابومعشر، رشیدالدین وطواط، رابعه، امیر خسرو، عنصری و... (شناخت نامه زبان فارسی در جهان، ۱۳۹۶). فارسی ستیزی در افغانستان از اواخر قرن نوزدهم میلادی و در زمان حکومت امیر شیرعلی خان و عبدالرحمن خان با حمایت انگلیسی ها آغاز شد. با تحرکات امیر حبیب الله خان، تلاش های عصر نادر خان و تحریکات محمد گل خان مومند و زیر وقت، سعی داشتند تا زبان پشتون را جایگزین زبان فارسی کنند اما به دلیل پویایی و گستره زبان فارسی تنها به تصویب ماده ۳۵ مبنی بر موظف بودن دولت در تقویت زبان پشتو از طریق برنامه موثری در فصل مربوط به حقوق و وظایف مردم منجر گردید (همان).

یکی از راهبردی های دیپلماسی فرهنگی آمریکا پس از ورود به افغانستان در سال ۲۰۰۱، دیپلماسی زبانی بود. اقدامات و برنامه های آمریکایی ها در راستای سیاست توسعه زبان انگلیسی در کشور افغانستان عبارتند از: دوره دوازده ماهه آموزش زبان انگلیسی، طراحی دپارتمان آموزش زبان انگلیسی در وزارت آموزش عالی افغانستان، آموزش زبان انگلیسی برای وزارت مرزها، احیاء مرکز آموزش زبان هرات، آموزش انگلیسی برای کارکنان خبرگزاری باختر، اداره مراکز زبان انگلیسی و یادگیری کامپیوتر و آموزش زبان انگلیسی برای وزارت امور خارجه افغانستان (راستی، ۱۴۰۰: ۱۸۴).

پس از اینکه دولت طالبان در سال ۲۰۲۱ در کشور افغانستان به قدرت رسید و دوره جمهوریت و حضور آمریکایی ها در این کشور پایان یافت، همچنان توجه و اهتمام به زبان و ادبیات فارسی در این کشور روند نزولی داشته و دارد. علت مسئله این است که قومیت طالبان عمدتاً پشتون بوده و پشتون ها به زبان پشتو صحبت می کنند و از این جهت تعصب و اهتمام جدی بر روی زبان فارسی ندارند (صوری کزج و مستمع، ۱۴۰۲: ۲۴). در نتیجه همانطور که بررسی شد، می توان حضور جریان استعمار - انگلیسی ها و آمریکایی ها - در افغانستان را تهدید اصلی برای زبان فارسی قلمداد کرد و زبان های بیگانه به ویژه زبان انگلیسی همواره بزرگترین تهدید زبان فارسی در این کشور محسوب می شوند. در این راستا می توان به این نکته اشاره نمود که زبان پشتون به عنوان یک زبان محلی در کشور افغانستان بوده و تهدید اصلی برای زبان فارسی محسوب نمی شود بلکه بیشترین عنوان یک زبان رقیب و محلی مطرح است.

منابع:

۱- راستی، علی (۱۴۰۰).
دیپلماسی فرهنگی ایالات
متحده آمریکا در قبال
افغانستان (۲۱۰ تا ۲۲۰
میلادی). پایان نامه کارشناسی
ارشد. دانشگاه امام صادق (ع).
دانشکده معارف اسلامی و
فرهنگ و ارتباطات.

۲- صوری کزج، جواد و
مستمع، رضا (۱۴۰۲). ارزیابی
وضعیت دیپلماسی زبان
فارسی (احصای چالش ها و
ارائه سیاستی: مطالعه موردی
بنیاد سعدی). دفتر مطالعات
آموزش و فرهنگ (گروه فرهنگ
عمومی، هنر و صنایع خلاق).
مرکز پژوهش های مجلس
شورای اسلامی.

۳- ... (۱۳۹۶). شناخت نامه
زبان فارسی در جهان. معاونت
امور بین الملل. بنیاد سعدی.

شمس‌الطریق

زبان فارسی دردوره امریکایی ها ضربه خورد

ولی کسی صدایش درنیامد

علیرضا کمیلی

فعال عرصه بین الملل و کارشناس مسائل افغانستان



دانشگاه امریکایی افغانستان در کابل



پشتویک زبان ملی
در افغانستان است
که اتفاقاً تأثیرات
بسیار شگرفی
از زبان فارسی
گرفته است که
اگر هوشمندانه
عمل بشود نه
تنها یک تهدید
برای زبان فارسی
محسوب نمی شود
که از فرصت های
تعاملی و مشترک
بالایی نیز برخوردار
است

از بنیاد سعدی گله ندارم که حالا به یاد کشورهای دارای جمعیت فارس زبان افتاده و دغدغه افغانستان نیز حالا به لیست نگرانی هایش اضافه شده است ولی کافی است یک سفر به آنجا رفته باشید تا حجم بسیار بالای کلمات انگلیسی در فارسی دری و پشتورا که در مدت این بیست سال افزوده شده اند به خوبی ببینید و بشنوید!

به عنوان نمونه به چند مورد که تقریباً کسی در افغانستان معادل فارسی آن را استفاده نمی کند توجه کنید:

کامپنی: شرکت، بایسیکل: دو چرخه، کامرا: دوربین، استیج: سکوی اجرا، ادیت: تدوین و...

اینها و صدها کلمه دیگر در این بیست سال که غربی ها حاکم بودند در زبان فارسی دری وارد شده و تثبیت شدند و هیچ کس هم از دلسوزان ایرانی ابراز نگرانی جدی نکرد! مسأله چیست؟ چرا اینچنین است؟ ولی حالا که رویکرد ملی تری در حوزه زبانی وجود دارد همه ابراز نگرانی شدید می کنند و ده ها جلسه در سازمان فرهنگ و ارتباطات ... برای این مسأله برگزار می شود! چرا؟!

وقتی می گویم ملی تر منظورم دقیقاً این است که بالاخره یک زبان رسمی دارای سنت در افغانستان یعنی زبان «پشتو» در آن ضریب بیشتری گرفته است نه زبان انگلیسی و فرانسوی! افغانستان یک کشور کاملاً فارس زبان نبوده و نیست هر چند اکثراً فارسی را می فهمند ولی برخی فارسی حرف نمی زنند. این وضعیت برای خیلی از زبان های محلی وجود دارد. انگلیسی در شبه قاره یا حتی اردو برای خیلی از هندی ها همین طور است که خیلی ها آن را می فهمند ولی با آن سخن نمی گویند.

ایجاد رقابت و حتی درگیری میان دو زبان جاری در یک کشور چقدر به مصلحت و یا صحیح است؟ آیا می توان مبنای تعامل با کشورهای رازبان فارسی دانست؟ مگر تنها مبنای ارتباط، زبان مشترک است؟ مگر عراق زبان مشترک با ما دارد یا ترکیه یا پاکستان؟!

پشتویک زبان ملی در افغانستان است که اتفاقاً تأثیرات بسیار شگرفی از زبان فارسی گرفته است که اگر هوشمندانه عمل بشود نه تنها یک تهدید برای زبان فارسی محسوب نمی شود که از فرصت های تعاملی و مشترک بالایی نیز برخوردار است. وقتی همین حالا در قندهار که مرکز پشتوزبان هاست، کلاس های آموزش خطاطی نستعلیق جاری است یعنی نه پشتوزبان، فارسی را تهدیدی برای خود می بیند و نه باید برعکس آن وجود داشته باشد.

اینکه برخی شاعران مطرح پشتو از شاعران مطرح فارسی گوی و ام بگیرند یا اشعار آنان را نوعی ترجمه کنند نه تنها منفی نیست که نشانگر تأثیرگذاری زبان فارسی در قرون گذشته این منطقه است. پدر اگریادش برود که نباید با فرزندان خود رقابت کند، شأن و منزلت خود را می شکند. درباره زبان اردو و حتی ترکی استانبولی نیز همین ماجرا مطرح است. کدام زبان منطقه هست که هزاران کلمه اصیل فارسی در آن تا امروز رایج نباشد؟! حال اقتضای پدری کردن چیست؟

اینکه بسیاری از شاعران مطرح پشتو مثل خوشحال خان ختک، هم به زبان مادری شان و هم به فارسی شعر سروده اند، نشانه دیگری بر همین حاکمیت پدرانه فرهنگ فارسی



در منطقه ماست. وقتی از فرهنگ سخن می‌گوییم چیزی فراتر از شعر مد نظر است. جایی که معنا تولید می‌شود و علم جوشش می‌کند، فرهنگ به تدریج حاکم خواهد شد و برای زبان فارسی در قرون گذشته، همین اتفاق افتاده است و حالا اگر می‌بینیم که زبان انگلیسی مرجعیت یافته، به دلیل همین حاکمیت علمی و فکری است. این آن نقطه کانونی است که معمولاً مورد غفلت واقع می‌شود. زبان حامل معناست و وقتی معنا تولید نشود، زبان نیز تضعیف خواهد شد و بیگانگی هویتی را می‌توانی چنانچه در این بیست سال دیدی، ببینی! یعنی وقتی کسی به خویشتن اعتقاد ندارد و افتخار خود را در همسان‌سازی با فرهنگ دیگری می‌بیند، انتظار رشد کلمات فارسی و توسعه آن در جامعه بیجاست!

برخی توسعه زبان فارسی را امری تکنیکال می‌بینند! تو گویی برگزاری شب شعر و نشر کتب فارسی است که منجر به توسعه زبانی می‌شود حال آنکه این‌ها معلول و روبنا هستند و آنچه منجر به تقویت و تثبیت یک زبان می‌شود حمل معانی و کاربردی بودن آن در عرصه علمی است. نمی‌شود هویت غربی در جامعه موج بزند و بانوی اول کشور



یک آموزشگاه زبان انگلیسی
در غرب کابل

نتواند به درستی فارسی سخن بگوید و آنگاه شما انتظار توسعه زبان فارسی را داشته باشید! این جنبه‌ای است که ما را به برخی نکات تلخ رهنمون می‌سازد و آن حاکمیت غربزدگی حتی در کنشگران فارسی‌گراست!

همان‌ها که حالا هم از اتحاد پارسی‌زبانان سخن می‌گویند و اشعار پان فارسی گونه نشر می‌کنند ولی در دوره حاکمیت امریکایی‌ها و غربزدگی فراگیر بیست ساله، دم برنیاوردند و برای از بین رفتن فرهنگ و زبان فارسی نگران نشدند.

حال، که برخی دایه دلسوزتر از مادر شده‌اند و تنها دستور کار جلسات شان «خطر نابودی زبان فارسی در افغانستان» شده است باید بدانیم که دانسته یا ندانسته در دام بازی هوشمندانه پهن شده توسط رسانه‌ای فارسی‌زبان غربی هستند و بس! امروز که بنگاه تولید معنای غربی در افغانستان کمرنگ شده است، با تعاملی هوشمندانه میان دوزبان اصلی بومی این کشور - البته زبان‌های کوچک محلی دیگری نیز هست - می‌توان به بازتولید هویت زبانی در این کشور و حذف کلمات رایج انگلیسی از آن اقدام کرد.

همسایه شرقی

۲۵ • شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲



امريکا و طالبان



اولین جنگ طالبان و ناتو در دوران اشغالگری امریکا

مروری بر نبرد دره شاهی کوت

دکتر بهرام زاهدی

کارشناس مسائل افغانستان



این جنگ سرآغاز
فرایندی است که
در نهایت ایالات
متحده امریکا و
دیگر شرکای او در
ناتو را در سرزمین
افغانستان زمینگیر
و مجبور به خروج
ساخت

«من عالم نیستم، اما الحمدلله می دانم که امریکایی ها کافران متجاوز هستند و جهاد در برابر آنها فرض عین است.» این جمله ای است معروف از سیف الرحمن منصور (پسر مرحوم مولوی نصرالله منصور) پیش از جنگی که در دره شاهیکوت میان مهاجمان امریکایی (و دیگر اعضای ناتو) و مدافعان افغان (و همراهان عرب و ازبک و...) در ماه مارس سال ۲۰۰۲ میلادی صورت گرفت. این جنگ اولین جنگ بین طرفین، پس از عملیات های بزرگ اشغالگری در سال ۲۰۰۱ بود و حتی عده ای از متخصصان در افغانستان آن را نه اولین جنگ در مسیر اخراج اشغالگر بلکه آخرین جنگ مقاومت در برابر اشغال کامل افغانستان می دانند. علی ایحال این جنگ که طی ۱۶ روز از دوم تا هجدهم ماه مارس سال ۲۰۰۲ در دره شاهیکوت در ولسوالی زرمات (از مراکز قدیمی و مهم جهاد در دوران مبارزه با شوروی و پس از آن) رخ داد سرآغاز فرایندی است که در نهایت ایالات متحده امریکا و دیگر شرکای او در ناتو را در سرزمین افغانستان زمینگیر و مجبور به خروج ساخت. در این نوشتار مروری داریم بر این جنگ سرنوشت ساز، جنگی که اصطلاح محلی آن جنگ شاهیکوت و اصطلاح انگلیسی آن عملیات آناکوندا (نامی که امریکایی ها روی عملیات خود گذاشته بودند) است. کتابی نیز در مورد این جنگ در امریکا منتشر شده است که در ادامه معرفی خواهد شد.

زمینه جنگ

برای قوای مهاجم ناتو و بخصوص امریکایی ها از جهات مختلف نظامی، امنیتی، سیاسی و حتی تبلیغی، ضربه زدن به سازمان القاعده اهمیت خاصی داشت و در هیاهوی پسا ۱۱ سپتامبر نوعی مشروعیت -هرچند سطحی و غیرعادلانه- به تهاجم ایشان می داد. امریکایی ها که در سال ۲۰۰۱ به همراه متحدان خود توانسته بودند در نقاط مختلف افغانستان پیروزی های نظامی کسب کنند و حتی در عملیات منطقه تورابورا ضربات اساسی به القاعده وارد کنند، اینک مطلع شده بودند که یک تجمع جدی از نیروهای طالبان و القاعده در دره شاهیکوت و کوه های آرما در جنوب شرقی ولایت زرمات صورت گرفته است لذا نیروهای نظامی امریکا، افسران سازمان سیا و متحدان ایشان درصدد حمله گسترده به این منطقه برآمدند. در این عملیات تعداد زیادی از نیروهای ایالات متحده برای فعالیت جنگی مستقیم آماده شدند. (بیش از ۱۷۰۰ نیروی امریکایی)

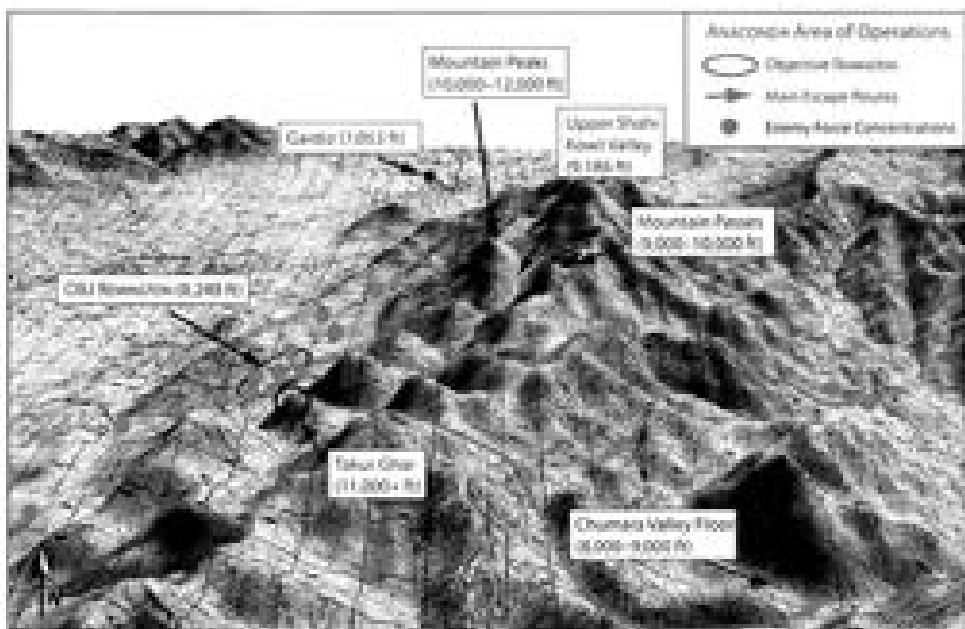
در فوریه ۲۰۰۲، یک تحلیلگر اطلاعاتی نیروهای ویژه شروع به شناسایی الگوهایی کرد که او را به این باور رساند که نیروهای بازمانده القاعده در دره شاهیکوت پایین، حدود ۶۰ مایلی جنوب گردیز، جمع شده بودند. شاهیکوت سفلی با سرزمین های قبیله ای پاکستان که گمان می رود بسیاری از مبارزان القاعده از تورابورا به آنجا گریخته اند، هم مرز بود.

افراد دیگری در ستاد فرماندهی مشترک عملیات ویژه و CIA نیز همین داده ها را تأیید کردند.

ارتش امریکا طرح حمله به دره را آماده کرد و سرلشکر فرانکلین ال. هجنبک فرماندهی عملیات را برعهده گرفت. این طرح مستلزم حمله به دره همراه با واحدهایی بود که در کوه‌های شرق برای جلوگیری از فرار به داخل پاکستان مستقر شده بودند. تصور امریکایی‌ها این بود که مانند حمله به تورا بورا در چند ماه قبل، افراد مورد حمله واقع شده فرار کنند و گروه‌های مسدود کننده به سادگی بتوانند آنها را محاصره و سپس دستگیر کنند، اما ماجرا به شکل دیگری پیش رفت.

جغرافیای شاهیکوت و وضعیت دفاعی دره

دره شاهیکوت ۹ کیلومتر طول و ۵ کیلومتر عرض (در عرض‌ترین نقطه خود) دارد. این منطقه از دو ناحیه متمایز تشکیل شده است، شاهیکوت پایین و بالا که تقریباً موازی یکدیگر هستند. در شاهیکوت پایین چندین کوه باشکوه وجود دارد. مهمترین آنها تکورغر در انتهای جنوب شرقی دره است. در شمال شرقی تساپاره غراست که برورودی شمالی دره مسلط است. این دره در ولسوالی زرم‌ت ولایت پکتیا واقع است.



در طول جنگ شوروی و افغانستان، یکی از رهبران مهم «حرکت انقلاب اسلامی» یعنی مولوی نصرالله منصور مسئول جهادی این منطقه و این دره بود و از مجاهدین غیرافغان نیز دعوت کرد تا در شاهیکوت سفلی مستقر شوند. مولوی منصور دره را مستحکم کرد، سیستم‌های خندق را حفر کرد، سنگرها را ساخت و موقعیت‌های شلیک را در خط الرأس‌ها ایجاد کرد که بسیاری از آنها در طول عملیات‌ها بسیار مؤثر واقع می‌شدند.

فرماندهان دو طرف

الف- طرف مهاجم (ناتو)

الف-۱- فرانکلین ال. هجینک (Franklin L. Hagen)

(beck)، فرمانده عملیات آناکوندا

هجینک متولد ۱۹۴۹ و بازنشسته در سال ۲۰۱۰ با درجه

سپهبدی است. او به عنوان معاون رئیس ستاد ارتش آمریکا، رئیس ستاد لشکر ۱۰ کوهستان و... اشتغال داشته است. فرماندهی او در عملیات آناکوندا (سال ۲۰۰۲) با انتقادات زیادی از سوی نیروی هوایی آمریکا و... همراه شده است.



فرانکلین ال. هجینک

الف-۲- روان تینک (Rowan Tink)

افسر استرالیایی متولد ۱۹۵۵ که در عملیات آناکوندا معاون هجینک بوده است و چندماه بعد از این عملیات، در بگرام (که در زندان آن جنایات بسیار زیادی از سوی غربی‌ها علیه زندانیان اتفاق افتاده است) از هجینک مدال دریافت کرد.



روان تینک

ب- طرف مدافع (طالبان و نیروهای عرب و ازبک و... مستقر در دره شاهیکوت)

ب-۱- سیف الرحمن منصور

فرزند مولوی نصرالله منصور و متولد سال ۱۳۴۸ در قریه هیبت خیل در ولسوالی زرمات ولایت پکتیا. از شانزده سالگی وارد فضای جهاد علیه شوروی شد و در مجموعه «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» به فعالیت پرداخت. او فرماندهی نبرد شاهیکوت را برعهده داشت و در همین نبرد در سال ۲۰۰۲ کشته شد.



سیف الرحمن منصور

ب-۲- امید یونسف معروف به طاهر یولداشف (طاهر خلیلیچ یولداشف)

متولد ۱۹۶۷ در دره فرغانه، ازبکستان، شوروی سابق. وی رهبری جنبش اسلامی ازبکستان را برعهده داشت و از سوی دولت ازبکستان به اعدام محکوم شده بود. وی و گروهش سالها در افغانستان و بعدها شمال پاکستان پناه گرفته بودند. در سالهای اولیه فعالیت خود بیانیه‌های جنبش اسلامی ازبکستان (که بعدها جنبش اسلامی ترکستان نامیده شد) را به رادیو مشهد نیز می‌فرستاد. وی سرانجام در سال ۲۰۰۹ در حمله پهلپادی آمریکا به شمال پاکستان کشته شد. پدر افغانستان به اوقاری طاهر جان گفته می‌شد.



امید یونسف

نگاه خاص سیف الرحمن به مهاجرین

سیف الرحمن منصور اهتمام زیادی به سروسامان دادن

وضعیت مهاجرین داشت. منابع طالبان نقل می‌کنند

که سیف الرحمن در مورد مهاجرین گفته بود: «ما شاید

گاهی در فکر تصرف خاک یا در خیال رسیدن به قدرت

باشیم، اما این مردم تنها برای اسلام و وطن‌های خود را ترک کرده‌اند و به ما پناه آورده‌اند.» پس از سقوط کابل صدها خانواده از مهاجرین به پکتیا آمدند. در میان آنان مردان و نوجوانانی هم بودند ولیکن بیشترشان زنان و کودکان بی سرپرست بودند که مردانشان در حملات ناتو کشته شده بودند.

درس بسیار مهم
نبرد شاهیکوت
این بود که در
این نبرد برای
نخستین بار ضعف
تکنولوژی و توانایی
نظامی امریکا
در افغانستان
عیان گردید و
همین موجب
افتتاح مسأله نبرد
گسترده و دامنه دار
علیه اشغالگران
امریکایی و دیگر
هم پیمانانش در
ناتو شد

سیف الرحمن منصور مهاجرین را نخست در زرمّت و دیگر مناطق پکتیا و پکتیکا در میان مردم محل پخش کرد، ماشینها و اجناس قابل فروششان را فروخت و پول را به آنان تسلیم نمود و سپس از طریق دوست پاکستانی خود (نیک محمد) آنها را به وزیرستان انتقال داد، و بعد هم از وزیرستان به کراچی انتقال داده شدند و از آنجا از طریق هوایا دریا به وطن های خودشان روانه شدند. ملا سیف الرحمن منصور و دوستان او وقتی از قضیه مهاجرین فارغ شدند برنامه های مقاومت بر ضد امریکایی ها را در منطقه خود آغاز کردند. ایشان در کوه های شاهیکوت - در هوای بسیار سرد و وضعیت بسیار سخت پاییز وزمستان - آغاز به احداث یک مرکز جهادی نمودند. اسلحه سبک و سنگین را از گردیز و دیگر مناطق به این مرکز انتقال دادند. تعمیر سنگرهای محکم و نصب ضد هوایی نیز در اطراف دره شاهیکوت آغاز گردید...

آغاز نبرد

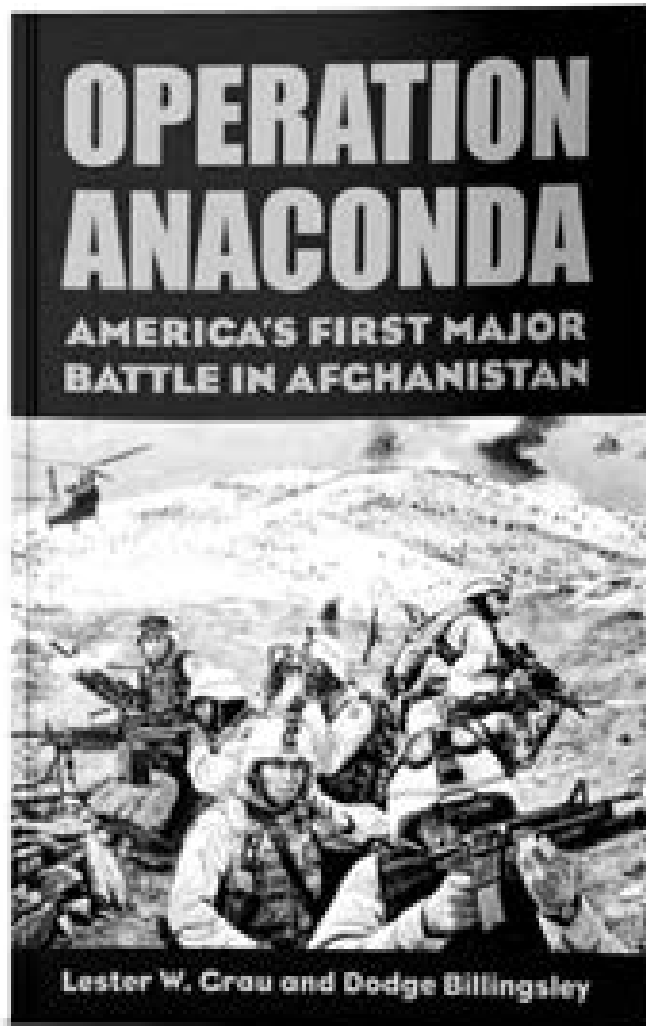
حمله امریکا به شاهیکوت در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۸۰ خورشیدی مصادف با ۳ مارس ۲۰۰۲ میلادی آغاز شد. این اولین بار بود که کماندوهای امریکایی به صورت یکپارچه همراه با نیروهای ویژه کشورهای دانمارک، استرالیا، کانادا، فرانسه، آلمان و نروژ وارد نبرد مستقیم با طالبان و القاعده شده بودند. این نبرد حدود دو هفته ادامه پیدا کرد. نیروهای مدافع در تمام نقاط مهم سلاح های ضد هوایی نصب کرده بودند و سنگر گرفته بودند. ایشان به هلیکوپترهای دشمن فرصت می دادند که نیروهای خود را در مناطق زیر دست ایشان پیاده سازند و بعد آنها را زیر آتش می گرفتند، اما هرگاه هلیکوپترها دوباره قصد نزدیک شدن داشتند آنها را با ضد هوایی هدف قرار می دادند.

امریکایی ها نام نبرد شاهیکوت را عملیات آناکوندا یا اژدها گذاشته بودند و در جریان این عملیات ده ها هزار بمب شیمیایی و ضد آکسیژن بر کوه های شاهیکوت انداختند. نیروهای ایالات متحده تعداد به اصطلاح آنها «شورشیان» در دره شاهیکوت را ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر تخمین زده بودند، اما اطلاعات بعدی حاکی از آن بود که تعداد واقعی ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر است و همین تخمین نادرست یکی از عوامل تلفات زیاد نیروهای ناتو در این نبرد شد. منبع روسی در همان زمان تلفات امریکایی ها را بالغ بر ۱۰۰ نفر اعلام کرده بودند.

تعداد زیادی هلیکوپترهای امریکایی در جریان این عملیات در حملات مجاهدین سرنگون شد اما چون امریکایی ها می کوشیدند تلفات خود را پنهان دارند، آمار دقیق تلفات و خسارات امریکایی ها میسر نیست.

طبق ادعای امریکایی ها از نیروهای طالبان در جریان این درگیری ها حدود پانصد نفر کشته شده اند اما منابع طالبان معتقدند که «تعداد شهدا حدود چهل نفر بوده است» پس از پایان نبرد هم تنها ۲۳ جسد از نیروهای طالبان در منطقه پیدا شد که باعث انتقاد خبرنگاران از اطلاع رسانی احتمالاً دروغ آمیز ارتش امریکا از موفقیت در خود در این عملیات شد.

سیف الرحمن منصور که با نام مستعار ثابت این عملیات را فرماندهی می کرد و معاون



او ملا فدا محمد جواد نیز در این نبرد کشته شدند.

درس بسیار مهم نبرد شاهیکوت این بود که در این نبرد برای نخستین بار ضعف تکنولوژی و توانایی نظامی امریکا در افغانستان عیان گردید و همین موجب انفتاح مسأله نبرد گسترده و دامنه دار علیه اشغالگران امریکایی و دیگر هم پیمانانش در ناتو شد.

خاطره‌ای که از عملیات آناکوندا در ذهن امریکایی‌ها مانده است نیز عمدتاً خاطره‌ای همراه با سختی و شکست است و تا حدی در کتاب منتشر شده در امریکا در خصوص این عملیات (عملیات آناکوندا؛ اولین نبرد بزرگ امریکا در افغانستان) این نگاه متبلور است.

پن‌نوشت:

۱- یا حزب اسلامی ترکستان شرقی اشتباه نشود.

همسایه شرقی

۳۳ • شماره چهارم • تیر و مرداد ۱۴۰۲

قتلگاه دشت لیلی

ابوالفضل کشتکار

پژوهشگر مسائل جهان اسلام



حتی اگر نگوییم
که این جنایت
یا با مباشرت
امریکایی‌ها
صورت گرفته و یا
با دستور مستقیم
آنها، نمی‌توان
گفت اتفاقی در
آن منطقه توسط
نیروهای تحت امر
آنها رخ داده باشد
و آنها مطلع نشده
باشند

دشت لیلی بیابانی است که هزاران نفر از زندانیان طالبان توسط سربازان مارشال دوستم و هم‌پیمانانش قتل عام شدند. در این یادداشت به بازخوانی وقوع این جنایت و وقایع پس از آن می‌پردازیم.

پس از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، خبر بازدید ملافاضل از یک بیابان منتشر شد. بیابانی که برای جهانیان شناخته شده نیست ولی برای کسانی که داستان‌ش را می‌دانند، یادآور یک جنایت جنگی در دنیای جدید است. بیابانی با نام «دشت لیلی».

اما ماجرای دشت لیلی چه بود؟

سال ۲۰۰۱ آمریکا به افغانستان تحت حکومت طالبان حمله کرد. در این حمله متحدانی از درون افغانستان در کنار ائتلاف بین‌المللی می‌جنگیدند. از جمله یک جنگ‌سالار به نام عبدالرشید دوستم. او که یک ازبک تبار بود، از مراتب پایین شروع کرد و به درجه مارشالی هم رسید. درجه‌ای که فقط سه نفر در تاریخ افغانستان به آن دست یافته‌اند. اما دوستم جنایاتی هم داشته است که کمتر کسی در سابقه خود دارد؛ از جمله جنایت دشت لیلی. در جریان حمله به مزارشریف، نیروهای ائتلاف شمال با کمک‌های همه‌جانبه آمریکا و غرب، به پیش می‌رفتند. این حمایت‌ها محدود به پشتیبانی اطلاعاتی و لجستیکی نبود بلکه بمباران‌های هوایی را هم در اختیار داشتند. علاوه بر اینها، نیروهای آلفای امریکایی در کنار افغان‌های ائتلاف می‌جنگیدند. حتی بعدها در سال ۲۰۱۰ خاطرات یکی از این افسران امریکایی در کتابی با نام اسب سواران چاپ شد. سرانجام نیروهای اتحاد شمال با کمک امریکایی‌ها مزارشریف را تصرف کردند.

تصرف مزارشریف، باعث شد که کابل بدون مقاومت سقوط کند. در نتیجه همه طالب‌ها و متحدان‌شان به قندوز فرار کردند اما کمی بعد محاصر شدند. عده‌ای از نیروهای محاصره شده توانستند به جنوب فرار کنند. برخی دیگر هم تغییر جبهه دادند اما ماجرای مادر مورد کسانی است که ماندند و سرنوشت‌شان در دستان عده‌ای دلال افتاد.

پس از واسطه‌گری‌ها، مذاکراتی بین طالبان و اتحاد شمال انجام شد. ملافیصل، ملانوری و برخی دیگر از طالبان، نماینده طالب‌های در محاصره بودند. در طرف مقابل، افرادی مثل جنرال دوستم، جنرال محقق، جنرال عطا و صد البته به شهادت جنگ‌سالاری به نام امیر جان، که واسطه این گفت‌وگو بود، تعدادی امریکایی و انگلیسی حضور داشتند. توافق صورت گرفته این بود مسلحان قندوز سلاح‌هایشان را به نیروهای بین‌المللی تحویل دهند. سپس خارجی‌ها تحویل سازمان ملل می‌شوند و افغان‌ها به خانه بازمی‌گردند.

چندی پس از توافق، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا در سخنانی گفت امیدوار است که افراد تحت محاصره یا کشته شوند و یا اسیر. سرانجام در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۱ تمام نیروهای مسلح طالبان در برابر این تعهد که آنان رازنده می‌گذارند، تسلیم شدند.

پس از اینکه قندوز تسلیم شد اسرای خارجی به زندانی در قلعه جنگی برده شدند. طالب‌های محلی را هم به زندان‌های دیگر بردند. پس از مدتی، قرار شد طالب‌های افغان را از قلعه زینی به قلعه شبرغان ببرند.

مقصد زندان شبرغان در استان جوزجان بود. ۲۸ نوامبر، اسرا را بار کانتینرها زدند. به گفته شاهدان عینی، اعم از سرباز و راننده، کانتینرها را اینقدر از اسرا پر کردند که جای سوزن انداختن نبود. دمای این کانتینرهای تاریک و مملو از جمعیت بیش از ۳۰ درجه سانتیگراد



بود. این شرایط در حالی بود که به گفته برخی شاهدان، به اسرا سه روز آب و غذا نداده بودند.

این شرایط و ماجراهای بعدش، منجر به جنایتی شد که قتل عام هزاران اسیر را در پی داشت. عدد کشته‌های این جنایت را سه هزار، پنج هزار و حتی تا هفت هزار نفر هم ذکر کرده‌اند. اما چون هیچ وقت تحقیقات درست و دقیقی انجام نشد و حتی بعدها عده‌ای برخی از شواهد ماجرا را از بین بردند، هیچ وقت تعداد دقیق قربانیان این حادثه معلوم نشد.

عده‌ای از اسرای محبوس در داخل کانتینر، به خاطر تشنگی، کمبود هوا و خفگی کشته شدند. اما این تازه بخشی از جنایت بود. به شهادت شاهدان، که برخی از آنان سربازان دوستم بودند، به دستور ژنرال دوستم به روی این کانتینرهای مملو از جمعیت آتش گشودند و عده‌ای دیگر را هم به خاک و خون کشیدند. حتی پس از این جنایت‌ها هم ماجرا ادامه داشت. آنجا که افراد زنده‌مانده را از کانتینرها خارج کرده و با دستان بسته تیرباران کردند. حتی برخی شاهدان شهادت داده‌اند که برای اطمینان از مرگ همه افراد کشته شده در کانتینر به آنها تیر خلاص هم زده‌اند.

برای تیراندازی سربازان به کانتینرها شاهدان مختلفی وجود دارد. از راننده‌ها و سربازان حاضر در صحنه جنایت گرفته تا شاهدان محلی که کانتینرها را دیده‌اند که از آنها خون جاری بوده است. این شهادت‌ها یک نکته مهم دیگر را هم به ما نشان می‌دهند. آن نکته، حضور آمریکایی‌ها در صحنه جنایت است.

هنوز هم وقتی
به بیابان دشت
لیلی که در فاصله
تقریباً ۱۰ دقیقه‌ای
زندان شبرغان
است بروید،
استخوان‌ها،
جمجمه‌ها،
لباس‌ها و دیگر
بقایای این قتل
عام‌رامی ببینید

همه خوب می‌دانند که دوستم یکی از عناصر مرتبط با CIA بوده و هست. علاوه بر اینکه در رأس هرم فرماندهی نیروهای مرتکب این جنایت امریکایی‌ها قرار داشته‌اند، خود دوستم هم به همراهی ۲۰ کارشناس نظامی امریکا در فتح مزارشریف در کنارش اذعان داشته است. حتی اگر نگوییم که این جنایت یا با مباشرت امریکایی‌ها صورت گرفته و یا با دستور مستقیم آنها، نمی‌توان گفت اتفاقی در آن منطقه توسط نیروهای تحت امر آنها رخ داده باشد و آنها مطلع نشده باشند.

از ۲۱ تا ۲۸ ژانویه محققان وجود گورهای دسته جمعی در دشت لیلی را گزارش کرده‌اند. در ۲۸ ژانویه گزارش وجود این گورهای دسته جمعی به جوزف کالینز، یکی از مقامات ارشد پنتاگون رسید.

در مورد این جنایت تحقیقات وسیع و متمرکزی انجام نشد، زیرا عاملان این جنایت هم خود سیاستمداران مطرحی در افغانستان بودند و هم از حمایت خارجی برخوردار بودند. اما ابعاد این جنایت آن قدر وسیع بود که نتوان آن را پنهان کرد. کالبدشکافی‌ها اینکه علت مرگ برخی خفگی بود را تأیید می‌کرد. حتی مجله‌ها رپرتاژهای داد که در آن گفته بود آثار شکنجه روی اجساد قربانیان پیدا شده است. گاردین هم بعدها در گزارشی گفت که طبق شواهدی که به دستش رسیده، مرگ آنها (زندانیان قربانی شده) یک حادثه غم‌انگیز نبوده بلکه یک اقدام عمدی انتقامجویانه بوده است.

به رغم وعده باراک اوباما، باز هم تحقیقی در این باره انجام نشد و یا نتیجه آن اعلام نشد. ضیا ظریفی که در آن زمان ناظر حقوق بشر بود و بعداً مسئول بخش آسیایی سازمان عفو بین‌الملل شد، صراحتاً بیان می‌کند که برایش اثبات شده، نه امریکا طرفدار تحقیقات بوده و نه سازمان ملل.

هنوز هم وقتی به بیابان دشت لیلی که در فاصله تقریباً ۱۰ دقیقه‌ای از زندان شبرغان است بروید، استخوان‌ها، جمجمه‌ها، لباس‌ها و دیگر بقایای این قتل عام را می‌بینید، اما نکته مهم این است که نه عاملان داخلی و نه عاملان خارجی، هیچ کدام از این جنایت پشیمان نیستند. تا آنجا که چندی قبل و بعد از فرارشان از افغانستان وعده تکرار این جنایت را دادند؛ آن هم با حالتی سرشار از افتخار. عبدالرشید دوستم در دیدار با فرماندهان نظامی حزبش، حزب جنبش اسلامی افغانستان، گفته است: تاریخ دشت لیلی تکرار خواهد شد.

معرفی شهید «مولوی نصرالله منصور» از رهبران بزرگ جهادی افغانستان

دکتر بهرام زاهدی

کارشناس مسائل افغانستان



نفر اول از سمت چپ:
شهید دکتر سید محمد علی شاه موسوی گردیزی



نفر اول از سمت راست:
شهید مولوی نصرالله منصور



مقدمه

افغانستان سرزمین عجیبی است، سرزمینی که سه ابرقدرت پوشالین در سه قرن پیاپی تسلیم ایمان و اراده مردمش شده‌اند و از آنجا شکست خورده و منهزم فرار کرده‌اند. سرزمینی که امام خمینی (ره) در موردش می‌فرماید: «افغانستان، هجوم ناجوانمردانه شوروی، آن قدرت اسطوره‌ای و ارتش قدرتمند، حکومت غاصب و حزب خائن را با قدرت ایمان و اتکال به خدای بزرگ و اعتماد به خویش درهم کوبید؛ به طوری که باید گفت شوروی با پریشانی و پشیمانی از هجوم ظالمانه خود بصرمی برد و در حیرت است که چگونه از افغانستان بدون آبروریزی جا خالی کند.»

و اصلی‌ترین رکن خاص بودن و مقاوم بودن افغانستان، مردمان آن هستند و رهبرانی که به رغم همه مشکلات توانسته‌اند حداقل در بُعد اخراج اشغالگران از سرزمین خود مبارزه‌ای بسیار سخت و نابرابر را پیروزمندانه پشت سر بگذارند، پیروزی‌هایی شبیه به معجزه بر بریتانیا و شوروی و آمریکا.

یکی از این دست رهبران جهادی و مقاومتی شخصیتی است که هرچند در خود افغانستان شناخته شده است اما در ایران حتی اهل پژوهش در مسائل جهان اسلام و نهضت‌های اسلامی، کمتر نام و نشان او را شنیده‌اند. این شخصیت جهادی که در کنار دیگر رهبران بزرگ شیعه و سنی افغانستان نقش مهمی در پیروزی جهاد علیه قوای سرخ شوروی داشت «مولوی نصرالله منصور» نام دارد. آنچه راقم این سطور را بر آن داشت که در معرفی این شخصیت قلم بزند و بکوشد نام و نشان وی را در میان نسل جدید علاقه‌مندان به نهضت‌های اسلامی مطرح سازد - علاوه بر شخصیت جهادی و مبارز - شیفتگی خاص او به حضرت امام (روحی له الفداء) است.

نصرالله منصور و آغاز فعالیت‌های اسلامی و جهادی

نصرالله منصور در ولایت پکتیا به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در مدارس منطقه خود به اتمام رساند. سپس در اواسط دهه ۱۳۴۰ شمسی برای ادامه تحصیل به کابل رفت و در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل پذیرفته شد. او در کابل به نهضت خدام الفرقان که نهضتی طلبگی - صوفی بود پیوست.

در اواخر دهه ۴۰ درگیری‌های میان دانشجویان مسلمان با محوریت (نهضت جوانان مسلمان) و دانشجویان مارکسیست (با محوریت حزب مارکسیستی - مائوئیستی شعله جاوید) بالا گرفته بود. در یکی از درگیری‌های سال ۱۳۴۸ سرکرده شعله جاوید در دانشگاه به نام «سیدال سخندان» که قصد کشتن کسی را داشت، خود کشته شد. پیامد این ماجرا این بود که شعله‌ای‌ها و دیگر کمونیست‌ها هم قسم شدند که فردای آن روز همه دانشجویان نهضت جوانان مسلمان را به قتل برسانند. منصور جوان این موضوع را به اطلاع پیر و مرشد خود جناب ضیاء المشایخ می‌رساند. ضیاء المشایخ یا ابراهیم مجددی، بزرگ طریقت نقشبندی در کابل بود و در مدرسه و خانقاه نزدیک منزل خود در محله «قلعه جواد» به درس و بحث می‌پرداخت و در مورد دو خطر بزرگ کمونیسم و صهیونیسم به مردم افغانستان اذکار می‌داد (به همین دلیل محمد داوود خان نام محله قلعه جواد را سنگراتجاع گذاشته بود). ضیاء المشایخ پس از اطلاع از ماجرای توطئه بر ضد دانشجویان مسلمان، به پسر بزرگش (محمد اسماعیل مجددی) که رئیس نهضت خدام الفرقان نیز بود تکلیف کرد که در جهت حمایت از جان دانشجویان

اولین جرقه‌های
قیام گسترده
اسلامی در
افغانستان چند
روز پس از پیروزی
انقلاب اسلامی
ایران خورده شد و
از همان ابتدا شیعه
و سنی هر دو به
امام و انقلاب عشق
می‌ورزیدند، حتی
در میان اهل سنت
قندهار و هرات و...
شعارهایی مانند
«مذهب من حنفی
است، رهبر من
خمینی است» سر
داده داده شد و لریزه
به تن حزب حاکم
انداخت



مسلمان کاری بکند. محمد اسماعیل سریعاً در همان شب هنگام دست به کار شده و به همه علما و طلاب خصوصاً طلاب خدام الفرقان گفت که به خاطر دفاع از جان برادرانتان باید به سمت دانشگاه حرکت کنید و طلاب و علما نیز به سمت دانشگاه می‌روند. نیمه شب وقتی کمونیست‌ها تحرکات پیرامونی را برای اجرای نقشه خود کنترل می‌کردند، متوجه این ماجرا می‌شوند و از ترس وجود این جمعیت عظیم از نقشه خود منصرف می‌شوند.

نصرالله منصور و حرکت انقلاب اسلامی افغانستان

کودتای مارکسیستی اوایل سال ۱۳۵۷ در افغانستان (موسوم به کودتای ۷ ثور به معنی ۷ اردیبهشت) این کشور را به زیر سلطه و سیطره کسانی برد که از سال‌ها قبل با مظاهر اسلامیت در افغانستان به مبارزه برخاسته بودند و به همین دلیل یکی از

اولین اقدامات دولت مارکسیستی نورمحمد ترکی حمله به قلعه جواد و به شهادت رساندن جمعی از طلاب و علما و زندانی کردن ضیاء المشایخ بود. در سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۸ هم خلف ناصالح ترکی یعنی حفیظ الله امین دستور تیرباران ضیاء المشایخ و ۲۱ نفر از نزدیکان پیر و جوان او را داد. با شهادت فرزندان شیخ، در نهضت خدام الفرقان مسئولیت اصلی این نهضت به دوش نصرالله منصور نهاده شد. به هر روی در چنین جوی بود که گروه‌ها و احزاب مختلف جهادی متعددی برای مبارزه با مارکسیست‌ها و قوای شوروی که حامی مارکسیست‌ها بودند اعلام موجودیت می‌کردند و دفاتر خود را در پاکستان و ایران باز می‌کردند. یکی از این گروه‌ها «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» نام دارد.

این جنبش که حتی در نام آن نیز تأثیر پذیرفتن از انقلاب اسلامی ایران مشهود است یکی از مهمترین گروه‌های جهادی پشتون‌های افغانستان در سال‌های جهاد بود که در آذر ۱۳۵۷، در پاکستان به عنوان یک حزب و جریان ائتلافی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی، اعلام

مولوی در سال
۱۳۶۵ همراه با
شهید دکتر سید
محمد علی شاه
موسوی گردیزی
و تنی چند از دیگر
رهبران جهادی
به جماران آمدند
و امام رازیارت
کردند. زیارتی که
نصرالله منصور تا
آخر عمر از آن به
عنوان یک نقطه
عطف در حیات
خود یاد می کرد



موجودیت کرد. این حزب در ابتدا از ائتلاف سه گروه حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، جمعیت اسلامی به رهبری مرحوم برهان الدین ربانی و خدام الفرقان به رهبری مرحوم مولوی نصرالله منصور، به ریاست آقای مولوی محمدی به وجود آمد، اما پس از شش ماه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی از این ائتلاف خارج شدند و محمدی به کار خود ادامه داد. در سال ۱۳۶۰، مولوی منصور و مولوی رفیع الله مؤذن هم از آقای محمد نبی محمدی انشعاب کردند (احتمالاً تاکتیکی) و هر دو جداگانه تحت همان عنوان حرکت انقلاب اسلامی افغانستان، به فعالیتشان تا زمان سقوط رژیم کمونیستی ادامه دادند، اما دولت پاکستان آنها را به عنوان گروه های مستقل به رسمیت نشناخت، گرچه دفاتر اصلی شان در پیشاور قرار داشت. مولوی نصرالله منصور، در تاریخ ۱۴/۲/۱۳۷۱، پس از تشکیل دولت مجاهدین دوباره به مولوی محمدی و حرکت انقلاب اسلامی او پیوست و در زمان آقای ربانی، به مقام ولایت پکتیا گماشته شد، تا اینکه در مورخه ۲۰/۱۱/۱۳۷۱، در اثر انفجار بمبی در مسیر ارگون به گردیز - احتمالاً در یک عملیات تروریستی - به قتل رسید^۱. حرکت انقلاب اسلامی، یکی از گروه های عمده جهادی و عضو اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان، مشهور به اتحاد هفتگانه بود که در میان مردم جنوب و شرق کشور از پایگاه اجتماعی خوبی برخوردار بود.

نصرالله منصور و امام خمینی (ره)

اولین جرقه های قیام گسترده اسلامی در افغانستان چند روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران خورده شد و از همان ابتدا شیعه و سنی هر دو به امام و انقلاب عشق می ورزیدند، حتی در میان اهل سنت قندهار و هرات ...

شعارهایی مانند «مذهب من حنفی است، رهبر من خمینی است» سر داده داده شد و لرزه به تن حزب حاکم انداخت. در قیام ۲۴ حوت (اسفند) هرات یعنی یک ماه پس از پیروزی



انقلاب اسلامی ایران، کنترل این شهر مهم به دست مجاهدین اسلام گرا افتاد و حکومت سراسیمه از رادیوهای خود اعلام کرد که کماندوهای ایرانی مخفیانه به هرات آمده‌اند و شهر را تصرف کرده‌اند! و حکومت کمونیستی تنها پس از حملات گسترده زمینی و هوایی و به شهادت رساندن حدود ۲۵ هزار نفر (آری! به شهادت رساندن ۲۵ هزار نفر در چند روز!) توانست مجدداً بر شهر سیطره یابد و از همین روست که در افغانستان هرات را شهر خون و قیام نامیده‌اند.

مولوی نصرالله منصور هم از همین دست رهبران اسلام گرا بود که سخت شیفته ایمان و فضایل اخلاقی حضرت امام قرار گرفته بود. او در سال ۱۳۶۵ همراه با شهید دکتر سید محمدعلیشاه موسوی گردیزی و تنی چند از دیگر رهبران جهادی به جماران آمدند و امام را زیارت کردند. زیارتی که نصرالله منصور تا آخر عمر از آن به عنوان یک نقطه عطف در حیات خود یاد می‌کرد.^۲

وی در سمینار بین‌المللی افغانستان در تهران در ۸ دی ۱۳۶۷ در باره نوع تفکر خود سخنان مهمی ابراز داشته است:^۳

«من از سرزمین شهدا آمده‌ام، از پروردگار بزرگ می‌خواهم هر سخنی را که می‌گویم و درباره هر حقیقتی که می‌اندیشم، سخنی از آرمان شهیدان و تفکری از مجاهدان را به زبان آورم و در دل و دماغم جای دهم... جهاد ملت مؤمن ما تداوم راستین خط انبیا بوده و تحقق حاکمیت الهی و احیای ارزش‌های زرین جامعه صدر اسلام یگانه آرمان ملت شهیدپرور ما را تشکیل می‌دهد. مردم ما می‌دانند که راه نجات بشریت و رهایی از ستم و کفر و استکبار تنها

با پیروی از دستورات جاویدان مکتب اسلام ممکن است و هیچ مکتب دیگری نمی تواند انسان را از ستم و ظلم مستکبران و جباران نجات دهد... از آن رو که فلسفه بعثت انبیا اقامه قسط و عدل به منظور تکامل انسان و سعادت ابدی اوست و این هدف بزرگ جز در سایه قانون حق و حاکمیت خداوند تحقق پذیر نیست لذا هر مسلمان، مکلف به جهاد در جهت تحقق حاکمیت حق است.»

همچنین وی در همین همایش در خصوص وحدت اسلامی و هویت اسلامی می گوید: «اسلام از دیدگاه گروه گرایان همچون ادیان متعددی جلوه می کند که هیچ کدام اسلام دیگری را قبول ندارد و بدین گونه استعمار بازی شیطانی خود را از روزنه این ذهنیت پیچیده و درهم و واقعیت متزلزل و ضد و نقیض وارد کشورهای اسلامی می کند و پایگاهش را در نظام های حکومتی و قانونگذاری آنها و در فرهنگ و سیاست و اقتصاد و... مستحکم می سازد تا شخصیت اسلامی آنان را به شخصیت پریشان و ناهنجار بدل سازد.»

و در ادامه در سخنانی که حاکی از عمق نظر و بصیرت اوست، می گوید: «ملت مؤمن و مجاهد افغانستان، امریکا را نیز دشمن اسلام و مسلمین می دانند.... برادران عزیز! کشور عزیز ما افغانستان اکنون پس از ۱۱ سال جهاد خرابه ای بیش نیست اما بازسازی و اعمار مجدد این سرزمین مظلوم موضوع دیگری است که با استفاده از آن استکبار جهانی دام های بزرگی را گسترده است. فعالیت لجام گسیخته مؤسسات خارجی در داخل کشور کانال توطئه گرانه استعمار جهانی است... ملل و دول کشورهای اسلامی باید بدانند که یگانه راه نجات از تسلط بیگانگان و به دست آوردن مجد و عظمت تمدن اسلامی در تداوم خط جهاد و پیروزی انقلاب اسلامی نهفته است که ملت های قهرمان افغانستان و ایران مثال های جاودان آن به شمار می روند و راه تشکیل امت واحده نیز در استفاده از این الگوها قرار دارد...»

مولوی نصرالله منصور در همایش ۱۰ مهر ۱۳۶۸ تهران نیز مجدداً حاضر شده و هوشمندانه اشاره می کند که:

«دشمنان انقلاب اسلامی ما برای رسیدن به اهداف پلید خود برنامه های متعددی از جمله محاصره تبلیغاتی و برانگیختن عصبیت های قومی و نژادی و تفرقه های گروهی را به کار گرفته و از راه مال، توزیع ثروت و اسلحه، ارسال جوایس از راه مؤسسات تنصیریه و صهیونیستی و... تمام امکانات خویش را در این جهت استفاده می نمایند. آری، ما به رغم توطئه های بی شماری که علیه اسلام و مسلمانان صورت می گیرد به یاری خدا امید بسته ایم و ارزش های الهی چون جهاد، ایثار و شهادت تبعیت می کنیم.»

در خاتمه این یادداشت مناسب است که به این موضوع نیز بپردازیم که در سال ۱۳۶۸ و به هنگام رحلت حضرت امام (ره) مولوی نصرالله منصور برای تسلیت گفتن به خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران می رود ولی بنا به گفته مسئول وقت خانه فرهنگ (آقای نجفی) شدت تأثر و انقلاب روحی شهید منصور چنان بوده است که کار برعکس شده و ایشان مولوی نصرالله را آرام می سازد!

شهید منصور پس از انتشار وصیت نامه امام سریعاً آن را به پشتو ترجمه کرد و آن را در پیشاور منتشر ساخت و بین مهاجران افغانستانی و اهالی شهر پخش کرد.^۴ روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

پی نوشت:

۱- مصباح زاده، سید محمدباقر، دانشنامه سیاسی افغانستان، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۲، صص ۱۸۷-۱۸۶.

۲- رجایی، محمد سرور، در آغوش قلب ها، تهران، راه یار، ۱۳۹۸، ص ۸۰.

۳- متن این سخنرانی ها به صورت یک جزوه تایپ شده و پلی کپی شده نزد نگارنده موجود است.

۴- رجایی، پیشین، صص ۸۰-۸۱.

در بند شیطان

کنکاشی پیرامون زندانی‌های افغانستانی در اسارت امریکا

مهدی زمانی

پژوهشگر مسائل جهان اسلام



شهید سید محمد علی شاه موسوی گردیزی

سید محمد علی شاه موسوی گردیزی در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در ولسوالی گردیز مرکز ولایت پکتیا افغانستان متولد شد. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در سال ۱۳۵۶ در رشته پزشکی دانشگاه کابل پذیرفته و مشغول به تحصیل شد. اما پس از روی کار آمدن حکومت کمونیستی در افغانستان در سال ۱۳۵۷ و دستگیری برخی دانشجویان توسط نیروهای امنیتی رژیم کمونیستی وقت، با جمعی از دانشجویان شیعه و سنی در دانشگاه کابل، انجمن دانشجویان مسلمان را راه اندازی کرد. شهید موسوی پس از وخامت وضعیت امنیتی دانشگاه، در سال ۱۳۵۸ دانشگاه را رها کرد و به صف مجاهدین در زادگاهش، گردیز پیوست. وی سال ها به عنوان فرمانده مجاهدین جبهه مرکزی گردیز به مبارزه علیه نیروهای اشغالگر پرداخت و دوبار زخمی شد. شهید موسوی سال ۱۳۵۹ و با آغاز هجوم نیروهای حزب بعث به ایران، وارد ایران می شود و به عنوان نیروی جهاد سازندگی، مسئولیت های گوناگون را در حوزه پزشکی در خط مقدم نبرد تجربه می کند. وی پس از پایان جنگ در سال ۱۳۶۹ وارد دانشگاه علوم پزشکی تهران شده و در سال ۱۳۷۸ موفق به دریافت دانشنامه دکترای پزشکی از این دانشگاه می شود. شهید موسوی در زمان زندگی خود در ایران

ضمن تدریس در دانشگاه، با تأسیس مرکز درمانی خیریه در شهرستان شهرری با کمک دیگر پزشکان مهاجر، به خدمت رسانی و درمان بیماران محروم خصوصاً بیماران افغانستانی می پرداخت. وی در اردیبهشت سال ۱۳۸۱ به کشورش بازگشت و با نامزدی در مجلس بزرگ افغانستان، از طرف مردم زادگاهش به این مجلس راه یافت. شهید موسوی پس از بازگشت از حج در سال



شهید دکتر سید محمد علی شاه موسوی گردیزی

۱۳۸۲، در نیمه شب ۲۲ مهر به اتهام همکاری با القاعده و طالبان، توسط نیروهای ویژه آمریکایی مقابل چشم خانواده اش بازداشت و به زندان بگرام و سپس زندان گوانتانامو منتقل شد. وی پس از ۴۰ ماه از زندان گوانتانامو آزاد شد و به افغانستان بازگشت. شهید موسوی پس از آزادی از زندان گوانتانامو خاطرات خود را در کتابی ۳۶۸ صفحه ای با عنوان «حقایق ناگفته از گوانتانامو: سرگذشت یک پزشک زندانی» چاپ و منتشر کرد. وی پس از آزادی از گوانتانامو، یک مدرسه خصوصی و یک درمانگاه خیریه در زادگاهش گردیز تأسیس کرد و مسئولیت ریاست حوادث غیرمترقبه ولایت پکتیا را عهده دار شد. سرانجام سید محمد علی شاه موسوی گردیزی مشهور به «چمران افغانستان» در روز جمعه ۱۲ مرداد سال ۱۳۹۷ پس از ادای نماز جمعه در مسجد صاحب الزمان در منطقه خواجه حسن، در پی حمله انتحاری گروه تروریستی داعش به شهادت رسید. در نخستین سالگرد شهادت وی، قرآن منقش به دستخط رهبر انقلاب اسلامی، به خانواده این شهید اهدا شد.

شهید موسوی
سال ها به عنوان
فرمانده مجاهدین
جبهه مرکزی گردیز
به مبارزه علیه
نیروهای اشغالگر
پرداخت و دوبار
زخمی شد. او سال
۱۳۵۹ و با آغاز هجوم
نیروهای حزب
بعث به ایران، وارد
ایران می شود و
به عنوان نیروی
جهاد سازندگی،
مسئولیت های
گوناگون را در حوزه
پزشکی در خط
مقدم نبرد تجربه
می کند



عبدالقيوم ذاكر



انس حقاني

عبدالقيوم ذاكر

عبدالقيوم ذاكر در سال ۱۹۷۳ میلادی در ولایت هلمند افغانستان به دنیا آمد. وی از نزدیکان ملا محمد عمر رهبر سابق طالبان به شمار می‌رود. عبدالقيوم ذاكر در مدرسه‌ای در کویته پاکستان درس خوانده و از او به مثابه باتجربه‌ترین فرمانده جنگی طالبان یاد می‌شود. ذاكر در سال ۲۰۰۱ در مزارشریف توسط امریکایی‌ها بازداشت و به زندان گوانتانامو انتقال داده شد. وی در سال ۲۰۰۷ به زندان پل چرخی کابل منتقل و پس از یک سال از زندان آزاد شد. این فرمانده طالبان از سال ۲۰۱۰ برای چهار سال فرمانده نظامی طالبان بود و در سال ۲۰۱۴ به دلیل اختلاف با برخی از رهبران طالبان از این سمت کنار رفت. ذاكر در سال ۲۰۱۶ پس از مرگ ملا عمر و در حالی که اختلاف‌های شدیدی میان طالبان ایجاد شده بود، در نامه‌ای بیعت خود را با ملا منصور اعلام کرد و تا حدی توانست اختلافات میان طالبان را کاهش دهد. وی پس از به قدرت رسیدن مجدد طالبان، از ۲۴ اوت ۲۰۲۱ تا ۷ سپتامبر ۲۰۲۱ به عنوان سرپرست وزارت دفاع امارت اسلامی افغانستان منصوب شد. عبدالقيوم ذاكر از ۲۱ سپتامبر ۲۰۲۱ در منصب معاون وزارت دفاع امارت اسلامی افغانستان مشغول فعالیت است.

عبدالقيوم ذاكر که یکی از باتجربه‌ترین فرماندهان طالبان است، در سال ۲۰۰۱ در مزارشریف توسط امریکایی‌ها بازداشت و به زندان گوانتانامو انتقال داده شد

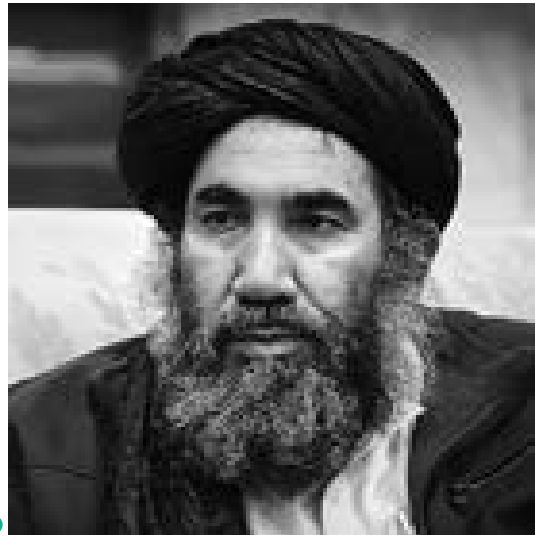
انس حقانی

انس حقانی در ۲۳ جولای سال ۱۹۹۳ میلادی در ولسوالی گرده‌سیری ولایت پکتیا به دنیا آمد. انس کوچک‌ترین پسر جلال‌الدین حقانی رهبر شبکه حقانی و برادر سراج‌الدین حقانی وزیر داخله امارت اسلامی افغانستان است. وی که بیش از جنگ‌آوری به سیاست و شعر شهره است، در سال ۲۰۱۴ در بحرین هنگامی که عازم ملاقات یکی از دوستان پدرش بود، توسط نیروهای امریکایی بازداشت شد. حقانی پس از ۲۴ ساعت بازجویی به قطر بازگردانده و به زندان بگرام در افغانستان منتقل شد. وی که در دوران زندان، دوبار به اعدام محکوم شده بود، پس از چهار سال در تبادل زندانیان آزاد شد. انس



عبدالرحیم مسلم دوست

عبدالسلام ضعیف



در اواخر سال ۲۰۱۵
به دلیل اختلاف
با حافظ سعید
خان فرمانده
شاخه خراسان
داعش و آنچه که او
«نقض دستورات
اسلامی و تحقیر
افغانان» و «ارتباط
با سازمان اطلاعات
پاکستان» توسط
حافظ سعید
خوانده، از این گروه
جدا شد

حقانی در جریان مذاکرات صلح افغانستان، به عنوان جوان ترین عضو تیم مذاکره کننده طالبان شناخته می شد.

عبدالسلام ضعیف

عبدالسلام ضعیف در سال ۱۹۶۸ میلادی در ولسوالی پنجوایی ولایت قندهار افغانستان متولد شد. وی در سال ۱۹۷۸ و به دنبال کودتای کمونیستی در افغانستان به پاکستان مهاجرت کرد و در آنجا به تحصیل پرداخت. با ورود شوروی به خاک افغانستان، وی در قندهار به مجاهدین پیوست و با به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ وی در مسئولیت هایی همچون رئیس اداری وزارت دفاع، معاون وزارت معادن و صنایع و رئیس حمل و نقل عمومی فعالیت کرد. آخرین مسئولیت رسمی وی در حکومت نخست طالبان، سفیری امارت اسلامی افغانستان در اسلام آباد بود. عبدالسلام ضعیف مدتی پس از حمله نظامی امریکا به افغانستان و در سال ۲۰۰۲ در پاکستان بازداشت و به دولت ایالات متحده امریکا تحویل داده شد. بدین ترتیب دولت ایالات متحده وی را به مدت سه سال در زندان گوانتانامو زندانی و در سال ۲۰۰۵ آزاد کرد.

عبدالرحیم مسلم دوست

عبدالرحیم مسلم دوست در یک ژانویه سال ۱۹۶۰ میلادی در شهر جلال آباد مرکز ولایت ننگرهار افغانستان به دنیا آمد. وی در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱ به دلیل عضویت در «جماعت الدعوه والقرآن» که وابسته به القاعده می باشد توسط نیروهای امریکایی بازداشت و به زندان گوانتانامو منتقل شد. مسلم دوست در حالی که ۱۷ آوریل سال ۲۰۰۵ آزاد شده بود، در سپتامبر ۲۰۰۶ مجدداً توسط نیروهای امنیتی پاکستان بازداشت گردید. وی در جولای ۲۰۱۴ با ابوبکر البغدادی رهبر گروه داعش بیعت کرد و از افراد مؤثر در شاخه خراسان گروه داعش شد، اما در اواخر سال ۲۰۱۵ به دلیل اختلاف با حافظ



سعید خان فرمانده شاخه خراسان داعش و آنچه که او «نقض دستورات اسلامی و تحقیر افغانان» و «ارتباط با سازمان اطلاعات پاکستان» توسط حافظ سعید خواند، از این گروه جدا شد. عبدالرحیم مسلم دوست در اوایل سال ۲۰۲۲ و پس از چند سال زندگی مخفی جهت در امان ماندن از سوء قصد داعش، به طالبان پیوست. وی در کتابی با عنوان «زنجیرهای شکسته گوانتانامو» به بیان خاطرات اسارت خود پرداخته است.

در سال ۲۰۱۴ میلادی، امریکا مذاکرات غیرمستقیمی را برای آزادی بوبرت برگدال، سرباز امریکایی که نزد طالبان اسیر بود، آغاز کرد. این مذاکرات با میانجیگری قطر آغاز شد. طالبان در عوض، آزادی پنج فرمانده این گروه، محمد فاضل، عبدالحق وثیق، نورالله نوری، خیرالله خیرخواه و محمد نبی را از امریکا درخواست کرد. این مذاکرات بالاخره در ۳۱ مه ۲۰۱۴ به سرانجام رسید و طالبان سرباز امریکایی را رها کرد. امریکا هم پنج فرمانده طالبان را به شرط اقامت اجباری یک ساله آن‌ها در قطر آزاد کرد.

امریکایی‌ها
در سال ۲۰۰۲
از خیرخواه
می‌خواستند تا
اطلاعات مورد نیاز
آنها را از طالبان
به دست بیاورد،
اما مذاکرات
برای جذب او
به سی‌ای‌ای به
شکست انجامید و
خیرالله خیرخواه به
پاکستان فرار کرد

خبرالله خیرخواه

خبرالله خیرخواه در سال ۱۹۶۷ میلادی در ولسوالی ارغستان ولایت قندهار به دنیا آمد. وی دروس اسلامی خوانده و تحصیلات خود را در دارالعلوم حقانیه در اکوره ختک در مناطق قبایلی پاکستان ادامه داده است، یعنی جایی که بیشتر فرماندهان طالبان آنجا درس خوانده‌اند. زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۶



عبد الحق وافی



نورالله نوری

کابل را فتح کرد، او بین سال ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۸ وزیر داخله دولت طالبان بود و پس از آن به عنوان والی هرات در غرب افغانستان منصوب شد. طبق برخی شنیده‌ها، در سال ۲۰۰۲ امریکایی‌ها سعی کردند تا خیرالله خیرخواه را به خدمت بگیرند. آنها از وی می‌خواستند تا اطلاعات مورد نیاز آنها را از طالبان به دست بیاورد، اما مذاکرات برای جذب او به سی‌ای‌ای به شکست انجامید و خیرالله خیرخواه به پاکستان فرار کرد. در این حال نیروهای اطلاعاتی امریکا از فرارش باخبر شدند و خیرخواه را در مرز پاکستان در منطقه چمن بازداشت کردند. خیرخواه پس از دستگیری به گوانتانامو منتقل شد و تا سال ۲۰۱۴ یعنی حدود دوازده سال را در این زندان سپری کرد. خیرالله خیرخواه پس از آزادی و اتمام مدت اقامت اجباری در قطر، در سال ۲۰۱۸ عضو تیم مذاکره‌کننده طالبان شد و برای مذاکره و گفت‌وگو به کشورهای مختلف سفر کرد. خیرالله خیرخواه در حال حاضر وزیر اطلاعات و فرهنگ امارت اسلامی افغانستان است.

نورالله نوری

نورالله نوری در سال ۱۹۶۷ میلادی در ولسوالی شاه‌جوی ولایت زابل افغانستان به دنیا آمد. وی در دوران حکومت نخست طالبان، مسئولیت‌های گوناگونی را در ولایات شمالی افغانستان همچون بلخ عهده‌دار بود. او در زمان شکست طالبان در سال ۲۰۰۱، به ژنرال عبدالرشید دوستم تسلیم شد و دوستم او را به امریکایی‌ها تحویل داد. نورالله نوری نیز در سال ۲۰۰۲ به گوانتانامو منتقل و در سال ۲۰۱۴ آزاد شد. وی نیز در سال ۲۰۱۸ به عضویت تیم مذاکره‌کننده طالبان در آمد. نورالله نوری هم‌اکنون وزیر سرحدات و قبایل امارت اسلامی افغانستان است.



سید الله هارون

محمد نبی عمری



محمد نبی در سال
۲۰۰۲ دستگیر و به
زندان گوانتانامو
منتقل شد. او در
سال ۲۰۱۴ آزاد و
پس از اتمام اقامت
اجباری در قطر،
در سال ۲۰۱۸ عضو
تیم مذاکره کننده
طالبان شد



پسر محمد نبی عمری

عبدالحق وثیق

عبدالحق وثیق در سال ۱۹۷۱ میلادی در ولایت غزنی افغانستان به دنیا آمد. وی در دوران حکومت نخست طالبان، به عنوان معاون وزیر اطلاعات فعالیت کرد. وثیق نیز پس از بازداشت در سال ۲۰۰۲ به گوانتانامو منتقل شد و در سال ۲۰۱۴ همراه چهار تن دیگر آزاد گردید. وی در سال ۲۰۱۸ به عنوان یکی از اعضای تیم مذاکره کننده طالبان معرفی شد. عبدالحق وثیق هم اکنون ریاست استخبارات (اطلاعات) عمومی رادار امارت اسلامی افغانستان بر عهده دارد.

محمد نبی عمری

محمد نبی عمری در سال ۱۹۶۸ میلادی در خوست افغانستان به دنیا آمد. وی که از فرماندهان نظامی طالبان بود، در سال ۲۰۰۲ دستگیر و به زندان گوانتانامو منتقل شد. محمد نبی در سال ۲۰۱۴ آزاد و پس از اتمام اقامت اجباری در قطر، در سال ۲۰۱۸ عضو تیم مذاکره کننده طالبان شد. وی پس از روی کار آمدن مجدد امارت اسلامی به عنوان والی خوست منصوب گردید، اما در اکتبر ۲۰۲۲ و با حکم سراج الدین حقانی، به عنوان معاون اول وزارت داخله افغانستان منصوب شد.



محمد فاضل مظلوم

محمد فاضل مظلوم

محمد فاضل مظلوم در ۲۴ اکتبر سال ۱۹۶۷ میلادی در ولایت اوزارگان افغانستان به دنیا آمد. وی در دوران حکومت نخست طالبان، مدتی به عنوان معاون وزیر دفاع فعالیت کرد. او در زمان شکست طالبان در سال ۲۰۰۱، به ژنرال عبدالرشید دوستم از رهبران اتحاد شمال تسلیم شد و دوستم او را به امریکایی‌ها تحویل داد. محمد فاضل در سال ۲۰۰۲ به گوانتانامو منتقل و در سال ۲۰۱۴ آزاد شد. وی نیز در سال ۲۰۱۸ به عضویت تیم مذاکره کننده طالبان در آمد. محمد فاضل هم‌اکنون معاون اول وزیر دفاع امارت اسلامی افغانستان است.

آنچه مرور کردیم، زندگانی ۱۰ تن از افغانستانی‌های در بند شیطان بود. طبق آخرین داده‌های موجود، پس از سال ۲۰۲۰ تنها دو تبعه افغانستانی در زندان گوانتانامو حضور داشتند که این دو نفر یعنی اسدالله هارون و بشر نوروزی نیز پس از به قدرت رسیدن طالبان و خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، به کشورشان بازگشتند. حالا دیگر امریکایی‌ها جایی در افغانستان ندارند و از در بیرون رفته‌اند، هرچند که راه پنجره‌ها را نیز خوب بلدند!

جنگ نرم امریکا علیه زن مسلمان در افغانستان

حمیدرضا صدیقی

کارشناس مسائل افغانستان



مسأله‌ای که از
ابتدای اشغال
افغانستان از چشم
رسانه‌ها دور مانده
و خیلی کم به آن
توجه شده، تجاوز
و هجوم وحشیانه
امریکا به فرهنگ
و سنت‌های
ملت مسلمان
افغانستان است

در سال ۲۰۰۱ زمانی که امریکا به کشور مسلمان افغانستان لشکرکشی کرد و کودکان و زنان افغانستانی را به قتل رساند و این اشغالگری و جنایت ۲۰ سال زیر پوتین‌های آنها ادامه داشت، بسیاری از رسانه‌های مسلمان و حق طلب در این دوران و در حالی که گول‌های رسانه‌ای غربی چشمشان را به این جنایات بسته بودند، گهگاهی خبرهایی از جنایات رخ داده در افغانستان را به گوش جهانیان می‌رساندند اما مسئله‌ای که از ابتدای اشغال افغانستان از چشم رسانه‌ها دور مانده و خیلی کم به آن توجه شده، تجاوز و هجوم وحشیانه امریکا به فرهنگ و سنت‌های ملت مسلمان افغانستان است که این تهاجم نرم مکمل تهاجم نظامی آنها بوده و اثرات آن بسیار عمیق‌تر و مخرب‌تر از جنایات آنها در حوزه تهاجم سخت است.



این تهاجم فرهنگی در هیچ جای دنیا به این شدت و گستردگی اتفاق نیفتاده؛ امریکایی‌ها به این مهم پی برده‌اند که برای پیروزی در این تهاجم، یکی از مسائلی که بسیار حائز اهمیت است و در اولویت باید هدف بگیرند، جایگاه زن در فرهنگ مسلمانان است و باید از پنجره مسائل زنان وارد شوند و نقاط قوت زن مسلمان مثل حیا، نجابت، وفاداری و... از او بگیرند و از طرفی افغانستان را درگیر مفاسد اخلاقی گسترده‌ای کرده و از سویی دیگر مانع شکل‌گیری خانواده به معنای اسلامی و شرقی آن و پرورش جوانانی در دامن مادرهای بایمان شوند؛ جوانانی که در مقابل زیاده‌خواهی‌های آنها در عالم و بویژه در افغانستان می‌ایستند.

مشابه این تهاجم فرهنگی را ما در کشورهای تحت اشغال مثل سومالی، عراق، ... و چه در کشورهای مسلمانی که به اشغال نظامی درنیامده اما مورد تهاجم فرهنگی امریکایی‌ها قرار گرفته‌اند مثل ایران، پاکستان، ترکیه و... نیز دیده‌ایم اما گسترده‌ترین شکل این تهاجم را در افغانستان مشاهده می‌کنیم و برای اینکه بهتر با این هجوم وحشیانه به مردم نجیب افغانستان آشنایی پیدا کنیم، به برخی از بخش‌های این تهاجم نرم و عناصر سرسپرده اشغالگران می‌پردازیم.

البته این نکته را نیز باید در نظر داشته باشیم که پس از فرار اشغالگران از افغانستان، شبکه مزدوران و تربیت‌شدگان‌شان در دوران اشغال چه در داخل افغانستان چه در خارج افغانستان هنوز به فعالیت جدی علیه ملت افغانستان ادامه می‌دهند.



صدای آمریکا همراه با موسیقی

در این میان در عرصه موسیقی خوانندگان زن یکی از مهمترین نقش‌ها را در هویت‌زدایی از زنان مسلمان افغانستان و ترویج فساد بر عهده داشتند که می‌توان به معروف‌ترین آنها مژگان عظیمی و آریانا سعید اشاره کرد. آنها در این دوران از هیچ اقدامی برای قبح‌شکنی و ترویج فساد در جامعه ملت مسلمان افغانستان دریغ نکرده‌اند، مثلاً در موردی آریانا سعید با حضور در ورزشگاه و خوانندگی و رقاصی خشم بخش زیادی از مردم افغانستان را برانگیخت و با مثلاً مژگان عظیمی با خواندن قطعه موسیقی آیه، به اسلام و مقدسات توهین‌های بسیاری کرده است. همچنین این دو فرد با سر شبکه آمریکایی‌ها در دو کشور ایران و افغانستان یعنی مصی علی‌نژاد ارتباط دارند و در برنامه اودر صدای آمریکا نیز با وی مصاحبه داشته‌اند. یکی دیگر از چهره‌هایی که در دوران اشغال کشورش حتی در کاخ سفید اقدام به خواندن و رقصیدن کرده و مفتخر به عکس یادگاری با رئیس جمهور آمریکا و همسرش شد، مژده جمالزاده است. برخی از این خوانندگان خیلی قبل‌تر از افغانستان خارج شده و بعضی از آنها نیز در روزهای پایانی اشغال همراه با نظامیان آمریکایی از افغانستان فرار کرده و ادامه فعالیت‌های خود را در خارج از این کشور دنبال می‌کنند. البته که دستگاه‌های غربی هر روز در حال تولید و رونمایی از خوانندگان دیگری نیز هستند و برای ترویج ابتذال به واسطه موسیقی و ابزارهای جنسی، تلاش مضاعفی می‌کنند. یکی دیگر از این چهره‌ها که نوظهور تر است، سونیتا علیزاده نام دارد که به عنوان خواننده رپ شناخته می‌شود.



برخی از این
خوانندگان خیلی
قبل تر از افغانستان
خارج شده و
بعضی از آنها نیز
در روزهای پایانی
اشغال همراه با
نظامیان امریکایی
از افغانستان
فرار کرده و ادامه
فعالیت های
خود را در خارج از
این کشور دنبال
می کنند

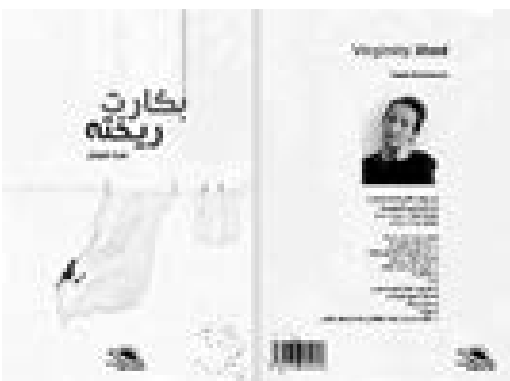


شعر مبتذل به جای شعر فاخر

دنیای شعر در افغانستان دارای هویت و شناخته شده است اما این دیار که محل تولد و ظهور شعرا و عرفای مهمی در جهان اسلام بوده نیز در دوران اشغال مورد تهاجم قرار گرفته است. یکی از معروف ترین سربازان پیاده امریکا در این حوزه هرزه سرایی، هدا خموش است که شعرهای او عمدتاً با مضامین جنسی و فوق العاده زننده ای همراه است. حتی کتاب شعری که منتشر کرده نیز از عنوان تا محتوای زننده و خجالت آور است. لازم به ذکر است که او نیز با مصی علیزاد ارتباط نزدیکی دارد. دوتن دیگر از این شعرا که می توان نام برد، نیلوفر لنگر همسر مختار وفایی و هدیه ارمغان می باشند که هر دوی آنها هم اکنون در بخش فارسی خبرگزاری ایندپندنت به عنوان گوینده و مجری در حال فعالیت هستند.

فیلم و سینما

یکی از ابزارهایی که همیشه مکمل استعمار و اشغال امریکا علیه تمامی ملت ها به کار گرفته شده است، سینماست. هالیوود که غول سینمای جهان می باشد در دوران اشغال و پس از آن نیز با سربازان اشغالگر امریکایی همراه بوده و محتوای متعددی چه برای مصرف داخلی و همراه سازی افکار عمومی داخل امریکا چه همراه سازی افکار عمومی در سطح بین الملل و در جهت منافع



امریکایی‌ها تولید کرده است که در جای خودش مفصل باید به آن تولیدات پرداخته شود. حتی بازیگران مشهور هالیوود نیز به عنوان کنشگر در کشورهای اشغال شده در راستای پیاده‌سازی سیاست‌های امریکا حضور پیدا می‌کنند که می‌توان برجسته‌ترین این چهره‌ها را آنجلینا جولی دانست که وی در افغانستان حضور و فعالیت چشمگیری داشته است. و اما نکته‌ای که در اینجا به آن اشاره می‌کنیم، سینمای افغانستان است. در چند دهه گذشته تاکنون سینمای افغانستان به دلیل عدم وجود ثبات در این کشور هیچ‌گاه شکل جدی نداشته است چه قبل از اشغال چه در دوران اشغال اما با این حال اشغالگران در دوران حضورشان در افغانستان از ایجاد ساختار و تربیت افرادی که سیاست‌های آنها را در این بخش پیاده کنند، غافل نبوده و از افرادی در این صحنه نیز رونمایی کرده‌اند که می‌توان به صحرا کریمی و رؤیا سادات اشاره کرد که شاخص‌ترین این چهره‌ها بوده‌اند. صحرا کریمی فیلم‌سازی که حداقلی‌ترین استعداد را در ساخت فیلم و شناخت فرم دارد اما به دلیل

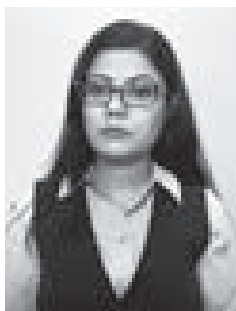




نگرش فمینیستی حاکم بر اندیشه‌اش در این دوران به عنوان رئیس افغان فیلم که مهم‌ترین ساختار حاکمیتی سینما در افغانستان است، منصوب می‌شود و حتی آنجلینا جولی در نامه‌ای که در رسانه‌ها پخش می‌شود از این عمل تجلیل کرده و ابراز رضایت می‌کند اما صحرا کریمی در دوران مسئولیتش جز خیانت به جایگاه زن و مخابره چهره سیاه از فرهنگ ملت افغانستان هیچ کمکی به سینمای این کشور نکرد. رؤیا سادات فرد دیگری است که از او نام بردیم. او نیز همچون صحرا دقیقاً در پازل امریکایی‌ها بازی کرده و از او به عنوان اولین کسی نام می‌برند که فیلمش به عنوان نماینده افغانستان در اسکار انتخاب شده است و همچنین مفتخر به دریافت جایزه زن شجاع از همسر ترامپ می‌باشد. محتواهای تولیدشده توسط وی نیز از دو خصوصیت فمینیسم و سیاه‌نمایی برخوردار است. هر دو این اشخاصی که از آنها نام بردیم، در جشنواره‌های غربی متعددی شرکت کرده و جوایز نمادینی را درو کرده‌اند.

سیاستمداران

امریکایی‌ها برای تغییرزیست زنان مسلمان در افغانستان با شعارهایی مبنی بر حضور اجتماعی زن در دوران اشغال این کشور زنان زیادی را تربیت کرده و در دستگاه‌های مختلف به کار گرفتند و می‌توان افغانستان را از حیث حضور زنان در سیاست برجسته دانست که حتی در خود کشورهای غربی نیز به این اندازه نبوده است. یکی از زنانی که در این دوران به عنوان معاون وزیر دفاع شناخته می‌شد، منیره یوسف‌زاده نام دارد. وی نقش تربیت و بکارگیری زنان را در ارتش افغانستان بر عهده داشت





وروشی مشابه بکارگیری زنان در ارتش امریکارا برای زنان مسلمان افغانستان پیش می برد و تلاش می کرد تا بانوان را به سمت کارهای خشن و سخت مردانه سوق دهد. او نیز همچون دیگر دست نشانده های استعمار پس از پایان اشغال از افغانستان گریخته و میهمان پرو پا قرص رسانه های فارسی زبان شد.

یکی از افراد شاخص دیگری که می توان در صحنه سیاست افغانستان در دوران اشغال از او نام برد، فوزیه کوفی است. او که سال ها در پاکستان زندگی می کرد در دوران اشغال افغانستان با عنوان های حقوق بشری به افغانستان بازگشته و کم کم به عنوان نماینده مجلس به صحنه سیاست وارد شد و حتی خواهر و برادرانش را نیز در حاکمیت جای داد. همچنین شنیده های مبنی بر فساد گسترده وی و خانواده او در دوران اشغال افغانستان مطرح است. وی همچنین یک بار مورد سوء قصد قرار گرفت که از آن جان سالم به در برده و هم اکنون نیز در انگلیس زندگی کرده و میهمان پای ثابت برنامه های بی بی سی فارسی است و همچنین در پارلمان اشغالگران انگلیسی نیز حضور پیدا کرده و علیه حکومت فعلی افغانستان سخنرانی کرده است.

یکی دیگر از زنانی که در دوران اشغال به عنوان نماینده مجلس شهرت داشت، شکریه بارکزی است. او که همسرش نیز در این دوران به جرم اختلاس چند میلیون دلاری بازداشت شد، یک بار مورد سوء قصد قرار گرفت و او نیز چون فوزیه کوفی جان سالم به در برد و پس





از آن به عنوان سفیر افغانستان در نروژ منصوب شد. او هم اکنون در آلمان ساکن بوده و میهمان شبکه‌های فارسی زبان است و دائماً به حکومت فعلی افغانستان حمله می‌کند. مریم سما یکی دیگر از چهره‌های پر حاشیه‌ای است که مسائل زیادی در رسانه‌ها و افکار عمومی درباره روابط خارج از عرف وی با افرادی در ارگ ریاست جمهوری افغانستان شنیده می‌شد و همچنین ارتباط ویژه او با سفارت انگلستان بارها مطرح شده بود که پخش تصویری از وی در سفارت ملکه براین اخبار صحنه گذاشت. البته او با سخنرانی‌های تندش علیه ایران نیز شهرت پیدا کرد و حتی می‌توان او را یکی از ایران ستیزترین افراد در دوران اشغال شناخت. او پس از فرار از افغانستان به آلبانی رفته بود که پس از مدتی، خبری مبنی بر دستگیری وی توسط پلیس آلبانی به دلیل حمل حجم زیادی اسکناس تقلبی مطرح شد و شنیده‌ها حاکی از آن است که وی هم اکنون ساکن کانادا است.

فرد دیگر یک قهرمان پوشالی دیگر است. در روزهایی که خبر فتح تک تک شهرهای





افغانستان توسط نیروهای طالبان به گوش می‌رسید و اشغالگران امریکایی در حال فراری دادن آخرین نیروها و مزدوران خود از این کشور بودند، توسط رسانه‌های غربی و رسانه‌های جریان غربگرا در ایران هر روز از یک قهرمان رونمایی می‌شد و پس از چند روز آن قهرمان که قرار بود مقاومتی جدی را در مقابل طالبان هدایت کند، ناگهان محو می‌شد. یکی از این قهرمانان که در این ایام از وی پرده برداری کردند، فردی بود به نام سلیمه مزاری. وی که از قوم هزاره متولد ایران و دانش‌آموخته دانشگاه تهران بود، در دوران اشرف غنی و در راستای رویکرد مخرب فرهنگی که با محوریت شعارهای به اصطلاح حقوق زنان، افراد





زیادی را به قدرت رسانده بود تا اهداف خاصی را پیش ببرد، در ولایت بلخ به عنوان ولسوال یا همان فرماندار یکی از شهرستان‌ها منصوب شد.

در آن ایام تصاویر نمایشی از وی که در کنار عده‌ای نیروی مسلح که با اسلحه ژست‌های خاصی گرفته است، دیده می‌شد و برای وی در رسانه‌ها حماسه‌سرایی‌ها می‌کردند اما به یکباره شنیده شد که ولایت بلخ نیز چون دیگر ولایات و شهرها در کوتاه‌ترین زمان ممکن به دست نیروهای طالبان فتح شده است و ابتدا خبرهایی مبنی بر اسارت و کشته شدن وی پخش شد که بعداً مشخص شد وی سراسیمه به سمت ازبکستان فرار کرده است اما ازبکستان از ورودش جلوگیری کرده و او سپس با شتاب به کابل رفته و از آنجا به امریکا فرار کرده است.

او هم پس از فرار به امریکا یکی از میهمانان پای ثابت شبکه‌های فارسی زبان است. همچنین در فضای شبکه‌های اجتماعی نیز به حکومت فعلی افغانستان دائماً حمله می‌کند. در مطالب و سخنان او پیداست که وی خود را از علاقه‌مندان به قوم هزاره می‌داند و در عموم مطالب منتشر شده از وی در این فضا، مسأله قوم‌گرایی و اختلاف افکنی و توهین به دیگر اقوام افغانستان بسیار پررنگ است. او حتی بر مبنای همین نگاه قوم‌پرستانه با دیگر مخالفان حکومت فعلی نیز مثل احمد مسعود دشمنی می‌کند. همچنین وی شدیداً الفاظ رکیک و زشتی را در سخنانش نسبت به مخالفان یا منتقدان به کار می‌برد و بارها نیز با احکام شریعت اسلام مخالفت ورزیده است. او با اینکه از نظر ظاهری اندک پوششی را هنوز رعایت می‌کند و همچون دیگر همقطارانش کشف حجاب نکرده است اما تقابل او با اسلام کاملاً نمایان است. مثلاً او با فرد معلوم الحالی چون اسد بودا که او نیز چهره‌ای شناخته شده و کاملاً ملحد می‌باشد و بارها به عقاید مسلمانان توهین کرده و خشم ملت مسلمان افغانستان را برانگیخته، ارتباطی صمیمی دارد.



فیلم‌نگاری



متعهد به استعمار: نقدی بر فیلم سینمایی «پیمان» اثر گای ریچی

داوود طالقانی

دانشجوی دکترای دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه تهران



در داستان فیلم
با دو نوع بومی
افغانستانی
مواجه هستیم:
افغانستانی خوب
که با امریکایی‌ها
و همکاری می‌کند
افغانستانی بد که
جلوی امریکایی‌ها
می‌ایستد در
حالی‌که بعید است
مردم افغانستان
با چنین ملاکی
هموطنانشان را
قضاوت کنند

سینمای استعماری پدیده جدیدی نیست. تقریباً می‌توان با قاطعیت گفت که از همان آغاز به کار سینما و اختراع دستگاه سینما توگرافی، استعمار نیز راه خود را به سینما پیدا کرد. اولین فیلم سینمایی استعماری که در آن شرق هراسی و اسلام هراسی وجود داشت، توسط توماس ادیسون در سال ۱۸۹۷ تهیه شد. فیلم سینمایی «فاطمیما رقص» یکی از اولین فیلم‌های سینمایی است که در امریکا ساخته شد و اتفاقاً مسأله شرق و اسلام نیز در این اثر به چشم می‌خورد. از همین جاسینمای استعماری راه خود را در استودیوهای فیلم‌سازی هالیوود پیدا کرد و پس از ۱۲۰ سال هنوز هم استعمار با قدرت و قوت ایده‌های خودش را به زبان تصویر ترویج می‌کند.

یکی از متأخرترین نمونه‌های سینمای استعماری که در سال ۲۰۲۳ از آن رونمایی شد، فیلم سینمایی «پیمان» (the Covenant) به کارگردانی گای ریچی است. گای ریچی با ساخت فیلم‌های اکشن و ماجراجویی و گانگستری شناخته می‌شود و معمولاً آثارش نیز برای مخاطبان جهانی جذاب و سرگرم‌کننده است. فیلم سینمایی «پیمان» نقض فنی و فرمی ندارد، یعنی نمی‌توان از میزانسن و دکوپاژ و روایت آن ایراد تکنیکال گرفت، اما مسأله این است که همین فرم به استخدام استعمار امریکایی درآمده است. منتقدان فیلم و نظریه پردازان سینما برای فرم کارکردهایی قائل هستند و اتفاقاً یکی از این کارویژه‌ها صورت‌بندی ایدئولوژی است. فرم‌های هنری ایده‌های سیاسی را پشتیبانی کرده و به زبان تصویر ترجمه می‌کنند. به تعبیر دیگر فرم، ایدئولوژی زیباشناختی است. به همین جهت نقد فیلم سینمایی «پیمان» از منظر پسااستعماری نه نقدی محتوایی بلکه مواجهه با فرم آن است. پیش از هر چیزی می‌بایست به صورت خلاصه توضیح داد که این فیلم چه قصه‌ای را تعریف می‌کند؛ زیرا در این جستار کوتاه روایت فیلم حاضر مد نظر است.

فیلم سینمایی «پیمان» داستان گروهیان جان کینلی را روایت می‌کند که در آخرین سفر خود به افغانستان برای بررسی‌های محلی با یک مترجم به نام احمد همکاری می‌کند. در یکی از مأموریت‌های شناسایی و مبارزه با گروه‌های تروریستی، یک گروه مسلح به واحد گشت‌زنی آنان حمله می‌کند. در جریان درگیری نیروهای امریکایی و گروه مسلح افغانستانی، همه سربازان کشته می‌شوند اما احمد و کینلی زنده می‌مانند. گروهیان کینلی در این درگیری خونین شدت زخمی می‌شود و احمد هم برای اینکه جان او را نجات دهد، خود را به خطر می‌اندازد. از همین جا تعقیب و گریز طولانی و جان‌فرسایی شروع می‌شود. احمد، گروهیان کینلی را کیلومترها حمل می‌کند تا به یک منطقه امن برساند. او در نهایت موفق می‌شود و جان کینلی را نجات می‌دهد. زمانی که مأموریت کینلی به پایان می‌رسد، او به امریکا بازمی‌گردد و متوجه می‌شود برخلاف وعده‌ای که به احمد داده شده، او و خانواده‌اش به امریکا منتقل نشده‌اند. کینلی برای اینکه به عهد خود وفا کرده و از زندگی دوستش حفاظت کند، به منطقه جنگی افغانستان بازمی‌گردد. اوسعی دارد پیش از آنکه شبه نظامیان، احمد و خانواده‌اش را دستگیر کنند، آنها را با خود به امریکا منتقل کند و در نهایت نیز در مأموریت نجات موفق می‌شود. روایت حاضر را می‌توان نسبت به متن و فرامتن آن نقد کرد. نیروهای نظامی امریکا برای مقابله با نظامیان مسلح که می‌دانیم همان گروه طالبان هستند، به افغانستان اعزام شده‌اند. نیروهای طالبان با بمب‌گذاری و گردنه‌گیری و ناامن کردن افغانستان فضای زندگی را محدود کرده‌اند و امریکایی‌ها آمده‌اند که با آنان مبارزه کنند. گروهیان کینلی نیز وظیفه دارد مراکز تأمین بمب و کارگاه‌های تولید مواد منفجره طالبان را کشف کند. تناقض اول همین جا جلوه می‌کند: امریکا در افغانستان چه می‌خواهد و چه می‌کند؟ حضور نظامی در کشورهای دیگر را نمی‌توان با هیچ توضیحی توجیه کرد، ولی امریکایی‌ها مقابله با هیولایی شبه نظامی را بهانه استعمار افغانستان کرده‌اند. تا نقطه عطف اول فیلم سینمایی «پیمان» شاهد هستیم که نیروهای نظامی امریکا هیچ افغانستانی را نمی‌کشند و در ادامه نیز تنها شبه نظامیانی را می‌کشند که به سوی آنان تیراندازی



فیلم به ما می گوید،
افغانستانی ها که
خود به تنهایی
نمی توانند
خودشان را نجات
بدهند، این ما
امریکایی ها
هستیم که باید
بیاییم و آنان را
در حد مترجم و
نیروی خدماتی
استخدام کنیم و
از دست خودشان
نجات شان بدهیم

می کنند. مامی دانیم و در رسانه ها هم بسیار دیده ایم که سربازان امریکایی از کشتار افغانستانی های غیرنظامی اعم از زنان و کودکان و سالمندان دریغ نکردند. پس فیلم می خواهد وجه خشونت آمیز استعمار را پنهان کند. در داستان فیلم با نوع بومی افغانستانی مواجه هستیم: افغانستانی خوب و افغانستانی بد. افغانستانی خوب کسی است که با امریکایی ها همکاری می کند، مثل احمد و مابقی مترجمانی که به استخدام نیروهای نظامی امریکا درآمده اند و هر کدام انگیزه ای برای خدمت رسانی به امریکا دارند. احمد می خواهد انتقام خانواده اش را از طالبان بگیرد، دیگری به پول نیاز دارد و آن یکی هم به خاطر ویزای اقامت حاضر شده است که به امریکایی ها کمک کند. افغانستانی بد هم کسی است که جلوی امریکایی ها می ایستد. منطق خوب و بد در همه قضاوت ها وجود دارد، اما هنگامی که می خواهیم قضاوت ارزشی را نسبت به یک ملت ادا کنیم، باید به درون جامعه برویم و ملاک را داوری های خود بومیان بدانیم. بعید است که بومیان افغانستانی با چنین ملاکی هموطن های شان را دسته بندی کنند. در اینجا نیز این استعمار است که خودی و غیر خودی را تعریف

همسایه شرقی

۴۴ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

فیلم حاضر نسبت
به ۲۰ سال استعمار
در افغانستان
وظیفه خطیر
«ماله کشی» و
«ماست مالی» را
برعهده دارد. فقط
مشکل این است
که در ۲ ساعت
نمی توان ۲۰ سال را
تغییر داد

می کند و ملاک هم قدرت خشونت آمیز خودش است.

پیشتر در تاریخ سینمای استعماری، استعمارگران به مناطق بومی حمله می کردند و مثل ابرقهرمان ها همه نیروهای شرارت بار را از بین می بردند و پیروزمندانه به وطن بازمی گشتند. مخاطبان سینما احتمالاً فیلم سینمایی «رمبو» را به خاطر دارند. در آن فیلم نیروی نظامی امریکا ویتنامی ها را قلع و قمع می کرد و برنده می شد. با شروع قرن بیست و یکم و به خاطر گسترش نقدهای پسااستعماری به چنین نگاه های حقارت باری، آثار هالیوودی چشم انداز پیشرفته ای از استعمار را عرضه کردند. برای مثال در مجموعه فیلم های سینمایی «آواتار» اگرچه نیروهای متهاجم امریکایی بازنمایی خوبی ندارند، اما در نهایت باز یک سرباز امریکایی عاشق بومیان است که منطقه را نجات می دهد. با همین صورت بندی حتی فیلم سینمایی «آخرین سامورایی» نیز استعماری از آب درمی آید. در فیلم حاضر یعنی «پیمان» نیز باز شاهد همین تکنیک پیشرفته از تصویر استعماری هستیم. فیلم به ما می گوید، افغانستانی ها که خود به تنهایی نمی توانند خودشان را نجات بدهند، این ما امریکایی ها هستیم که باید بیاییم و آنان را در حد مترجم و نیروی خدماتی استخدام کنیم و از دست خودشان نجات شان بدهیم. واقعیت این است که تصویر استعماری کلاسیک که در فیلم رمبو نشان داده می شد، با فیلم های جدیدتر، مثل همین فیلم «پیمان» تفاوت چندانی ندارد و هر دو نگاه بر یک عقیده استعماری تأکید دارند و آن این است که بومیان انسان نیستند. فرانتس فانون از پیشگامان مطالعات پسااستعماری که آرا و نظریاتش الهام بخش نیروهای مبارز و انقلابی در سرتاسر جهان شد و در ادبیات تطبیقی نیز چهره ای صاحب نظر شناخته می شود، تذکر داده بود که مهم ترین کارویژه استعمار، «انسان زدایی از بومیان» است. خبرهای رسانه ای غرب و تصویرهای سینمایی امریکا دائماً بر این نکته صحه می گذارند که افغانستانی ها انسان نیستند. اگر بومیان انسان نباشند، از این به بعد راحت ترمی توان آنها را به قتل رساند و به بردگی گرفت. اگر امریکا افغانستانی ها را انسان به شمار می آورد، قدرت تصمیم گیری ملت افغانستان در نسبت با خودشان را به آنان می سپرد و به عنوان «ناجی» به مرزهای آن تجاوز نمی کرد.

فیلم حاضر نسبت به ۲۰ سال استعمار در افغانستان وظیفه خطیر «ماله کشی» و «ماست مالی» را برعهده دارد. فقط مشکل این است که در ۲ ساعت نمی توان ۲۰ سال را تغییر داد. در این ۲ ساعت ما اهتمام امریکایی ها به نجات افغانستانی ها، رعایت اصول اخلاقی، حقوق بشرو... را می بینیم، اما باز هم ما خوب می دانیم که چنین نبوده و تاریخ استعماری حضور امریکایی ها در افغانستان در این مجال نمی گنجد. فیلم سینمایی «پیمان» نسبت به وضع کنونی یک ایدئولوژی خاص می سازد. در این فیلم گروه بان کینلی به خاطر مترجمش حاضر است که به افغانستان برگردد و جان خودش را به خطر بیندازد و پس انداز خانوادگی اش را خرج سفر کند و با طالبان بار دیگر درگیر شود. ما می دانیم نه تنها امریکایی ها نسبت به همکاران افغانستانی خود چنین نگاهی نداشتند، بلکه در جریان تسخیر شهر به شهر افغانستان توسط طالبان، دوستان و همکاران بومی شان را رها کردند و جا گذاشتند. تصویر مردی که از چرخ هواپیما آویزان است، از اذهان پاک نمی شود. به همین دلیل تصویر استعماری با قصه پردازی، دروغ سرهم می کند.

این فیلم نسبت به آینده استعمار افغانستان توسط امریکا نیز سناریویی را مطرح می کند. فیلم می گوید که «نگاه نکنید که ما امریکایی ها مجبور شدیم از افغانستان فرار کنیم، ما روزی برمی گردیم و شمار نجات می دهیم!» هر چند این سناریو دو وجه پیدا می کند: یا امریکا باز هم قصد دارد که به بهانه دیگری به افغانستان حمله کند و فیلم سینمایی «پیمان» هم وظیفه دارد جنایات آینده را توجیه کند، یا اینکه فعلاً امریکایی ها قصد اعزام نیرو ندارند و این فیلم قرار است کمی از آبروی رفته را برگرداند. در سال های آینده این سناریو را می توان مطمئن تر قضاوت کرد.

۱۲ قدرتمند۱

محمد شریفی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات



این فیلم نیز مانند
سایر فیلم‌های
مشابه در نهایت دو
هدف اصلی را در
ساخت ایدئولوژیک
دنبال می‌کنند،
مشروعیت بخشی
به دخالت
نظامی امریکا
در افغانستان و
برساخت ایماژی
قهرمانانه از نیروی
نظامی امریکایی
واقدمات
جنایتکارانه دولت
امریکا

«۱۳ قدرتمند» فیلمی اکشن/درام است که در سال ۲۰۱۸، توسط کمپانی برادران وارنر و به کارگردانی نیکولای فوسی تولید و منتشر شده است. داستان فیلم براساس کتابی غیر داستانی نوشته شده و به وقایع پس از ۱۱ سپتامبر و دخالت نظامی نیروهای ارتش امریکا در افغانستان می‌پردازد. میچ نلسون (شخصیت اصلی فیلم با بازی کریس همسورث) فرمانده نظامی گروه ۱۲ نفری است که وظیفه دارد به کمک یکی از ائتلاف‌های ضد طالبان به فرماندهی جنگ سالار عبدالرشید دوستم در افغانستان بپردازد تا بتواند مزارشریف را از اشغال نیروهای طالبان خارج کند و نفوذ القاعده بر افغانستان را از بین ببرد. نیروهای امریکایی در نهایت موفق می‌شوند مزارشریف را از اشغال نیروهای طالبان و القاعده خارج کنند و به کشورشان بازگردند.

این فیلم نیز مانند سایر فیلم‌های مشابه در نهایت دو هدف اصلی را در ساخت ایدئولوژیک دنبال می‌کند، مشروعیت بخشی به دخالت نظامی امریکا در افغانستان و برساخت ایماژی قهرمانانه از نیروی نظامی امریکایی و اقدامات جنایتکارانه دولت امریکا. فیلم درحالی شروع می‌شود که ما فرمانده امریکایی (میچ نلسون) را کنار همسر زیبا و فرزند کوچکش مشاهده می‌کنیم. ایماژی که در اینجا برساخت می‌شود، تصویری از یک سرباز امریکایی شجاع، جذاب، مهربان و خانواده دوست است. این ایماژ در ادامه به باقی سربازان امریکایی نیز تعمیم داده می‌شود تا در نهایت سرباز امریکایی چنین معرفی شود: مهربان، فداکار، عاشق میهن و خانواده. اما هر اسطوره‌سازی در سینما، نیاز دارد که ضد خود را با منطق شرق شناسانه‌ای تولید کند. برساخت چنین ایماژی از سربازان امریکایی با ساخت تصویری به غایت منفی از مردم افغان و نیروهای طالبان تکمیل می‌شود. اسطوره نیروی‌های طالبان، به عنوان عنصر شرور و منفی فیلم همان اسطوره تکراری است که در طی این سال‌ها از سوی رسانه‌ها و سینمای غربی برساخت شده است. عنصری بنیادگرا، خشن، فاقد عقلانیت و نادان که پرچم اسلام را نیز یدک می‌کشد. در یکی از سکانس‌های فیلم، نیروهای طالب به استنطاق دختران کوچک و مظلوم افغانی می‌پردازند تا متوجه شوند آیا سواد دارند یا ندارد، هنگامی که متوجه می‌شوند سواد نوشتن دارند، به شکل بی رحمانه‌ای مادر دخترها را می‌کشند و فرمانده آن‌ها به حضار اعلام می‌کند براساس قانون خدا دختران بالای هشت سال اجازه یادگیری سواد ندارند و در صورت عدم پیروی از این قانون، سرنوشتی مشابه خواهند داشت.

این غلیظ‌سازی به منظور برساخت ایماژ قهرمانانه از نیروهای امریکایی است که پیش‌تر ذکر شد. برای مثال سکانس مذکور وقتی به طور کامل به این هدف خود می‌رسد که با سکانس‌های دیگر فیلم در نظر گرفته شود. در سکانس‌های دیگری ما شاهد رفتار محبت‌آمیز نیروهای امریکایی با مردم و کودکان افغانی هستیم. برای مثال در سکانسی نشان داده می‌شود درحالی که مردم افغانی وسایل نیروهای امریکایی را می‌زدند و اقدام به فروش آن‌ها در بازار خود می‌کنند، آن‌ها بدون سخت‌گیری نسبت به آن‌ها وسایل خودشان را مجدد از آن‌ها می‌خرند. یا در جای دیگر شاهد محبت یکی از سربازان امریکایی با کودک افغانی هستیم که دقیقاً در نقطه مقابل رفتار نیروهای طالبان با کودکان است. البته بماند که شواهد تاریخی، شرح دیگری از رفتار نیروهای نظامی امریکایی با مردم افغانستان را روایت می‌کند.

سیاستی که معمولاً ایالت متحده امریکا به منظور اقناع افکار عمومی -چه در سطح داخلی



در سکانسی نشان
داده می شود
در حالی که مردم
افغانی وسایل
نیروهای امریکایی
را می دزدند و اقدام
به فروش آن ها در
بازار خود می کنند،
آن ها بدون سخت
گیری نسبت
به آن ها وسایل
خودشان را مجدد
از آن ها میخرند
در حالی که شواهد
تاریخی، شرح
دیگری از رفتار
نیروهای نظامی
امریکایی با مردم
افغانستانی را
روایت می کند

و چه در سطح جهانی- در قبال دخالت سیاسی و نظامی خود در سایر کشورها پیش می گیرد مبتنی است بر تأکید بر مفهوم امنیت ملی و جهانی. بدین شرح که اگر ما به عنوان دولت امریکا در ژاپن، کوبا یا خاورمیانه اقدام نظامی انجام می دهیم، دلیلش چیزی جز این نیست که ناچاریم از مردم خود در وهله اول و از مردم سایر کشورها دفاع کنیم و برای آن ها امنیت رقم بزنیم و خود متأسفیم که در این مسیر ممکن است عده ای بیگناه آسیب ببینند. البته این تصور رسانه ای در برخی موارد مثل ماجرای کوبا شکسته می شود اما عموماً تبدیل به روایت اصلی می شود و اقتصاد سیاسی پشت اقدامات نظامی امریکا را سایر نقاط دنیا، پنهان می ماند.

اتفاقی نیست که پرده نخست فیلمی که قرار است به دخالت نظامی امریکا در افغانستان اشاره کند، با حادثه ۱۱ سپتامبر آغاز می‌شود. فیلم با این آغاز، القاعده و طالبان را به عنوان خطری جدی برای مردم امریکا و مردم سایر جهان معرفی می‌کند (در همین آغاز تصویری از پوتین نمایش داده می‌شود که در حال ابراز نگرانی از خطر تروریسم القاعده است که هدف آن بیان این نکته است که القاعده و طالبان، خطری جدی برای همه دنیا هستند که باید قهرمانانی امریکایی به مصاد با آن‌ها بروند!) در یکی از سکانس‌های ابتدایی، فرمانده میچ نیلسون برای توجیه نیاز حضورش در منطقه عملیاتی به همسرش می‌گوید که هفته پیش خود او (همسرش) سوار هواپیمایی شده بود که می‌توانست سرنوشتی مثل همین هواپیماهای ربوده شده داشته باشد. در نتیجه باید برای نجات او (خانواده) خطر کند و به جنگ با القاعده و طالبان در افغانستان برود. در نتیجه ما به عنوان مخاطب در حالی که با سربازان امریکایی همذات‌پنداری می‌کنیم، می‌پذیریم که آن‌ها به منظور دفاع از جان خانواده و هم‌میهنان‌شان باید داوطلبانه و صرفاً به دلیل انجام وظیفه (درحالی که می‌دانیم عموماً نیروهای امریکایی به دلیل انجام وظیفه به جنگ نمی‌روند، آن‌ها از طبقات فرودست جامعه هستند و به دلیل درآمد خوب ارتش به جنگ می‌روند) به جنگ با طالبان و القاعده بروند. (یکی از فرماندهان نظامی امریکایی درحالی که تکه‌ای از برج‌های دوقلو را به میچ می‌دهد، به او می‌گوید این همراهت باشد تا انگیزه‌ای باشد برای مقابله با آن‌ها). این ماجرا را حال ضرب در همان اسطوره خشن طالبان کنید. در یکی از سکانس‌ها سربازان امریکایی فیلمی از طالبان را می‌بینند که یک زن حامله را سنگسار می‌کند. در نتیجه برای مخاطب پودر شدن نیروهای طالبان توسط بمب‌های سربازان قهرمان و شجاع امریکایی نه عملی جنایتکارانه، بلکه عملی قهرمانانه تلقی می‌شود. از بعد حضور نیروهای امریکایی در جبهه نیروهای ائتلاف ضد طالبان، عنصر دیگری به منظور توجیه دخالت نظامی امریکا وارد درونمایه فیلم می‌شود: افغان‌ها خود تمایل دارند که قهرمان‌های امریکایی نجات‌شان دهند.

به این منظور ما بارها و در سکانس‌های مختلف از زبان دوستم می‌شنویم که تأکید می‌کند با رفتن سربازان امریکایی، آن‌ها امید و نجاتی ندارند و آن‌ها باید فرشته نجات ملت افغانستان باشند، افغانستانی که در گذشته و قبل حمله طالبان آزاد بوده و دختران می‌توانستند در آن سواد بیاموزند و به سینما بروند، اما حالا هم سواد تعطیل شده و از طرفی دیگر خانم‌ها باید نقاب (حجاب) داشته باشند. در نتیجه فرمانده میچ از سر دلسوزی می‌پذیرد که آن‌ها را یاری کند. در واقع تصویری و ایماژی که بر ساخت می‌شود، واجد این معنا است که اسلام عنصری بیرون از فرهنگ افغان‌ها است که توسط طالبان تحمیل شده و از طرف دیگر دخالت نظامی امریکا با خواست خود افغان‌ها و از سر دلسوزی و انسانیت نیروهای امریکایی است.

به طور خلاصه می‌توان بردو مضمون اصلی مورد تأکید در این فیلم اشاره کرد؛ اول ساخت ایماژ بسیار مثبت از سربازان ایالت متحده امریکا که با بر ساخت ایماژ منفی از نیروی‌های طالبان و القاعده و مردم افغانستان تکمیل می‌شود.

دوم توجیه دخالت نظامی امریکا در افغانستان و این توجیه با تأکید بر مفهوم امنیت ملی و تأکید بر نیاز به نجات و یاری‌رسانی به ملت افغان که خود خواهان حضور نیروی‌های نظامی امریکایی هستند، اتفاق می‌افتد.

پی‌نوشت:

1- 12 Strong

همسایه شرقی

۷۱ • شماره چهارم • تیر و مرداد ۱۴۰۲

پاسگاه ۱

محمد شریفی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات



فیلم درست
مانند فیلم‌های
مشابه بر تصورات
و پیش‌فرض‌هایی
واقع شده است
که بر اساس
آنها، سرباز
امریکایی حاضر
در افغانستان،
میهن دوست،
خانواده دوست،
فداکار، طرفدار
صلح، مهربان و
قدرتمند معرفی
می‌شود و در طرف
مقابل، افغان‌هایی
قرار دارند که واجد
صفات منفی بوده
و نقطه مقابل
سربازان امریکایی
با صفات مثبت
هستند

فیلم پاسگاه، محصول ۲۰۲۰ کشور آمریکا و در ژانر اکشن، تاریخی و درام است. این فیلم بر اساس کتابی غیرداستانی در سال ۲۰۱۲ ساخته شده که خود این کتاب بر اساس یک رویداد واقعی نگارش شده است.

داستان فیلم تقریباً به سال ۲۰۰۹ بازمی‌گردد، نیروهای امریکا در مناطق مختلف افغانستان، پاسگاه‌هایی را تأسیس کرده‌اند تا بتوانند با طالبان مقابله کنند. داستان فیلم روایتگر قصه سربازانی است که به یکی از این پاسگاه‌ها (با نام کیتینگ) در نزدیکی شهر کامدیش منتقل می‌شوند. این پاسگاه به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی که دارد بسیار آسیب‌پذیر بوده و در نتیجه استقرار در آن ریسک بسیاری را به همراه دارد. فیلم در نهایت به نبرد کامدیش می‌پردازد که طی آن چهارصد نیروی طالبان به پاسگاه کیتینگ حمله می‌کنند اما از نیروهای مستقر در این پاسگاه شکست می‌خورند. این نبرد به اندازه‌ای واجد اهمیت بوده که دونفر از نیروهای امریکایی مدال افتخار دریافت می‌کنند و از نیروهای این گروهان به دلیل رشادت و شجاعت‌شان تمجید بسیاری صورت می‌گیرد.

این فیلم، نسبت به سایر فیلم‌های مشابه تمرکز بیشتری بر عنصر اکشن دارد و در نتیجه درونمایه‌های ایدئولوژیک کمتری را یکد می‌کشد. به طور مثال ما به غیر از چند صحنه که روستانشینان افغان را به تصویر می‌کشد، دیگر به شکل متمرکز مردم افغان یا نیروهای طالبان را به عنوان سوژه دوربین نداریم. دوربین به شکل کامل نیروهای امریکایی را به عنوان سوژه خود قرار می‌دهد و سعی می‌کند بحران‌ها و چالش‌های آنها را طی دوران اقامت درون این پاسگاه روایت کند.

با این وجود، فیلم درست مانند فیلم‌های مشابه بر تصورات و پیش‌فرض‌هایی واقع شده است که بر اساس آنها، سرباز امریکایی حاضر در افغانستان، میهن دوست، خانواده دوست، فداکار، طرفدار صلح، مهربان و قدرتمند معرفی می‌شود و در طرف مقابل، افغان‌هایی قرار دارند که واجد صفات منفی بوده و نقطه مقابل سربازان امریکایی با صفات مثبت هستند. به عنوان مثال در همان سکانس‌های ابتدایی، یکی از سربازان ملی افغانستان که درون پاسگاه مستقر است، می‌خواهد یک سگ را به دلیل داشتن کک بکشد. در این هنگام نیروهای دل‌رحم امریکایی سر می‌رسند و او را از انجام این کار باز می‌دارند. سرنوشت این سگ نیز جالب توجه است. در سکانس دیگری، ما روستاییان افغانی را مشاهده می‌کنیم که مدعی هستند دخترشان به دلیل بمب ففسری نیروهای امریکایی کشته شده است. با توضیح سربازان امریکایی ما متوجه می‌شویم دختر آنها به این دلیل کشته نشده و دلیل دیگری در کار بوده (شاید خود آنها او را کشته باشند!) و حالا از آنها باج می‌خواهند. در درگیری که شکل می‌گیرد سگ دست یکی از روستاییان را گاز می‌گیرد. مترجم افغانی امریکایی‌ها به آنها توضیح می‌دهد بر اساس عقاید آنها گاز گرفته شدن توسط سگ بی‌حرمتی بزرگی است و باید تاوانی پرداخت شود. (اشاره به نجس بودن سگ در دین اسلام) در نتیجه فرمانده امریکایی ناچار می‌شود هم به آنها باج بدهد و هم به عنوان تاوان سگ را بکشد، به این شکل حیوان دوستی امریکایی‌ها در کنار حیوان ستیزی مسلمانان قرار می‌گیرد. در معدود سکانس‌هایی که افغان‌ها سوژه دوربین هستند، چنین معرفی می‌شوند: عقب‌مانده، نادان، بی‌سواد، باج‌خواه، اهل خرافه و سنت و... در نقطه مقابل اما شاهد روابط دوستانه و فداکارانه نیروهای امریکایی در قبال خود و خانواده‌هایشان هستیم. فیلم در سکانس‌های متعددی بر رابطه عاشقانه سربازان با همسران و خانواده‌هایشان تمرکز دارد؛ تصویری که



مخاطب به طور کامل با سربازان امریکایی همذات پنداری خواهد داشت. اورفاقت و مرگ این سربازها را می بیند و نمی تواند نسبت به مرگ، آسیب ها و بحران های آنان بی تفاوت باشد. گویی این سربازان بیچاره به ناچار راهی این کوی و بیابان شده اند و توسط نیروهای طالبانی کشته می شوند که نمی توان از آنها متنفر نبود

در نهایت به مخاطب القا می شود، تصویری است که در آن مخاطب به طور کامل با سربازان امریکایی همذات پنداری خواهد داشت. اورفاقت و مرگ این سربازها را می بیند و نمی تواند نسبت به مرگ، آسیب ها و بحران های آنان بی تفاوت باشد. گویی این سربازان بیچاره به ناچار راهی این کوی و بیابان شده اند و توسط نیروهای طالبانی کشته می شوند که نمی توان از آنها متنفر نبود.

فیلم در حالی به پایان می رسد که مخاطب باید اشک های سرباز امریکایی را نزد روانشناس ببیند و همراه با او اشک بریزد. در نتیجه عنصر ضد جنگ به شکل خفیفی در درونمایه فیلم موجود است. هر چند این عنصر ضد جنگ چیزی درباره چرایی حضور نیروهای امریکایی در

همسایه شرقی

۷۴ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

افغانستان به مانمی گوید و این را پیش فرض می گیرد که آنها باید اینجا باشند. محدود چیزی که درون فیلم در این زمینه گفته می شود اما شایان توجه است. در یکی از سکانس های بسیار مهم سربازان امریکایی سراغ روستاییان افغان می روند (همان ها که در ادامه به باج خواهی دست خواهند زد!) تا مطمئن شوند با طالبان همکاری نخواهند کرد. آنها اعلام می کنند که می خواهند در اینجا صلح را به ارمغان بیاورند و هدفی جز این ندارند و اگر با ایالت متحده همراه باشند، ایالت متحده باعث پیشرفت کشور آنها می شود. به این راحتی بیان می شود که کشوری چون افغانستان عقب مانده است و اگر پیشرفت می خواهد باید دنباله رو ایالت متحده باشد. در جای دیگر مترجم افغان همراه سربازان امریکایی بیان می کند برای نجات خود و خانواده اش نیاز دارد که سربازان امریکایی در منطقه حضور داشته باشند. اینها از محدود کدهایی است که توجیه گر حضور سربازان امریکایی در افغانستان است. در پایان نیز، فیلم پروژه قهرمان سازی از سربازان نظامی خود را به اوج می رساند. این سربازان فداکار با استقبال بسیار خوبی از سمت مردم روبه رو می شوند و این چیزی است که در مصاحبه های واقعی پایان فیلم از سربازان واقعی، به تصویر کشیده می شود. در واقع یکی از اهداف چنین ژانرهایی، ساخت یک روایت قهرمانانه از حضور نظامی ارتش امریکا در سایر نقاط جهان است که در طی این روایت سازی ها، روایت خشونت و جنایت های ارتش امریکا پنهان می ماند.



پی نوشت:

1- The Outpost

همسایه شرقی

۷۵ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

قهرمان سازی امریکایی

یادداشتی بر فیلم «تک تیرانداز امریکایی»^۱

رضا سلطانی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات



تک‌تیرانداز
امریکایی از
دیدگاه هنری اثر
چندان برجسته‌ای
نیست اما از منظر
پروپاگاندا قطعاً
چنین است.
اثبات اینکه چگونه
سربازان امریکایی
در ده‌ها هزار
کیلومتر دورتر از
امریکا در عراق در
حال نجات امریکا
هستند بسیار
سخت است و
ناپاورانه

«تک‌تیرانداز امریکایی» به کارگردانی کلینت ایستوود فیلمی است در ژانر بیوگرافی جنگی که داستان زندگی کریس کایل سرباز تک‌تیرانداز امریکایی را که ادعا می‌شود با ۱۶۰ شلیک موفق برترین تک‌تیرانداز امریکایی است روایت می‌کند، اما سؤال اینجاست کدام بیوگرافی و کدام جنگ؟

فیلم با صحنه‌ای از جنگ عراق شروع می‌شود جایی که کریس قهرمان داستان را در همان ابتدای کار بین یک دوراهی می‌گذارد: شلیک یا عدم شلیک به زن و بچه غیرنظامی عراقی که گمان می‌رود قصد حمله به نیروهای امریکایی را دارند. فیلم همین جا متوقف می‌شود و فلش بک می‌خورد به دوران کودکی کایل جایی که پدرش به او شکار یاد می‌داده. در ادامه در صحنه مهمی او از برادر کوچکتر ناتوانش در مقابل یک بچه قلدر دفاع می‌کنند و این کار بشدت مورد تأیید پدرش واقع می‌شود. «نه بره باش و نه گرگ، سگ نگهبان گله باش» این عبارت استعاره‌ای برای این اتفاق است.

در ادامه ماجرای پیوستن به ارتش از روی غیرت ملی و سپس آشنایی با همسر آینده و ازدواج او را می‌بینیم. این بخش از فیلم شخصیت کایل را بعد می‌بخشد و جهان بینی او را بیشتر به مخاطب نشان می‌دهد و مخاطب را آماده می‌کند که با تصمیم او برای شلیک به زن و کودک همراه شوند. علی‌رغم اینکه آن دو غیرنظامی واقعاً قصد پرتاب نارنجک به امریکایی‌ها را داشتند اما همان شب کایل در اردوگاه از این کار عذاب وجدان دارد چرا که اولین قتل او در جنگ قتل یک زن و بچه بوده است. این تم ناراحتی از کشتن غیرنظامیان چندین بار





یکی از ابزارهای
هالیوود برای خلق
قهرمان خلق ناجی
است اما چگونه
مخاطب می‌تواند
باور کند که این
سربازان در عراق
واقعاً در حال
نجات دادن چیزی
هستند؟ اصلاً آنها
چه چیزی را نجات
می‌دهند؟

دیگر هم در فیلم تکرار می‌شود اما آنچه در نهایت اثبات می‌شود عدم پشیمانی از آنهاست و افتخار بهشان. تنها پشیمانی او ناتوانی اش در نجات دادن تعداد افراد بیشتری است، و اینجا است که فضای ایدئولوژیک اثر و ذات پروپاگاندایی آن جلوه گرمی شود. شعار سربازان ارتش آمریکا به عنوان ایدئولوژی این اثر غالب می‌شود و هرگز کوچکترین تردیدی در آن وارد نمی‌شود: «خدا، وطن، خانواده». معمولاً وقتی یک ایدئولوژی به چالش کشیده می‌شود و در نهایت مجدداً اثبات می‌شود قدرتمندانه‌تر در یک اثر بروز پیدا می‌کند اما این فیلم هرگز این کار را نمی‌کند. فیلمساز هرگز حقانیت این شعار را سؤال نمی‌برد و تعارض عناصرش را با هم بیان نمی‌کند (البته بجز کمی خرده پیرنگ دوری کایل از خانواده اش). خدا برای کایل که از کودکی

به کلیسا می‌رفته همان انجیل است که از آنجا برداشته و همیشه موقع نبرد آن را در جیب خود قرار می‌دهد و آن را محافظش می‌داند. خدا حامی اوست و او هم باید حامی وطن و خانواده باشد. قهرمان‌سازی این اثر از کریس کایل در اینجاست او به هر قیمتی باید نجات دهد و محافظ باشد (همچون سگ گله) و لو این شامل کشتن غیرنظامی‌ها هم بشود، و چه بسا که او از این کشتن‌ها ناراحت بشود اما هرگز افسوس نمی‌خورد چون جوهره او در محافظت کردن است.

یکی از نقاط مثبت فیلم این است که سعی کرده بین مشکلات، ناراحتی‌ها و تروماهای ناشی از جنگ و دوری از خانواده، بازگشت به خانواده و احساس متفاوت نسبت به آن یک تعادل برسد و این اتفاق کمی بُعد به شخصیت تقریباً یکجانبه کریس می‌دهد (هرچند که همسرش مترسکی از یک شخصیت است و همان تیپیکال معمولی همسر سرباز است). اما این نقطه مثبت هم در نهایت بسیار خطرناک می‌شود چرا که در خدمت همان ایدئولوژی قرار می‌گیرد که در راه نجات اینها و محافظت‌شان دست به هرکاری می‌زند. کایل در این فیلم قاتل و جانی نیست، احساس دارد و پس از کشتارهایش اصلاً خوشحال نیست. اما یک سرباز بله قربان گوی روبات‌وار هم نیست، البته که او مطیع اوامر است اما وقتی حس کند که می‌تواند با سرپیچی کردن از دستورات جان افراد بیشتری را نجات دهد بی‌تردید این کار را انجام می‌دهد. کایل هرگز افسوس تعداد آدم‌هایی را که کشته نمی‌خورد چون باور دارد که دارد نجات می‌دهد و هرگز هم فلسفه و چرایی این جنگ را زیر سؤال نمی‌برد و می‌توان گفت که چنین تفکری خطرناک است.

تک‌تیرانداز آمریکایی از دیدگاه هنری اثر چندان برجسته‌ای نیست اما از منظر پروپاگاندای قطعاً چنین است. اثبات اینکه چگونه سربازان آمریکایی در ده‌ها هزار کیلومتر دورتر از آمریکا در عراق در حال نجات آمریکا هستند بسیار سخت است و ناباورانه. یکی از ابزارهای هالیوود برای خلق قهرمان خلق ناجی است اما چگونه مخاطب می‌تواند باور کند که این سربازان در عراق واقعاً در حال نجات دادن چیزی هستند؟ اصلاً آنها چه چیزی را نجات می‌دهند؟ اما این فیلم با یک شگرد جالب یک ناجی قهرمان خلق می‌کند: کایل به عنوان تک‌تیرانداز محافظ و ناجی سربازانی است که همه قرار است آنها را به عنوان ناجی بشناسند، پس کایل برخلاف آنها واقعاً دارد چیزی را نجات می‌دهد. و از قضا این ناجی خودش مجسمه‌ای از همان شعار «خدا، وطن، خانواده» در فیلم ترسیم می‌شود. و چه کنایه آمیز که مرگ او هم به دست یکی از سربازان آمریکایی این جنگ پرشکوه رقم می‌خورد آن هم در تگزاس آمریکای و نه به دست عراقی‌ها یا افغان‌ها!

پی‌نوشت:

1- American Sniper

همسایه شرقی

۷۹ • شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

تنها بازماندهٔ

رضا سلطانی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات



نکته نسبتاً
بدیع این فیلم
جبهه‌گیری
افغانستانی خوب-
افغانستانی بد
است. یک سمت
طالبان بی رحم
و قاتل و سمت
دیگر پشتون‌های
مظلومی که از
دست طالبان
عاصی اند اما
خود پایبند به
سنت‌هایشان
می‌مانند

«تنها بازمانده» اثری در ژانر اکشن- جنگی به کارگردانی پیتر برگ است که راوی داستان نجات معجزه‌آسای یک تکاور نیروی دریایی امریکا در عملیاتی لورفته در مبارزه با طالبان در افغانستان است. اما این نجات معجزه‌آسا توسط فیلمساز دستمایه بیان و تثبیت ایدئولوژی‌های امریکا در قالبی نسبتاً بدیع می‌شود.

فیلم با مونتاژی از تصاویر واقعی آموزش‌های بسیار سخت و طاقت‌فرسای تکاوران نیروی دریایی ارتش امریکا شروع می‌شود و بعد شاهد عملیات نجات مارکوس تنها بازمانده واقعه هستیم و امیدهای آخر برای از دست نرفتن ضربان قلب او. گویی او منتظر چیزی است که به خاطرش زنده شود و بماند و در اینجا با فلش بک داستان از ابتدا آغاز می‌شود که درواقع بیانگر این است که کل این ماجرا که قرار است رخ بدهد انگیزه ادامه زندگی اوست: آفتاب صبحگاهی به پایگاه ارتش امریکا در افغانستان می‌زند و با نماهایی از تصاویر نصب شده در اتاق هر سرباز اولین نشانه‌ها برای شناخت و پرداخت شخصیتی آنها شروع می‌شود. در ادامه و پس از رد و بدل شدن شوخی‌های لوس معمول فیلم‌های جنگی هالیوود، فرمانده پایگاه عملیات اصلی را شرح می‌دهد: پیدا کردن و کشتن فردی به نام احمد شاه است که از فرماندهان بسیار خشن طالبان است و لطماتی را به نیروهای امریکایی وارد کرده. نقشه این است که چهار تکاور ارشد باید مخفیانه وارد روستایی که احمد شاه در آن مستقر است شوند و بعد به نیروهای واکنش سریع اطلاع‌رسانی کنند تا با همکاری آنها و پیش‌بینانی هوایی کار شاه تمام شود.

همه چیز مطابق نقشه پیش می‌رود و تکاوران در موقعیت معین خود مستقر می‌شوند تا ناگهان یک گله بز به همراه سه افغانی به طور کاملاً اتفاقی گذرشان به این موقعیت می‌خورد و تکاوران را می‌بینند و چالش از اینجا تازه آغاز می‌شود. به دلیل موقعیت مکانی، از همان ابتدای مأموریت پیش‌بینی می‌شد که ارتباطات رادیویی در این منطقه بسیار ضعیف باشد پس امکان دستورگیری از بالا برای تکاوران مهیانی می‌شود. اینجا بین تکاوران اختلاف می‌شود و یکی از تکاوران به دلیل خصومتی که از طالبان دارد خواهان کشتن آنهاست و دیگری هم همین‌طور اما به دلایل تاکتیکی، چراکه اگر آنها را نکشند قطعاً لو خواهد رفت. فرمانده تیم مارکوس مخالف کشتن است هم به علت اخلاقی و هم به علت تاکتیکی (با جنازه‌ها چه کند؟) در نهایت تکاور چهارم کار را جمع‌بندی می‌کند تا زندانیان را آزاد کنند و خودشان به بالای قله بروند و با پایگاه ارتباط برقرار و از منطقه فرار کنند چراکه در هر صورت این عملیات لورفته است و آزاد کردن زندانیان همانا و لورفتن و حمله سریع نیروهای طالبان همان. از اینجا به بعد فیلم مخاطب شاهد حمله نیروهای متعدد طالبان به تنها چهار تکاور امریکایی و مبارزه جانانه آنها و در نهایت کشته شدن سه تن از آنها بجز مارکوس هستیم (البته به همراه گذاشتن تلفات فراوانی روی دست طالبان).

مارکوس فرار می‌کند و تنها بازمانده این نبرد است و این بار مجدداً اتفاقی به چند افغانی دیگر برخورد می‌کند اما آنها که پشتون‌های ضد طالبان هستند او را در کمال تعجبش به عنوان میهمان به خانه خود می‌برند، از او پذیرایی و از طالبان مخفی‌اش می‌کنند. طالبان پس از فهمیدن این ماجرا قصد جان او را می‌کنند اما روستایی‌های پشتو بنابر سنتی که دارند باید به هر قیمتی از میهمان خود محافظت کنند مانع نیروهای طالبان می‌شوند. و فردی را هم برای ارسال موقعیت به پایگاه امریکایی می‌فرستند. در نهایت ماجرا نیروهای طالبان به روستا حمله می‌کنند و در همین احوال نیروهای امریکایی هم با بالگردهایشان



ادعای فیلم آن
است که فیلم بنابر
اتفاقات حقیقی
ساخته شده
اما از قضا این،
گناه هالیوود را
برجسته ترمی کند.
آنها پشتون هایی
را علم می کنند
که به سنت های
خوب اما کهن
خود چسبیده اند
و چندان کاری با
امریکاندارند و با
طالبان دشمن اند و
این کار اوج خباثت
و البته هوشمندی
آنها را در این زمینه
نشان می دهد

سر می رسند و ضمن نجات روستائیان، مارکوس را هم نجات می دهند. مجدداً به نمای ابتدایی می رسیم و حال که انگیزه ادامه زندگی مارکوس یعنی نبرد تا نهایت در کنار برادرانش را دیدم شاهد زنده شدن او هستیم. و فیلم با مونتاژی از تصاویر شخصیت های واقعی فیلم تمام می شود و البته تقدیر از روستای نجات دهنده مارکوس که به مبارزه علیه طالبان ادامه می دهند.

فلاسفه و جامعه شناسان همواره در مسأله یافتن و ساختن «هویت» روی این تأکید داشتند که هویت امری دویخی است، یک بخش آن خود است و بخش بعدی دیگری. پس همواره کنار خود باید یک دیگری هم تعریف شود تا هویت ساخته شود. در واقع اگر بگوییم من

ایرانی هستم یعنی در کنار اثبات ایرانی بودنم، امریکایی یا عراقی یا سوری بودنم را نفی می‌کنم. بخش بزرگی از پروپاگاندای رسانه‌ای امریکا مخصوصاً از طریق هالیوود در پیاده کردن بسیار عالی این اصول است. وقتی می‌خواهیم جنگی به راه بیاندازیم یک طرف ما هستیم و طرف مقابل دشمن، خب حالا چه بازنمایی از خود و چه بازنمایی از دشمن داشته باشیم تا هویت به نفع منافع ما عمل کند؟ جواب را می‌توان به وضوح در همین فیلم و امثال آن مشاهده کرد.

در آثار تولیدی در زمینه جنگ ویتنام از زمانی به بعد و برای تعدیل جوسنگینی که علیه این جنگ انجام می‌شد، ما شاهد یک هویت‌سازی در جبهه خودی نیروهای امریکایی بودیم: یعنی دوگانه امریکایی خوب- امریکایی بد. یک سمت امریکایی وحشی بود که خواستار کشتار ویتنامی‌ها و لوزن و بچه بود و طرف دیگر امریکایی مهربان و قهرمان که همواره انصاف را در زمینه دشمن و نبرد رعایت می‌کرد. از فواید این نوع بازنمایی بجز تعدیل جو که بیان شد، می‌توان به کاهش عذاب وجدان جمعی اشاره کرد با این نظر که در این جنگ قطعاً ما هم جنایاتی داشته‌ایم اما این جنایات از سوی افراد بد بوده که در مقابل آنها عناصر خوبی مبارزه کرده‌اند. البته باید توجه داشت که در هر حال هرگز نه تنها اصل جنگ زیر سؤال نمی‌رفت بلکه توجیه هم می‌شد.

اما در آثار جدیدتر سینمای جنگی همانند این فیلم ما شاهد این هویت‌سازی نه تنها در جبهه خودی بلکه در جبهه دشمن هم هستیم. در جبهه خودی وقتی تکاوران با چالش اخلاقی کشتن اسیران مواجه می‌شوند جبهه‌گیری امریکایی خوب- امریکایی بد را مشاهده می‌کنیم. ولی نکته نسبتاً بدیع این فیلم جبهه‌گیری افغانستانی خوب- افغانستانی بد است. یک سمت طالبان بی‌رحم و قاتل و سمت دیگر پشتون‌های مظلومی که از دست طالبان عاصی اند اما خود پایبند به سنت‌هایشان می‌مانند.

در نهایت باید گفت مشاهده این فیلم و صحنه‌های اکشن خوش‌ساخت آن یا شخصیت‌های بی‌شخصیت‌پردازی‌اش نباید ما را از سازوکاری غافل کند که هالیوود با آن به هویت‌بخشی در پروپاگاندای جنگ می‌پردازد. ادعای فیلم آن است که فیلم بنابر اتفاقات حقیقی ساخته شده اما از قضا این، گناه هالیوود را برجسته‌تر می‌کند. سنت خوب میهمان‌نوازی پشتون‌ها در واقعیت شامل حال سرباز بیچاره و زخمی امریکایی می‌شود اما هالیوود با همین داستان می‌آید و از آن به عنوان ابزار هویت‌بخشی استفاده می‌کند، اولاً هرگونه افراط‌گرایی یا به قولشان بنیادگرایی را نفی می‌کنند ثانیاً در مقابل آنها پشتون‌هایی را علم می‌کنند که به سنت‌های خوب اما کهن خود چسبیده‌اند و چندان کاری با امریکا ندارند و با طالبان دشمن‌اند و این کار اوج خباثت و البته هوشمندی آنها را در این زمینه نشان می‌دهد و درسی برای ما که چگونه بازنمایی‌ها می‌توانند هویت‌سازی کنند.

پی‌نوشت:

1- Lone Survivor

همسایه‌ی شرقی

۸۳ • شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

قندهارا

محمد شریفی

دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و ارتباطات



فیلم «قندهار»
را به جد می توان
فیلمی به غایت
ایدئولوژیک
دانست

فیلم قندهار فیلم اکشن آمریکایی محصول ۲۰۲۳، به کارگردانی ریک رومن وو و تهیه کنندگی جرارد باتلر است. فیلم از جایی آغاز می شود که ما تام هریس را به عنوان یک نیروی استخدامی سیا می بینیم که قصد دارد در پوشش یک تکنیسین شرکت ارتباطاتی سوئیسی در تأسیسات هسته ای ایران، واقع در شهر قم اختلال ایجاد کند. او موفق به انجام این کار می شود و سیا می تواند تأسیسات هسته ای ایران را منفجر کند. تام هریس در ادامه موفق می شود به دوبی فرار کند تا به لندن بازگردد. در دوبی رومن چالمرز را ملاقات می کند، او یکی از مأموران ارشد سیا است که به او مأموریت جدیدی در رابطه با تأسیسات هسته ای طالبان می دهد و تام برای اینکه بتواند هزینه تحصیل دخترش را پرداخت کند، این مأموریت را نیمی پذیرد و به همراه مترجم افغانی اش «محمد دود» که با سیا همکاری می کند وارد افغانستان می شوند. اما زمانی که وارد افغانستان تحت حکومت طالبان می شود، هویتش لو می رود و مأموریت او لغو می شود. سرویس اطلاعاتی ایران از یک سو و از سوی دیگر سرویس اطلاعاتی پاکستان به منظور باج گیری هریک به دنبال دستگیری تام هستند و برای این منظور از نیروهای طالبان هم استفاده می کنند. تام به همراه محمد در تلاش هستند تا به سمت نقطه استخراج، واقع در یکی پایگاه های قدیمی سیا برسند و از آن طریق از افغانستان خارج بشوند. در این بین با نیروهای طالبان، نیروهای ایرانی و نیروی زبده اطلاعات پاکستان کحیل نصیر درگیر می شوند. تام موفق می شود هلیکوپتر نیروهای ایرانی را منفجر کند. در ادامه مسیرش به سمت نقطه استخراج، با خیانت یکی از جنگ سالاران پاکستانی که قرار بود به تام کمک کند، توسط طالبان دستگیری می شوند. اما رومن چالمرز با همراهی کماندوهای افغان و در پوشش داعش می توانند او را نجات دهند. رومن در ادامه مسیر کشته می شود و در پایان فیلم به نظر می رسد کحیل توانسته با کمک طالبان تام را متوقف و دستگیر کند، با این حال تام می تواند او را زخمی کند و با دخالت سیا نیروهای طالبان با پهباد بمباران می شوند و تام و محمد می توانند فرار کنند. در پایان فیلم، ما تام را می بینیم که به لندن بازگشته و دخترش را در آغوش می گیرد.

فیلم «قندهار» را به جد می توان فیلمی به غایت ایدئولوژیک دانست که استخراج رمزگان و نشانه های ایدئولوژیک آن نیاز به بررسی بسیار مفصل دارد اما می توان به برخی از آن ها اشاراتی داشت.

۱. طبق معمول فیلم های اینچنینی، بر اقتدار نیروی نظامی امریکا تأکید ویژه می شود. سازمان سیا در ایران، افغانستان و دوبی نفوذ اطلاعاتی بسیاری دارد. پهبادهای سیا در سراسر فیلم، چه در ایران و چه در افغانستان می توانند ریزترین جزئیات را رصد کنند و در موقع نیاز (انتهای فیلم) با پیشرفته ترین سلاح های نظامی دشمنان را به خاک و خون بکشانند (نیروهای سیا در داخل امریکا، مانند خدا می توانند همه چیز را از طریق پهبادهایشان ببینند و بر همه چیز نظارت کنند و در صورت نیاز دخالت کنند). قدرت و نفوذ اطلاعاتی سیا به حدی است که می تواند یک پایگاه هسته ای ایران را به طور کامل و به سادگی نابود کند. تأکید بر چنین اقتداری توأمان است با ضعیف نشان دادن نیروهای ایرانی و نیروهای طالبان. تام می تواند خود به تنهایی یک هلیکوپتر ایرانی را منفجر کند یا در طول فیلم از دست آن ها در خاک افغانستان بگیرد. یا از حماقت نیروهای ایرانی استفاده کند و به سادگی به تأسیسات هسته ای ایران نفوذ کند و آن ها را دست ببندازد. البته یک استثنائی وجود دارد و آن مربوط است به نیروی اطلاعات پاکستان و مأمور زبده آن ها. تلاش شده شخصیت کحیل نصیر جذاب و مثبت ترسیم شود، هر چند که او هم در نهایت از تام شکست می خورد اما این ارزیابی مثبت تری می تواند ناشی از روابط بهتر پاکستان با امریکا باشد.



رویکرد فیلم نسبت
به اسلام‌گرایی
اما تفاوت جدی
دارد با آنچه در
قیاس با فیلم‌های
مشابه دیده‌ایم
احتمال می‌رود
دلیل این موضوع
انتقادهای جدی
در غرب در رابطه
با اسلام‌هراسی
بوده است یا ارتباط
ایالات متحده با
برخی کشورهای
اسلامی. تلاش
شده در طول فیلم
تروریسم اسلامی
از نظر آنها شامل
داعش و القاعده
و طالبان، چیزی
جدا از اسلام در
نظر گرفته شوند

۲. در برخی سکانس‌های ابتدایی فیلم که در ایران می‌گذرد، لحظاتی وجود دارد (البته پنهان و جزئی است) که در آن از حیث نشانه‌ای، بر عنصر خشونت تأکید می‌شود. به عنوان مثال بعد از انجام مأموریت نفوذ به تأسیسات هسته‌ای، تام به همکارش می‌گوید: این‌که ما رو با جرئت‌قلیل حلق آویز نکردند، یعنی نجات پیدا کردیم (تأکید بر عنصر اعدام، به عنوان نشانه‌ای منفی از عناصر خشن حکومت بنیادگرای جمهوری اسلامی از منظر فرد غربی). یادار خیابان‌های ایران چنین تصاویری نشان داده می‌شود: پرچم امریکا با مجسمه آزادی اما در شمالی شیطان، کودکان خوشحال در کنار هواپیماهای جنگی ایرانی، نیروهای نظامی پاسدار (تأکید بر جنگ و خشونت توسط حکومت مستقر در ایران). در یکی دیگر از سکانس‌ها نیروهای ایرانی به شکل بسیار خشنی خبرنگار انگلیسی را دستگیری می‌کنند و ما او را مجدد پشت میز بازجویی و با حجاب اسلامی می‌بینیم (خشونت و اجباری بودن حجاب در ایران).

۳. بر ساخت مفهوم «خشونت بنیادگرایی اسلامی» در جغرافیای افغانستان پررنگ‌تر است. وقتی تام و مترجم افغانی‌اش محمد وارد افغانستان می‌شوند، دو نفر اعدام شده‌اند (مجدد تأکید بر عنصر اعدام) و محمد به تام می‌گوید: به افغانستان جدید خوش آمدی (افغانستانی که طالبان بر آن حکومت می‌کند). کحیل که بر طالبان مسلط است و نفوذ شدیدی دارد (ادعا می‌شود که اطلاعات پاکستان باعث استقرار آن‌ها بر حکومت شده و این نفوذ از همینجا آمده است) به آن‌ها گوش زد می‌کند نباید زن‌ها را کتک بزنند و باید با دنیا هماهنگ بشوند. در سکانس دیگر محمد دود، یکی از آشنایان قدیمی‌اش را می‌بیند. او که خانوم جوانی است، اشک می‌ریزد و می‌گوید همه چیزشان را از دست داده‌اند و دیگر اینجا جایی ندارند. محمد از اومی خواهد به آمریکا برود اما اومی گوید باید برای آزادی جنگید و نمی‌تواند اینجای ترک کند.

۴. درباره محور خشونت، ارتباط افغانستان و ایران به منظور دستیابی به سلاح هسته‌ای و همکاری با هم‌پررنگ است.

۵. آمریکا و اروپا، بهشت روی زمین و جایگاه نجات است. در فیلم مدام و از قول شخصیت‌های مختلف این موضوع به انحای مختلف بیان می‌شود. به عنوان مثال این طور بیان می‌شود که تام خوشحال است که محمد با خانواده‌اش به آمریکا رفته و نجات پیدا کرده است و محمد می‌گوید نتوانسته فرزند دیگرش یعنی احمد را با خود ببرد و در این دیار کشته شده. یاد گرفت و گوی محمد با آن خانم آشنای قدیمی، به اومی گوید باید به آمریکا برود. در جای دیگر کحیل از مافوق خود می‌خواهد او را به اروپا و جایی چون لندن یا فرانسه اعزام کند.

۶. تام به عنوان عامل سیا، نجات دهنده معرفی می‌شود. او وفادار به مترجم افغانی‌اش محمد است و می‌خواهد او نجات پیدا کند. همچنین او چهره‌ای قهرمان، جذاب، مهربان و عاشق خانواده معرفی می‌شود. موسیقی فیلم به عنوان عنصر دراماتیک همواره همراه اوست. محمد، به عنوان یک فرد افغانی و مسلمان مادامی در امان است که تحت امر و فرمان تام باشد.

۷. رویکرد فیلم نسبت به اسلام‌گرایی اما تفاوت جدی دارد با آنچه در قیاس با فیلم‌های مشابه دیده‌ایم. رویکرد این فیلم که در سال ۲۰۲۳ تولید شده است، محافظه‌کارتر شده به نسبت فیلم‌های مشابه در سال‌های گذشته. احتمال می‌رود دلیل این موضوع انتقادهای جدی در غرب در رابطه با اسلام‌هراسی بوده است یا ارتباط ایالات متحده با برخی کشورهای اسلامی. تلاش شده در طول فیلم تروریسم اسلامی از نظر آنها شامل داعش و القاعده و طالبان، چیزی جدا از اسلام در نظر گرفته شوند. به عنوان مثال محمد به عنوان یک چهره مسلمان، نماز می‌خواند و موسیقی فیلم به عنوان عنصر دراماتیک همراه اوست. رومن چالمرز به عنوان یک مأمور سیا، مسلمان شده، نماز می‌خواند و تسبیح دارد. وقتی کشته می‌شود هم شهادتین می‌خواند و موسیقی و دوربین کاملاً با او همراهند. در جای دیگر، کحیل (همان‌طور که ذکر شد او عنصری مثبت ارزیابی می‌شود) به کودکی که طالبان به او آموزش داده، برخورد می‌کند. کحیل می‌گوید آنچه در ذهن او فرو کرده‌اند، ربطی به ایمان و اسلام ندارد و به او خاطر نشان می‌کند که او تاکنون قرآن نخوانده است. این تغییر استراتژیک در رویه ساخت فیلم می‌تواند به دنبال همراهی جمعیت مسلمان جهان با سیاست‌های کلی آمریکا و همراهی آن‌ها به منظور مخالف با طالبان و جمهوری اسلامی با این بیان که اسلام نسبتی با اقدامات این حکومت هاندارد، باشد. چرا که حتی یک مأمور سیاهم می‌تواند مسلمان باشد و شهید شود!

پی‌نوشت:

1- Kandahar

همسایه شرقی

۸۷ • شماره چهارم • تیر و مرداد ۱۴۰۲



مهاجران



سردرگم میان سیاست‌ها

کنکاشی در وضعیت مهاجرین افغانستانی در ایران

حسین کمیلی

کنشگر حوزه بین الملل و مهاجرین



هویت مهاجران چالشی بلا تکلیف در آغاز گام دوم انقلاب

یکی از پرونده‌های مهمی که در گام دوم انقلاب پیش روی ماست، مسأله مهاجرین است. اگر گام دوم، حرکت از «ملت» به «امت» است، ما اقوام گوناگونی داریم که هر کدام خودشان را ایرانی تعریف می‌کنند، از کرد، بلوچ و عرب گرفته تا دیگران؛ یعنی به ملت تبدیل شده‌ایم، اما در زمینه شهروندانی که ذیل این چهار چوب سیاسی رایج تعریف نمی‌شوند، باید بگوییم موفق نبوده‌ایم. در واقع برای تثبیت مفهوم ملت در ابعاد ایران، از سازگار «دولت-ملت» استفاده کرده‌ایم و موفق بوده، ولی چون به سازکار لازم برای نقش «امتی» هنوز دست نیافته‌ایم، عملاً این هدف در ابعاد جهانی و بین‌المللی رها شده باقی مانده است. یعنی مهاجر افغانستانی یا عراقی که داخل ایران زندگی می‌کند، نمی‌داند اهل کجاست و هویتش چیست. نسل‌های بعدی این مهاجران که به میزان بیشتری با این مشکل هویتی مواجه‌اند. چون از طرفی ما به او اجازه بروز هویت افغانستانی ندادیم و از طرف دیگر نیز، نپذیرفته‌ایم که ایرانی است و به عبارتی او را معلق نگه داشته‌ایم و خب این وضعیت پیچیدگی‌های خاص خود را ایجاد کرده است.

این یکی از چالش‌های تئوریک ماست و درباره این موضوع بسیار کم گفت‌وگو شده و کم ادبیات تولید شده است؛ لذا تا وقتی این مسأله به لحاظ نظری حل نشود، حتی اگر نسخه‌هایی برای سازماندهی مسأله مهاجرین، مثل ایجاد سازمان مهاجرت هم به سرانجام برسد، باز هم مسائل مهاجرین به سرانجام نخواهد رسید؛ چون این ریشه مسأله کماکان پابرجاست و هنوز حل نشده است. در عمق مسأله همین بس که بدانید در یکسال اخیر که ما در زمینه مهاجرین تمرکز کردیم، با بعضی از ارکان دستگاه‌های تصمیم‌گیر حوزه مهاجرین صحبت کردیم تا ببینیم مسأله و درگیری این نهادها چیست و چه مسأله‌ای ذهنشان را درگیر کرده است. اما با یک عملکرد کجدار و مریز مواجه شدیم که از یک طرف می‌گویند: گواهینامه نمی‌دهیم، باز کمی جلوتر می‌گویند: نه، گواهینامه بدهیم! یا مثلاً کارت بانکی می‌دهند و بعد کارت بانکی همه مهاجرین را قطع می‌کنند! اینها ناشی از غلبه مؤلفه‌های عملگرایانه روی تصمیمات مجریان و مسئولین مرتبط است که جلوتر به این مسأله خواهیم پرداخت.

پیوند عمیق ما و همسایگان

سرنوشت و وضعیت ما با کشورهای همسایه‌مان به صورت پویا به هم گره خورده است؛ لذا اگر قضیه مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران را بررسی کنیم، عوامل مهاجرت کاملاً تابع شرایط روز است. چه از افغانستان به ایران، چه در برگشت‌هایی که بعضاً از ایران به افغانستان بوده است. یعنی مثلاً در افغانستان جنگ شده است و به یکباره مثلاً یکی دو میلیون نفر به ایران کوچ کردند. ماسه موج مهاجرت اصلی داریم: یکی جنگ شوروی است که تقریباً در سال ۱۳۵۸ ما اتفاق می‌افتد و تا ۱۳۶۵ ادامه دارد و یک موج چند میلیونی در آن زمان به ایران مهاجرت می‌کنند و بسیاری از مهاجرین فعلی در ایران، اولین بار در دهه شصت به ایران آمده‌اند. موج دوم، با شروع جریان طالبان اتفاق افتاده است و حدوداً از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ بوده است. موج سوم هم اخیراً و پس از قدرت‌گیری مجدد طالبان در ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۲ اتفاق افتاده است.

جالب اینجاست که موج‌های برگشتی هم به افغانستان وجود دارد که مثلاً ۲۰۱۸ و با شدت

مهاجر افغانستانی
که در ایران زندگی
می‌کند، نمی‌داند
اهل کجاست و
هویتش چیست!
چون از طرفی ما به
او اجازه بروز هویت
افغانستانی ندادیم
و از طرف دیگر نیز،
نپذیرفته‌ایم که
ایرانی است و به
عبارتی او را معلق
نگه داشته‌ایم

کارآفرینی بود که
برای کشور ارزآوری
میلیون دلاری
داشت و او نیز
مانند بقیه از تمام
محدودیت‌های
فراوانی که
برای مهاجرین
افغانستانی وجود
داشت رنج می‌برد.
موارد این چینی
نشان می‌دهد
سیاست‌های ما
در حوزه مهاجرین
اساساً به سمت
مؤثرتر شدن نرفته
است

گرفتن گرانی و بدتر شدن اوضاع اقتصادی، آمار بازگشت به افغانستان افزایش پیدا می‌کند. یا مثلاً با تسهیل شرایط بازگشت مهاجرین توسط دولت‌های افغانستان، موج بازگشت را شاهدیم. جالب‌تر اینکه در هفته‌های اول کرونا و با انتشار یک شایعه درباره ممنوعیت دریافت واکسن کرونا برای اتباع و همچنین پذیرش بیماران اتباع در بیمارستان‌های ایران، سیصد هزار نفر طی دوسه هفته به افغانستان برگشتند، بعد وقتی دیدند کرونا در افغانستان هم کم‌کم در حال شیوع است و در ایران هم مشکلی با پذیرش بیماران مهاجر وجود ندارد، دوباره به ایران بازگشتند. کما اینکه در آن روزها اداره اتباع اعلام کرد: «ما هرسال حدوداً سی هزار نفر مهاجر غیرقانونی را در مرزهای کشور رد مرز می‌کردیم، اما الان روزی بیست هزار نفر را در مرزها رد مرز می‌کنیم!». نکته بعدی پدیده مهاجرت فصلی است. یعنی جمعیت مهاجرین در فصل‌های گرم سال کم می‌شود و در فصل‌های سرد افزایش پیدا می‌کند. آنهایی که افغانستان رفته باشند، می‌دانند که چرا در فصول سرد، افغانستان جای ماندن نیست؛ بخصوص اگر کسی زمستان را در خانه‌های گازکشی شده در ایران تجربه کرده باشد، در این صورت نه فقط افغانستان، که زندگی در هیچ‌کدام از کشورهای همسایه مثل لبنان، پاکستان و عراق را به اینجا ترجیح نمی‌دهد. به همین خاطر در این فصول، میزان مهاجرت بالاست، مثلاً حدود پانصد هزار نفر می‌روند و دوباره برمی‌گردند. پس اصل مطلب این است که باید از این گره خوردگی شدید میان دو جامعه درک درستی داشت.

فقدان واقع‌بینی و فرصت‌محوری

آمار رسمی از جمعیت مهاجرین در ایران که به واسطه سرشماری اخیر به دست آمده است، توسط معاون وقت امنیتی وزارت کشور اعلام شد که گفتند: پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که حدوداً هفتصد هزار نفر به دلایل مختلف در سرشماری شرکت نکرده‌اند و آمار رسمی نظام، وجود حدوداً پنج میلیون مهاجر افغانستانی در ایران را تأیید می‌کند؛ البته در برآوردهای دانشگاهی و غیررسمی پیش‌بینی می‌شود که میزان مهاجرین بیش از اینها باشد. به هر صورت مسأله اینجاست که پنج میلیون عدد بسیار بزرگی است و اگر این آمار را در نسبت با آمار حدوداً ۷-۸ میلیون نفری کل مهاجرین از افغانستان به کشورهای دیگر بررسی کنیم، پیداست که بخش بزرگی از مهاجرت افغانستانی‌ها را عملاً ایران به دوش می‌کشد. در واقع دلایلی مثل سرنوشت مشترک، اتصال جغرافیایی، مرز طولانی و نوع ارتباطات و میزان آمیختگی تاریخی دو ملت، سبب شده است که بیشترین بار این مهاجرت روی دوش ایران باشد. همچنین سیاست‌های کلان کشور سبب ارائه خدمات گسترده‌ای به مهاجرین افغانستانی شده است، اما متأسفانه در استفاده از این ظرفیت‌ها و فرصت‌ها چندان موفق نبوده‌ایم.

در مستندی که اخیراً درباره فعالیت کارآفرینان مهاجر ساخته شده بود، نکته بسیار عجیبی وجود داشت: کارآفرینی بود که برای کشور ارزآوری میلیون دلاری داشت و او نیز مانند بقیه از تمام محدودیت‌های فراوانی که برای مهاجرین افغانستانی وجود داشت رنج می‌برد. موارد مختلف دیگری از این دست وجود دارد که نشان می‌دهد سیاست‌های ما در حوزه مهاجرین اساساً به سمت مؤثرتر شدن نرفته است. در صورتی که کشورهای اروپایی و امریکا دقیقاً برخلاف ما سیاست‌هایی برای تشویق به مهاجرت و ماندن نخبگان دارند و در مقابل، ما در حال فرصت‌سوزی هستیم.

مواجهه حاکمیت با پدیده مهاجرت

در این مرحله و برای پاسخ به چرایی وضعیت موجود، ما اولاً نیازمند شناخت پدیده‌ها و سپس سیاست‌ها هستیم تا بتوانیم به تحلیلی درست از وضعیت میدان برسیم. فهرست نهادهای متولی حوزه مهاجرین خود نشان دهنده این است که احتمالاً چه سیاست‌هایی وجود دارد: نهاد محوری، وزارت کشور و اداره اتباع است که متولی اصلی مسائل مهاجرین است. همچنین باید توجه داشت که اداره اتباع ذیل معاونت امنیتی وزارت کشور است. همچنین مایک شورای تصمیم‌گیری در زمینه مهاجرین داریم که چهار رکن اصلی دارد: «وزارت کشور»، «وزارت اطلاعات»، «وزارت امور خارجه» و «نیروی قدس سپاه» که اینها تعیین‌کننده‌های اصلی هستند.

• چهار سیاست نانوشته حوزه اتباع و مهاجرین

چهار سیاست اصلی به صورت خلاصه در حوزه مهاجرین از ابتدای انقلاب تا الان چه به صورت مصرح چه غیرمصرح مدنظر بوده است؛ البته مهم‌تر آن است که این سیاست‌ها عملیاتی شده و مبنای عمل قرار گرفته است.

اولین سیاست این است که همواره مبنای بازگشت مهاجرین بوده است؛ یعنی ما همچنان نمی‌خواهیم بپذیریم که مهاجرین قرار است در ایران بمانند. به همین دلیل -که مبنای بازگشت است- همه سیاست‌ها موقتی است! همه اختیارات، همه مجوزها و همه حقوق مهاجرین در ایران، موقتی است! دومین سیاست این بوده است که حضور مهاجرین یک مسأله امنیتی و تهدید بالقوه قلمداد می‌شده است. دو سیاست دیگر هم وجود داشته است که می‌توان آنها را ذیل همین دو سیاست تعریف کرد: سیاست سوم، محدودیت است؛ یعنی اصل بر محدود بودن مهاجرین است. به چه دلیل؟ به این دلیل که قرار است همه چیز موقتی باشد و قرار بر بازگشت مهاجرین است. چون اگر محدود نباشند، حس می‌کنند که می‌توانند بمانند؛ لذا نباید احساس کنند که می‌توانند بمانند و چهارمین مسأله هم سیاست پراکندگی است. تفرق هم یک دلیل محوری دارد و آن، امنیتی دیدن مهاجرین است.

البته ما در اینجا قصد نداریم همه این سیاست‌ها را رد یا تأیید کنیم. ما ممکن است از بسیاری مسائل امنیتی اطلاعی نداشته باشیم، ولی در هر صورت این سیاست‌ها مبنای عمل بوده و خب تبعات متعددی را برای کشور به وجود آورده است.

تبعات منفی سیاست‌های حوزه مهاجرین

ما در این زمینه و با محوریت پیدا کردن این سیاست‌ها، هزینه‌های بسیاری را متحمل شده ایم. حالا من چند نمونه از تبعاتی را که این سیاست‌ها به وجود آورده است عرض خواهم کرد:

• بحران هویت

عدم پذیرش «هویت افغانستانی» برای مهاجرین، در نسل‌های جدید مهاجر منجر به «بحران هویت» شده است. ما در مواجهه با نسل جدید مهاجر، آشفته‌ترین وضعیت هویتی را با بخشی از فرزندان مهاجرین داریم که کاملاً از هویت ملی و قومی خود منقطع شده‌اند. وقتی با برخی از اینها صحبت می‌کنیم، حتی آداب و رسوم خودشان را هم بلد نیستند! یعنی انگار هیچ وابستگی هویتی‌ای به فرهنگ وطن خود ندارند. جوانانی که از غذای تالباس،

همواره مبنای
بازگشت مهاجرین
بوده است؛ یعنی
ما همچنان
نمی‌خواهیم
بپذیریم که
مهاجرین قرار
است در ایران
بمانند. به همین
دلیل همه
سیاست‌ها،
همه اختیارات،
همه مجوزها و همه
حقوق مهاجرین
در ایران، موقتی
است!

نوجوان و جوان
افغانستانی
نگاهی به وضعیت
کشورش می کند
وامکان بازگشتی
برای خودش
نمی یابد، از طرف
دیگر به وضعیت
داخل کشور نگاه
می کند و از خودش
می پرسد: «بالاخره
وطن من کجاست؟
من به کدام وطن
تعلق دارم؟»

سبک پوشش و دیگر عوامل سازنده سبک زندگی یک افغانستانی با همه و همه بیگانه است. او کاملاً در جامعه ما هضم شده است، اما ما به لحاظ قانونی و رسمی او را نپذیرفته ایم و خب این سبب شده تا او با یک دوگانگی شدید مواجه شود. نوجوان و جوان افغانستانی نگاهی به وضعیت کشورش می کند و امکان بازگشتی برای خودش نمی یابد، از طرف دیگر به وضعیت داخل کشور نگاه می کند و از خودش می پرسد: «بالاخره وطن من کجاست؟ من به کدام وطن تعلق دارم؟» نکته عجیب دیگر این است که خیلی از بچه های مهاجر هستند که در جمع ها ملیتشان را اعلام نمی کنند. یعنی وضعیت به جایی می رسد که هویت اصلی او برایش تبدیل به ننگ و مایه خجالت اوست. اگر بگویید: «من افغانستانی ام.» بی هویت شدن و آشفته گی هویتی قدم اول بروز مشکلات اجتماعی است.

• پدیده مهاجرت ثانویه؛ از دست دادن ظرفیت ها

یکی از مشکلات دیگر این سیاست ها پدیده مهاجرت مجدد از ایران به کشورهای اروپایی است. یعنی فرد مهاجر همچنان در تکاپو به دنبال یافتن جایی است که بتواند در آنجا به استقرار برسد. جایی که او را بپذیرند و آنجا توان زندگی داشته باشد. حالا ممکن است هویت اتریشی، سوئدی یا آلمانی پیدا کند؛ اما همین که فرزندش را به عنوان یک اتریشی یا سوئدی به رسمیت بشناسند و او در آنجا بتواند زندگی کند برایش کافی است. به همین دلیل خیلی از این مهاجرین به دنبال مهاجرت مجدد هستند و عمدتاً کشورهای اروپایی، استرالیا، کانادا و یا حتی امریکا را به عنوان مقصد انتخاب می کنند.

با وجود این شرایط و امکان مهاجرت، همین الان دهها مهاجر می گویند: «اگر ایران حتی نصف شرایط ترکیه را برای ما به رسمیت بشناسد، ما پولمان را از ایران خارج نمی کنیم، چون ایران را دوست داریم، چون می خواهیم فرزندانمان در این محیط و این کشور بزرگ شوند، چون اینجا احساس غربت نمی کنیم.» یکی از پزشکان مهاجر در مصاحبه ای می گفت: «امکان زندگی و کار در بهترین کشورهای دنیا برای من مهیاست و هر کشوری که اراده کنم، نهایتاً چند ماهه می توانم پذیرش بگیرم، اما من به خاطر علاقه ای که به حضرت معصومه (سلام الله علیها) دارم، در قم ماندم و اینجا زندگی می کنم.» لذا اشتراکات بسیار دو ملت در زمینه زبان، مذهب و فرهنگ و همچنین ویژگی های منحصر به فرد کشور ما که جامعه ای دارای حب اهل بیت (علیهم السلام) و فضای مذهبی و اخلاقی سالم تر نسبت به بسیاری از کشورهای اروپایی است، انگیزه ماندن را برای مهاجرین تقویت می کند، اما ترس از هویت و آینده خود و فرزندان، بعضی از آنها را مجبور به مهاجرت ثانویه می کند.

• احساس کننده تبعیض!

شاید این سؤال به ذهن شما رسیده باشد که چون ما می گوئیم مسلمانیم و با بقیه مسلمانان برادریم و تفاوت های قومی و نژادی حقی برای برتر دانستن ما ایجاد نمی کند، آیا مهاجرین باید مثل بقیه ایرانی ها از همه حقوق شهروندی در ایران برخوردار باشند؟ پس در هنگام برخوردن به محدودیت منابع که یکی از ناگزیرترین موقعیت ها در حکمرانی مدرن است، نباید تفاوت هایی برای بعضی افراد قائل شد؟ خب طبیعتاً در شرایط محدودیت منابع، حاکمیت مجبور به اولویت بندی و تفاوت قائل شدن است، مثلاً در زمینه پذیرش رشته های دکتری در بعضی رشته ها، محدودیت منابع اجازه ایجاد ظرفیت برای مهاجرین را نمی دهد و این مسأله پذیرفتنی است. اما مسأله از اینجا شروع می شود که در بعضی زمینه ها با وجود



▲
 رزمندگان تیپ افغانستانی
 ابوذر؛ گوشه‌ای از حماسه
 مهاجرین افغانستانی در دفاع
 مقدس

عدم محدودیت منابع، به تبعیض برمی‌خوریم. اینجا مشکل محدودیت ایجاد کردن و اذیت کردن و رنج ایجاد کردن است و خب این مسأله است که تنفر و بیزاری ایجاد می‌کند. مثلاً عمده خدمات دولت الکترونیک مبتنی بر کارت ملی ارائه می‌شود و اصلاً این جمعیت پنج میلیون نفری در این بستر در نظر گرفته نشده‌اند. البته یکسری اتفاقاتی افتاده است، مثلاً متروی تهران در دوره کرونا فقط با وارد کردن کارت ملی امکان شارژ کارت بلیت را می‌داد، اما بعد از مدتی امکان شارژ با شماره اتباع را هم فراهم کرده بود. پس می‌شود کارهایی کرد! با نگاهی کلی به وضعیت مهاجرین، خصوصاً نخبگان مهاجر، این سؤال به وجود می‌آید که مگر ما به جامعه ایران خدمت ارائه نمی‌دهیم؟ پس چرا در قبال آن هیچ حق و امکانی دریافت نمی‌کنیم؟ مثلاً پزشک مهاجری که ماهی سیصد عمل انجام می‌دهد و هشتاد درصد مراجعین او ایرانی هستند، خب ما به ازاء این خدمات نباید یک حقوقی به او تعلق بگیرد؟ البته در این زمینه کارهایی شده است، مثلاً بنیاد ملی نخبگان کارهایی انجام داده است، اما اینها کافی نیست و ما علی‌رغم خدمات دادن، به دلیل اینکه نتوانسته‌ایم خودمان را متناسب با شرایط و اقتضائات به‌روز کنیم، فرایندهای تولیدکننده تنفر ایجاد کرده‌ایم.

• تشدید رقابت‌های منفی بین مهاجرین

یکی از تبعات اتخاذ سیاست محدودیت، ایجاد رقابت‌های منفی بین خود مهاجرین شده است. وقتی از محدودیت حرف می‌زنیم، یعنی محدودیت در فرصت‌ها، منافع، حوزه عمل، فرصت بروز و ظهور و امکان رشد. این سیاست محدودیت، همه این زمینه‌ها را در برمی‌گیرد و خط سیری در سیاست‌های اجتماعی، حقوقی و درمانی نیز ایجاد می‌کند. مثلاً نوجوان مهاجری فوتبالتش خیلی عالی است و اصلاً کاپیتان تیم فوتبال مدرسه است، او در مسابقات ناحیه می‌تواند شرکت کند ولی در مسابقات استانی و بالاتر نمی‌تواند

وقتی مسأله یک مهاجر در سطوح اولیه زندگی، یعنی حیات خود و خانواده اش به این قوانین و به این مسئولین دارای قدرت گره خورده است، پس او مجبور است با این قدرت تعاملاتی داشته باشد و در مواجهه با آن نهاد به گونه ای برخورد کند که آنها خوششان بیاید و در چهارچوب استانداردهای آنها بگنجد

شرکت کند. یعنی قانون این محدودیت را برای او ایجاد کرده است. یا مثلاً عمل پیوند کلیه و قلب و... در ایران ممنوع است. خانواده هایی بودند که پدر و مادرشان را به خاطر وجود این محدودیت ها از دست داده اند. یعنی حتی اگر پیوند، از بدن یک مهاجر هم باشد، باز هم امکان عمل در ایران وجود ندارد و بودند کسانی که چون نتوانستند بموقع برای عمل به کشور دیگری بروند، عزیزان خود را از دست دادند. شمارش و احصای این محدودیت ها خودش یک فرصت مجزا می طلبد؛ لذا به طور خلاصه این کوچک تعریف کردن کیک منافع، به مسأله رقابت های منفی داخل مهاجرین دامن زده است و این مسأله روی شکاف ها و رقابت های منفی قومیتی مهاجرین سوار شده است و آنها را تشدید کرده است.

• خود سانسوری

یکی از تبعات دیگر محدودیت - که گفتیم موجب رقابت های منفی شده است - به وجود آمدن خود سانسوری در مواجهه با دستگاه های حاکمیتی است؛ مسأله ای که البته خود این دستگاه های متولی امور مهاجرین هم در وقوع آن مؤثر بوده اند. یعنی از یک طرف فشار محدودیت ها و از طرف دیگر نوع مواجهه از بالا به پایین دستگاه ها - به دلیل اینکه ماهیت این دستگاه ها عمدهً نظامی، امنیتی و انتظامی است - به این مسأله دامن زده است. وقتی مسأله یک مهاجر در سطوح اولیه زندگی، یعنی حیات خود و خانواده اش به این قوانین و به این مسئولین دارای قدرت گره خورده است، پس او مجبور است با این قدرت تعاملاتی داشته باشد تا بتواند از این امکان بهره ببرد؛ لذا مجبور است در مقابل آن مسئول و در مواجهه با آن نهاد به گونه ای برخورد کند که آنها خوششان بیاید و در چهارچوب استانداردهای آنها بگنجد.

مثلاً همین دوره یکسال اخیر که بیشترین هجوم فرار از افغانستان داشت اتفاق می افتاد، بسیاری از مهاجرین نگران بودند و به دنبال یافتن راهی برای آوردن خانواده های خودشان به ایران بودند و اینجا یکسری از افغانستانی هایی که ارتباطات داشتند برای خانواده، دوستان و بعضاً برای خویشان و خاندان خودشان مجوز ورود گرفتند و البته در همین زمان، عده زیادی هم به علت نداشتن ارتباط، هیچ کاری نتوانستند بکنند. پس مسأله اینجا است که از طرفی نهادهای مسئول، ارتباطات اندکی با گستره امکانات، ظرفیت ها و توانمندی های مهاجرین دارند و چون تنها دایره این شناخت و ارتباط با مهاجرین بسیار اندک است، سبب شده تا رانت و انحصار به وجود بیاید.

• تجربه تحقیر!

یکی دیگر از نتایج و تبعات این سیاست ها تحقیر مهاجرین است. مثالی عرض کنم: یک روز ساعت حدوداً ۶ صبح بیدار شدم و متوجه شدم چند ساعت قبل یکی از رفقای افغانستانی به من زنگ زده؛ وقتی زنگ زدم، گفت: «شب پدر من مشکل قلبی پیدا کرده بود و رفته بودیم بیمارستان - در همان ایامی که کارت های بانکی مهاجرین مسدود شده بود - و آنجا می گفتند: تا هزینه اش را واریز نکنید ما نمی توانیم کاری کنیم. وقتی به شما زنگ زدم و جواب ندادید، مجبور شدم بروم به ایرانی های دیگر و بزنم و کارت نشان بدهم و بگویم: من طلبه «جامعه المصطفی» هستم و ما ساکن اینجا هستیم؛ خلاصه بعد از نیم ساعت یک نفر به ما اعتماد کرد و حاضر شد پول قرض بدهد.» و این صرفاً یک نمونه کوچک بود و از تجربه تحقیر مهاجرین در ایران می توان کتاب ها نوشت. نکته اینجا است که محدودیت شاید قابل

مهاجرین
افغانستانی بیش
از ۲۹۰۰ شهید را
در دفاع مقدس
تقدیم انقلاب
اسلامی کرده‌اند
و در جنگ سوریه
نیز حدوداً ۲۰۰۰
شهید دفاع از
حرم افغانستانی
داریم، اما وقتی
درباره مهاجرین
افغانستانی در
ایران صحبت
می‌کنیم، چقدر به
این مسأله توجه
کرده‌ایم؟

قبول باشد، ولی تحقیر اصلاً قابل قبول نیست. اگر تحقیر بکارید، چیزی جز خشم و نفرت درو نمی‌کنید. کتاب وطن‌دار که خاطرات نخبگان مهاجر از زندگی در ایران است و توسط مرحوم سرور رجایی جمع‌آوری شده است، در این زمینه خواندنی است.

• کمک ناخواسته ما به اشغالگری امریکا

شاید یکی از دلایلی که امریکایی‌ها پس از ورود به افغانستان توانستند با یک روند خوبی لااقل در حوزه نخبگان جلو بروند و خودشان را حفظ کنند، بعد از نقش طالبان، تجربه منفی مهاجرین در ایران بود. این هم از آن مسائلی است که ما باید ما به آن فکر کنیم. یعنی تجربه شکست خورده و تلخ زندگی مهاجران در ایران، حداقل یک طیفی از نخبگان شیعه افغانستانی را به این نتیجه رساند که بگویند: «حکومت اسلامی و اسلامگرایی راه حل ما نیست! اتفاقاً ما با یک دولت سکولار بهتر می‌توانیم تعامل و زندگی کنیم.» از طرفی تجربه طالبان هم بود که نتیجه‌اش واکنش‌هایی با آن موج‌های فمینیستی شد!

حقیقت تلخ این است که امریکا توانست از بین شیعیان افغانستانی نیرو جذب کند و تجربه زندگی مهاجران شیعه در ایران می‌تواند دلیلی بر این اتفاق باشد. بالاخره ما مقصد اول شیعیان افغانستانی و طبیعتاً یکی از گلایه‌های آنها نیز همین است که می‌گویند: «تاجیک‌ها برای مهاجرت می‌روند تاجیکستان، ترکمن‌ها به ترکمنستان، ازبک‌ها به ازبکستان و پشتون‌ها به پاکستان می‌روند؛ ما هزاره‌ها هم جایی جز ایران نداریم اما شما ما را پس می‌زنید!» در این سال‌ها اتفاقات ناگواری وجود داشته است که همه اینها در ساخت این تجربه تلخ نقش ایفا کرده‌اند.

• عدم بازنمایی خدمات مهاجرین

در شرایطی که در این چهل سال دو جنگ به جمهوری اسلامی تحمیل شده است و منافعی را تهدید کرده است، طبق یک آماري مهاجرین افغانستانی بیش از ۲۹۰۰ شهید را در دفاع مقدس تقدیم انقلاب اسلامی کرده‌اند و در جنگ سوریه نیز حدوداً ۲۰۰۰ شهید دفاع از حرم افغانستانی داریم، اما وقتی درباره مهاجرین افغانستانی در ایران صحبت می‌کنیم، چقدر به این مسأله توجه کرده‌ایم؟ و چقدر این خدمات بازنمایی شده است؟ از این تعداد شهید و این میزان رشادت، بالاخره چند کتاب خوب، مستند خوب و چند فیلم سینمایی که دیگر می‌توانست تولید شود! در کنار اینها مهاجرین خدمات دیگری نیز برای جامعه ایران داشته‌اند که به هیچ‌وجه مطرح نشده است، مثلاً یک مهاجر در قم یک کارخانه تولیدی ایجاد کرده است و برای ایرانی‌ها اشتغال‌آفرینی کرده است، طوری که حدوداً هفتاد درصد کارکنان آنجا ایرانی‌اند.

مشکل اینجاست که -اگر از آن افول نگاه امتی که در این سال‌های پس از جنگ دچار شده‌ایم صرف‌نظر کنیم- دستگاهی که متولی این بازنمایی است کاملاً بلا تکلیف است، یعنی علاوه بر محدودیت‌ها و وجود نگاه‌های امنیتی در بازنمایی خدمات مهاجرین، مسأله مهم‌تر یک چالش‌تئوریک است: «آیا هویت افغانستانی می‌تواند در دل هویت ایرانی بازنمایی شود؟»

در نتیجه عملکرد ما این پیام را به مهاجرین مخابره می‌کند: «بروید! اما اگر چاره‌ای ندارید، خب بمانید. ما هم چاره‌ای نداریم جز اینکه شما را نگه داریم» این خلاصه سیاست‌های ما در دو جمله است.

یک نمونه همین
مدرسه صاحب
الزمان (عج) در
محله گلشهر
مشهد است، جایی
کوچک و ساده
که ۲۵۰ دانش آموز
در سه شیفت و
در همه پایه های
تحصیلی، با ۵۰
معلم داوطلب آنجا
درس می خوانند

شناخت جامعه مهاجرین

جامعه مهاجرین افغانستانی دارای ابعاد مختلفی است. از
طرفی ظرفیت های فراوان درونی آنهاست که فرصت های
قابل توجهی را در اختیار ما می گذارد و از طرف دیگر دارای
ویژگی هایی هستند که ملاحظات خاصی می طلبد.

• شکاف قومیتی، اختلافات داخلی

یکی از این ویژگی ها، وجود اختلافات شدید و عمیقی است که بین خود افغانستانی ها
است. ما چون درکی از این قوم گرایی نداریم، نمی توانیم فهمی نسبت به آن پیدا کنیم.
بالاتر اینکه بعضاً آن برادر افغانستانی که فکر می کند نسبت به این قضیه خود آگاهی پیدا
کرده است هم در اتفاقات و بزنگاه های مختلف ناخود آگاه با پیش فرض های قومیتی به
مسأله نگاه می کند؛ لذا این دعوای قومیتی از آن دعوای عمیق داخل افغانستان است و
شما اگر بخواهید به لحاظ جامعه شناختی به جامعه افغانستان توجه کنید، باید این ویژگی
را عمیقاً بشناسید، درکش کنید و تبعاتش را نیز بدانید. این خط کشی ها خیلی بیشتر از قصه
قومیت است و در لایه شهر، ولایت و روستا هم ... هم جلو رفته است؛ البته گاهی عوامل
مختلفی می تواند آنها را در کنار هم متحد کند ولی معمولاً این اتفاق نمی افتد و تجربه های
شکست خورده همگرایی در بین خود مهاجرین اصلاً کم نیست. جامعه افغانستان جامعه
بدون رهبری است و اساساً نمی توان چهره های ملی زیادی یافت و به عبارت دیگر می توان
گفت: «در افغانستان ملت تشکیل نشده است.»

• ویژگی های مثبت جامعه مهاجر افغانستانی

یکی از ویژگی های مثبتی که جامعه مهاجر دارد - که در مجموع به همان ویژگی های
افغانستانی ها مرتبط است - بسیار سختکوش و مقاوم بودن آنهاست. شاید اینکه می گویند:
«افغانستان قبرستان امپراطوری هاست و ما اینجا انگلیس را شکست دادیم، شوروی را
شکست دادیم و امریکا را هم شکست دادیم و خلاصه هر کس وارد شده از ما شکست خورده»
یکی از دلایل مهمش شجاعت و سختکوشی افغانستانی هاست. آنها سختی ها و چالش های
زندگی در مهاجرت را برای خودشان تبدیل به فرصت کرده اند و محدودیت ها رشد آنها را
متوقف نکرده، به تنبلی کشیده نشده اند و کمتر درگیر افسردگی شده اند. آن هم در شرایط
و موقعیتی که کاملاً امکان وقوع این مشکلات وجود داشت. طبق آمارها بیکاری در جامعه
مهاجر ۳ درصد است که بسیار پایین است. حالا ممکن است کار ارزان بکنند و درآمد بالایی
نداشته باشند، ولی بیکار نمی نشینند. نکته دیگر این است که هرم جمعیتی جامعه مهاجر
بشدت جوان است و با جمعیتی جوان و اهل کار مواجهیم.

سختکوشی و استقامت مهاجرین بسیار جالب و دیدنی است و برای هر مشکلی راه حلی پیدا
می کنند، مثلاً وقتی در اینجا با محدودیت های تحصیلی دانش آموزان در مدارس مواجه
شدند، مدارس خودگردان را راه اندازی کردند، تا همین دو یا سه سال قبل، در مشهد ۲۰
مدرسه خودگردان وجود داشت. الان یک نمونه همین مدرسه صاحب الزمان (عج) در محله
گلشهر مشهد است، جایی کوچک و ساده که ۲۵۰ دانش آموز در سه شیفت و در همه پایه های
تحصیلی، با ۵۰ معلم داوطلب آنجا درس می خوانند. یعنی مهاجرین ظرفیت های خودشان
را به میدان آورده اند تا بچه ها بی سواد نمانند و این یکی از نمونه هایی است که نشان می دهد
در این محدودیت ها توانسته اند خودشان را باز یابی هویتی کنند و در عین سختی ها رشد
کنند. یا مثلاً در این موج مهاجرت جدید، حداقل یک میلیون مهاجر به ایران آمدند که عمدتاً



▲
دانش آموزان افغانستانی در
مدرسه ای در محله گلشهر
مشهد

با ساماندهی خود مهاجرین توانستند در اینجا ساکن شوند و در این زمینه ها، تاجران مهاجر، تشکلهای داخلی و خصوصاً هیأت های آنها نقش مهمی در این ساماندهی داشته است. حتی می توان گفت: «از ابتدای انقلاب یک سازه اجتماعی قوی که به مهاجرین فرصت بروز و ظهور داده، هیأت های مذهبی بوده است.» دلیل محوریت یافتن هیأت ها شاید این باشد که اولاً آنجا بزرگ فضاى مشترک شیعی استوار است و برمدار محبت اهل بیت (علیهم السلام) است و جامعه افغانستان نیز بشدت جامعه متدینی است؛ دوماً به دلیل محوریت پیدا کردن سازمان تبلیغات در مجوزدهی، البته با تأیید اداره اتباع- وجود و تقویت هیأت ها با سیاست های بالادستی آنها نیز سازگارتر است. به همین خاطر شاید بتوان گفت هیأت تنها سازه اجتماعی است که توانسته بیشترین «انسجام اجتماعی» را در جامعه مهاجرین ایجاد کند. البته این هیأت ها بطور سنتی و با نگرش های قومیتی، قبیله ای و منطقه ای شکل گرفته است که این از اقتضائات طبیعی رفتار مهاجرین بوده است و با وجود این کارکرد داشته است. در فضای نخبگانی نیز مهاجرین در زمینه ادبیات و شعر، توانستند در کشور و در همین مشهد جا بازکنند و با کمک حوزه هنری و مجموعه های دیگر، ده ها شاعر خوب رشد کردند و شناخته شدند و از ظرفیت شان استفاده شد.

شرایط فعلی چگونه است؟

در زمان فعلی که طالبان در افغانستان تسلط پیدا کرده، شرایط بسیار پیچیده تر شده؛ به خاطر اینکه از طرفی همه آن فشارها، محدودیت ها و مشکلاتی که در ایران دارند و اشاره کردیم همچنان هست و از طرفی دیگر یک بخش بزرگی از مهاجرین که حالا چه شیعه باشند چه غیرشیعه، نسبت به قدرت گرفتن طالبان در



مراسم فارغ التحصیلی
دانشجویان نخبه مهاجر
در تهران

افغانستان نگرانند و ناراضی اند و احتمالاً دیگر به فکر برگشتن به کشورشان نیستند. یک بخش بزرگی از تحصیلکرده‌های افغانستانی در داخل ایران، در دولت گذشته به افغانستان بازگشتند. چند میلیون نفر آمدند ایران و دوباره بازگشتند. پست‌هایی گرفتند و شروع کردند به فعالیت. فرصت‌هایی فراهم شد برای کنشگری، مطالعه، پژوهش، تحقیق، کار هنری، کار رسانه‌ای و چندین زمینه دیگر. خب اینها نیرو می‌خواست، بخش بزرگی از نیروهای خوب، همین تحصیلکرده‌های در ایران بودند. همین حالا نزدیک پنجاه درصد دانشجویان خارجی دانشگاه‌های ایران، افغانستانی‌ها هستند و خب احتمالاً الان دیگر موقعیت در حکومت افغانستان مثل سابق نیست. یعنی اگر تحصیلکرده‌ای هست که درس خوانده، بعضی از آنها دیگر کاملاً دودل شده‌اند، به او می‌گویی: «چرا دودلی؟» می‌گوید که: «دیگر نمی‌دانم، شاید بروم اروپا مثلاً دکتری بخوانم؛ نمی‌دانم، کشور خودم که نمی‌توانم برگردم!» یعنی کاملاً ناامید از برگشت هستند و این خودش قضیه را پیچیده‌تر هم کرده.

از طرفی فعالیت امریکایی‌ها روی بدنه نخبگان افغانستانی تأثیر جدی گذاشت و انتظار و گرایش فکری بخش بزرگی از بدنه مهاجرین داخل ایران متأسفانه گرایش‌هایی است که همسوی با تفکرات انقلابی نیست و علی‌رغم اینکه ما نیروی انسانی زیادی را تربیت کردیم با امکانات دولت جمهوری اسلامی، ولی بسیاری از اینها در یک جبهه فکری دیگری حضور دارند و لذا تعامل کردن و فعالیت کردن با آنها هم پیچیده شده است.

• چه باید کرد؟

توسعه همکاری‌های مردم-مردم

ما یک بخش بزرگی
از کاری که باید
بکنیم این است
که خود ایرانی‌ها
را بتوانیم توجیه
کنیم و از منافع و
خدماتی که حضور
مهاجرین در ایران
داشته با خبر کنیم.
متأسفانه ما با یک
بدبینی عمیق
مواجهیم

تقریباً جمع‌بندی قطعی خود من این است که حوزه مهاجرین از آنجاهایی است که باید «سیاست عملی» از حوزه قانونی و رسمی جلو بیفتد و یعنی بدنه مردمی باید الگوهایی را از همزیستی و تعامل با مهاجرین بتواند ارائه کنند تا حاکمیت که نگران است، ببیند که اتفاقاً در دل این همزیستی فرصت‌های زیادی وجود دارد و این به نظر من رویکرد رو به جلویی است که ما باید داشته باشیم. ما نمی‌تونیم منتظر اصلاح نگرش حاکمیت باشیم. اینجا از همان جاهایی است که باید جریان مردمی به خط بزند و کار خودش را بکند، البته زک می‌گویم: با احتیاط؛ شجاعانه ولی با تدبیر و حزم.

خب پس سیاست اصلی رو به جلو باید سیاست «مردم-مردم» باشد و اتفاقاً این با شرایط هم سازگارتر است. ما اگر می‌خواهیم کاری کنیم، باید برویم سراغ مردم، کف میدان و تشکل‌های فعال که بسیار هم زیاد هستند. ما باید برویم به سمت همکاری‌های مردمی.

• تربیت انقلابی و توانمندسازی

حالا جمیع ملاحظات که گفتیم با همه توصیفات و تحلیل‌هایی که کردم، باز به نظر من حوزه «تربیت و تربیت انقلابی» می‌شود اولویت، چون کمبودش جدی‌تر است. علی‌رغم اینکه بالاخره ما خیلی از میدان‌های عمومی را برای تحصیل و غیره فراهم کرده‌ایم، ولی آن تأثیرگذاری هویتی و انقلابی را به خصوص نتوانستیم داشته باشیم. لذا اگر کسی باز بخواهد بگوید حالا در گام بعدی چه زمینه‌ای اولویت من باشد؟ می‌گویم حوزه تربیت جزو اولویت‌هاست. «خدمت» هم که خب قطعاً جزو اولویت‌هاست و صادقانه با حفظ کرامت با نگاه به توانمند کردن خودشان، نه اینکه بخواهیم آنها را وابسته کنیم.

• فعالیت‌های فکری

در حوزه پژوهش هم کارهایی انجام شده ولی اندک است. ما یک خانم ایرانی که در کانادا یا امریکاست پیدا کردیم که چهار سال خودش در گلشهر زندگی کرده بود. پایان‌نامه کارشناسی ارشدش در کانادا «زیست مهاجران در ایران؛ نمونه موردی گلشهر» بود. پایان‌نامه‌اش هم محرمانه است. چهار سال در گلشهر برای خودش کار پژوهشی عمیق می‌کرده راجع به نوع زیست مهاجرین افغانستانی در ایران. می‌خواهم بگویم حتی یک پژوهش با این عمق پیدا نکردیم که ما خودمون انجام داده باشیم. دیدیم که اصلاً تعداد پژوهش‌ها و مطالعات حوزه مهاجرین، چه به لحاظ نظری و عمیق‌تر و چه به لحاظ عینی و توصیفی بسیار اندک‌اند. خود مهاجرین هم کارهایی دارند انجام می‌دهند که البته زیاد نیست.

• بازنمایی خدمات متقابل مهاجرین

بازنمایی خدمات متقابل مهاجرین و ایرانی‌ها از دیگر موارد مهم است. ما یک بخش بزرگی از کاری که باید بکنیم این است که خود ایرانی‌ها را بتوانیم توجیه کنیم و از منافع و خدماتی که حضور مهاجرین در ایران داشته با خبر کنیم. متأسفانه ما با یک بدبینی عمیق مواجهیم؛ ما هم جزو جامعه ایران هستیم. بیش از پنجاه درصد جامعه ایرانی طبق پژوهش‌های مختلف از حضور مهاجرین افغانستانی ناراضی است. در بعضی از محلات در کلانشهرها مثل تهران، ۷۰-۷۵ درصد مخالف‌اند. حالا من به تحلیل این کار ندارم. لذا چاره‌ای نداریم و باید ظرفیت‌ها، فرصت‌ها، ارتباطات و خدمات متقابل را نشان دهیم تا اساساً نگرش و گفت‌وگویمان جامعه ما نسبت به مسئله مهاجرین تغییر کند.

میثاق ملی ما ریشه در ایده آریایی پهلوی دارد!

گفتاری کوتاه از دکتر سجاد صفارهرندی





▲
تلاش پهلوی برای ارائه قرآنی
نژادپرستانه از ملی گرایی

در قوانین تابعیت ما، گویی میثاق ایرانیت ریشه در ایده خاصی از ایرانی بودن دارد؛ یعنی همان نگاه آریایی که در دوره پهلوی اول مطرح بوده و محوریتش خون است. در این وضعیت به نظر می آید اگر کسی بخواهد در این میثاق ایرانی مشارکت کند، راهی جلوی پایش نیست. بارزترین مصداق این ناکارآمدی، مواجهه با رزمندگان افغانستانی دفاع مقدس است، یعنی کسانی که برای تحقق این میثاق ایثار کرده اند اما باز هم در این میثاق مشارکت داده نشده اند.

در طرف مقابل، مفهوم امریکایی بودن نسبت به ایرانی بودن خیلی مفهوم پویاتر، قابل تحقق تر و در دسترس تری است. یعنی افراد با طی مراحل می توانند امریکایی شوند؛ کشورهای دیگر اروپایی و حتی ترکیه نیز این فرایندها و بسترها را دارند که شاید تابعیت ندهند ولی مثلاً با دادن اقامت و تعریف شرایط متنوع، برای مهاجران هویت و تشخص تعریف می کنند و برای نزدیکی بیشتر مهاجران با هویت ملی شان و مشارکت بیشتر آنها در پیشبرد آن، فکرو طراحی دارند. در مقابل، رفتار ما با مهاجرین و افرادی که می خواهند برای این میثاق ملی هزینه بدهند و مشارکت کنند، رفتار بدی است و عملاً نظامات و حکمرانی ما ناکارآمد است و نمی تواند از ظرفیت این افراد برای ساخت خودش استفاده کند. یکی از مسائل کمک کننده این است که ما مسأله را نه فقط در نسبت با مهاجرین افغانستانی که در نسبت با کل مهاجرین در ایران و با هدفگذاری تغییر سیاست های مهاجرت کشور ببینیم. استفاده از تجربه قوانین مهاجرتی کشورهای اروپایی - به علت کارکردی بودن روح این قوانین - برای حل این مسأله سودمند است. در این قوانین بعضاً حتی فراتر از ایده خون و خاک، مشارکت در حوزه های مختلف برای پیشبرد اهداف کشورها، سبب اخذ اقامت و تابعیت می شود.



مهاجرین، تهدید یا فرصت؟

بررسی قوانین مهاجرتی ایران در مصاحبه با آقای مصطفی جهانبخش
پژوهشگر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و از تدوین کنندگان طرح سازمان ملی اقامت



لزوم استفاده از ظرفیت مهاجرین

در عصر جدید نگاه به مهاجرت تغییر کرده است و رویکردهای جهانی به مهاجرت همانند گذشته تهدید محور نیست. اخیراً نرخ مهاجرت در جهان افزایش پیدا کرده است که از دلایل آن می توان به تسهیل در ارتباطات، حمایت های بین المللی از مهاجران و آسانتر شدن فرآیند مهاجرت ها اشاره کرد. لذا در دو دهه اخیر شاهد شکل گیری موجی از مهاجرت ها به ویژه از کشورهای بحران زده ای مثل افغانستان و سوریه به سمت اروپا هستیم. به بیان دقیق تری می توان گفت دنیا بالاخره وجود روند های مهاجرتی و همچنین ادامه دار بودن آنها را به عنوان واقعیتی گریزناپذیر پذیرفته است و حالا بروی این مسأله متمرکز شده است که هرچه بیشتر تهدیداتش را کاهش دهد و از فرصت هایش بهتر استفاده کند. ما از اوایل شکل گیری انقلاب اسلامی یعنی از سال ۱۳۵۹ با موج های مختلف مهاجرتی از افغانستان مواجه بودیم. ابتدای انقلاب به دلیل حمله شوروی به افغانستان، افرادی مجبور شدند زادگاه خودشان را ترک کنند و در مقیاس میلیونی وارد کشور شوند. در ابتدای انقلاب به دلیل منویاتی که رهبران انقلاب داشتند ما هم با آغوش باز از مهاجرین پذیرایی کردیم و آنها را در جای جای ایران حضور پیدا کردند. البته مهاجرت از کشور همسایه به ایران در سال های بعد نیز ادامه پیدا کرد و دلایلی همچون جنگ های داخلی، قدرت گرفتن طالبان و اخیراً هم روی کار آمدن مجدد طالبان سبب شکل گیری موج های مهاجرتی مختلفی به ایران شد. این هجوم مهاجرین به کشور قطعاً تبعات و پیامدهای مختلفی دارد که باید برای آنها تدبیر و برنامه ریزی داشت. یکی از موضوعات مهم در این زمینه، توجه به فرصت ها و ظرفیت های مهاجرین در جامعه ایران است. مهاجرین افغانستانی که بخش عمده ای از مهاجرین خارجی به ایران را تشکیل می دهند، از جنبه های مختلف خصوصاً زمینه های دینی و فرهنگی، با ما اشتراکات بسیاری دارند و به اصطلاح دنباله تمدنی ما هستند و در نتیجه حضورشان در کشور فرصت های مهمی برای ما به همراه دارد. آنها در این سال ها در ایران ماندگار شدند و نسل های دوم و سوم شان نیز در همین جا متولد شدند و توانستند در بخش هایی از اقتصاد ایران نقش فعالی ایفا کنند؛ به طور مثال می توان بخش کشاورزی، صنعت ساختمان و صنایع کوچک را ذکر کرد که این بخش ها بشدت به اتباع افغانستانی وابسته است. همه این موارد بر لزوم تغییر اساسی در قوانین مهاجرتی کشور دلالت دارند.

مدیریت اتباع خارجی با قانون مصوب ۱۳۱۰

اولین قانون مهاجرتی ما «قانون راجع به ورود و اقامت اتباع خارجی در ایران» است که مصوب ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۰ است. در آیین نامه اجرایی این قانون که در سال ۱۳۵۲ تصویب شده است، شهرانی مسئول اجرای آن شده است. همچنین در قانون نیروی انتظامی که مصوب ۱۳۶۹ است و با ادغام شهربانی، کمیته و ژاندارمری همراه بود، ورود و اقامت اتباع خارجی با هماهنگی وزارت امور خارجه و وزارت اطلاعات، به نیروی انتظامی واگذار شد. درباره محتوای این قانون باید در نظر داشت که این قانون متناسب با شرایط روز جامعه ایرانی و با توجه به میزان محدود اتباع خارجی که آن سال ها در کشور وجود داشتند تدوین شده است. اتباع خارجی در دو دهه گذشته در قالب کارت آمایش، کارت پناهندگی - حدوداً ۸۰۰ هزار مهاجر- و بعضی دیگر نیز با گذرنامه های خانواری و تحصیلی ساماندهی شده اند. اما یکی از مسائل مهاجرین همواره مدت محدود اقامت بوده است، به طوریکه به صورت سالانه نیازمند تمدید بوده است.

انجام بخشی به مدیریت مهاجرین در طرح جدید مجلس

به منظور اصلاح قوانین موجود در حوزه مدیریت اتباع خارجی، طرحی جدید در مجلس در دست بررسی است. این طرح بر چهار موضوع متمرکز است: اولاً ایجاد انسجام در مدیریت اتباع خارجی. دوماً ایجاد یک تغییر رویکردی و اتخاذ یک نگاه فرصت محور به مهاجرین، برخلاف رویکردهای سابق که عموماً تهدید محور بودند. سوماً طرح کردن بحث اقامت به جای تابعیت؛ در کشور ما شرایط اخذ اقامت پایدار نبوده است و به همین خاطر در این قانون دوره های اقامت ۳ ساله، ۷ ساله، ۱۰ ساله و اقامت ویژه با شرایط مختلف برای مهاجرین در نظر گرفته شده است. چهارمین مورد، تسهیل امورات زندگی اتباع مجاز است که با تعریف شرایطی، در صورتی که اتباع خارجی این شرایط را دارا باشند، کارت اقامت می گیرند و بر اساس دریافت کارت اقامت، از کشور خدمات دریافت می کنند. در نهایت می توان گفت این قانون در تلاش برای ایجاد تغییری عمده در زمینه مدیریت اتباع خارجی است که البته می تواند به یک ساماندهی آماری دقیق در این حوزه نیز منجر شود.



چرا سیاست‌های مهاجرتی اروپایی‌ها الگوی خوبی برای ما در سیاستگذاری در زمینه
مهاجرین نیست؟

نسخه‌های شکست خورده!

بررسی انتقادی سیاست‌های مهاجرتی کشورهای اروپایی در گفت‌وگو با دکتر فهمیم دانش،
پژوهشگر حقوق بین‌الملل و مدیرکل سابق امور بین‌الملل سازمان صدا و سیما



اهمیت بین‌المللی مسئله مهاجرت

بحث مهاجرت یکی از مسائل مهم دنیا در دهه اخیر بوده؛ لذا این مسأله یکی از اولویت‌های مهم سازمان ملل متحد در چند سال اخیر نیز به شمار می‌رود، کما اینکه به مسأله مهاجرت و پناهندگان در اعلامیه‌های نشست مجمع عمومی سال‌های اخیر سازمان ملل نیز به صورت جدی پرداخته شده است. همچنین سازمان جهانی مهاجرت نیز به طور خاص از سال ۲۰۱۶ به بازوی سازمان ملل متحد در زمینه مهاجرت تبدیل شده و مسأله آنچنان دارای اهمیت است که حتی انتخاب دبیرکل فعلی سازمان ملل (آقای گوترش) هم به خاطر سوابق خدمتی ایشان در زمینه مهاجرت بوده است. از طرف دیگر موج‌های مهاجرتی سنگینی در دهه اخیر و پس از شروع جنگ سوریه به سمت اتحادیه اروپا خصوصاً یونان و بلغارستان اتفاق افتاد که کشورهای اروپایی با تدوین مقررات دوبلین ۱ یک و دوبلین دو، مهاجرین و پناهجویان را در کشورهای عضو سازماندهی کردند؛ لذا می‌توان گفت صلح و امنیت بین‌المللی تا یک حد زیادی با این مسأله گره خورده است. همه اینها نشان می‌دهد که مهاجرت در دنیا یک مسأله و معضل مهمی شده که می‌توان به چشم یک فرصت قابل توجه یا تهدیدی بزرگ به آن نگاه کرد.

گذار از پناهندگی سیاسی به مهاجرت برای زندگی بهتر

در این زمینه ما در یک وضعیت استثنایی قرار داریم. ما یکی از معدود کشورهای دنیا هستیم که هم مهاجرپذیریم، هم مهاجرفرست و هم ترانزیت مهاجر داریم. طبق برآوردها بین ۴ تا ۸ میلیون تبعه جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور به عنوان مهاجر زندگی می‌کنند. همچنین آمارها حاکی از آن است که حدوداً به همین میزان مهاجر در کشور ما وجود دارد. در کنار اینها مسأله ترانزیت مهاجرو به قولی مهاجرت ثانویه نیز مطرح است که عده‌ای از این مهاجرین، به امید کسب زندگی بهتر از ایران می‌روند. البته قبلاً مهاجرت‌ها و پناهندگی‌ها دلایل عمدتاً سیاسی داشت، اما به مرور و در دهه اخیر شاهد مهاجرت‌هایی هستیم که به دلایل اقتصادی و به امید زندگی بهتر شکل می‌گیرد. البته اخیراً در قواعد بین‌المللی مشکلات زیست محیطی و بهداشتی مثل عدم دسترسی به آب سالم را نیز جزو موارد مورد پذیرش مهاجر در نظر می‌گیرند، درحالی‌که در دوره کلاسیک مهاجرت‌ها، دلایل درخواست پناهندگی عمدتاً عدم امکان زیست مسالمت‌آمیز در کشور محل زندگی به دلیل تفاوت‌های نژادی، مذهبی، سیاسی بوده است؛ لذا قواعد مهاجرتی بین‌المللی دارای پویایی است و در لحظه در حال تغییر و اصلاح است؛ پس اولاً به منظور اصلاح قوانین حوزه مهاجرت، باید به تجارب بین‌المللی توجه کرد تا آزموده‌های بقیه دنیا را دوباره تکرار نکنیم. اما نکته دوم و مهم‌تر این است که ما نیازمند در نظر گرفتن شرایط خاص کشور هستیم، یعنی باید قوانین و سیاست‌هایی اتخاذ شود که برپایه وضعیت کشور و همچنین منطبق بر راهبردهای قانون اساسی و نگرش امتی انقلاب اسلامی باشد. در جمهوری اسلامی دولت مکلف است تا از حقوق مستضعفین در اقصی نقاط گیتی حمایت کند و سیاست خارجی ما بایستی در نسبت با مسلمانان، دارای رویکردی ملاطفت‌آمیز باشد. لذا با توجه به رویکرد انقلاب اسلامی و همچنین نگرش تمدنی مقام معظم رهبری، تدوین قوانین و مقررات مهاجرتی کشور نیازمند در نظر گرفتن این مؤلفه‌های کلیدی است.

ترکیه از مهاجران
سوءاستفاده
می‌کند. مرزهای
خود را باز می‌کند
و چندین میلیون
پناهنده سوری
را در کشور خود
پناه می‌دهد و به
اتحادیه اروپا نشان
می‌دهد که در
صف اول مبارزه با
مهاجر غیرقانونی
به اروپاست، اما
در ادامه با تهدید
به بازگشایی
مرزهایش برای
حرکت این
پناهجویان به سمت
مرزهای اتحادیه
اروپا، به امتیازگیری
از آنها دست می‌زند



ترکیه، استفاده از مهاجران به عنوان ابزار سیاسی

در بررسی تجارب کشورهای مختلف، خصوصاً کشورهای درگیر با مسأله مهاجرت در اطراف ایران، می‌توان به ترکیه اشاره کرد. ترکیه در زمینه مهاجرفرستی و مهاجریزی و داشتن یک سیاست مهاجرتی جدی، کشوری قابل بررسی است؛ بدین جهت که ترکیه توانسته از موضوع مهاجرت در راستای منافع ملی خود استفاده‌هایی سیاسی کند. البته از دید ما این کار سوء استفاده است، یعنی ترکیه در موضوعات مختلف از مهاجران به عنوان ابزاری برای تهدید اتحادیه اروپا استفاده می‌کند. مثلاً مرزهای خود را به روی اتباع سوری باز می‌کند و چندین میلیون پناهنده سوری را در



ناآرامی‌های اخیر فرانسه
به علت اعتراض مهاجران
به قتل یک نوجوان مهاجر



اعتراضات مهاجران
به طرح جدید ضد مهاجرتی
دولت فرانسه ۲۰۲۳



کشور خود پناه می‌دهد و به اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که در صف اول مبارزه با مهاجر غیرقانونی به اروپاست، اما در ادامه با تهدید به بازگشایی مرزهایش برای حرکت این پناهجویها به سمت مرزهای اتحادیه اروپا، به امتیازگیری از آنها دست می‌زند. همین جمهوری ترکیه در یک بازه زمانی، مرزهایش را به روی تروریست‌های داعشی باز کرد و مأمنی شد برای پیوستن داوطلبانی از اقصی نقاط اروپا به داعش در سوریه. همچنین نقش آنها در پیوستن قومیت‌هایی مثل چچنی‌ها به داعش کلیدی است. پس ترکیه در نسبت با مهاجرین تدبیر سیاسی دارد و به مهاجران، به عنوان یک کارت بازی نگاه می‌کند، چه در جهت پیشبرد مسائل داخلی خود و چه در امور بین‌المللی.

جوامع مسلمان، تجلی شکست سیاست‌های ادغام اروپایی

ما عمدتاً فکر می‌کنیم کشورهای اروپایی در جامعه‌پذیری مهاجرین موفق بودند، اما واقعیت این است که جامعه مسلمانان بسیار پر قوت و به صورت یک جامعه کاملاً متمایز از جامعه اصلی آن کشور، دارد به حیات خودش ادامه می‌دهد. بعد از ۷۵ سال، هنوز افرادی که از جمهوری ترکیه به جمهوری فدرال آلمان مهاجرت کردند، در مؤلفه‌های مختلف زیست فردی و جمعی مثل لباس، پوشاک، خوراک، عروسی، عزاداری و حتی زیست اجتماعی‌شان مثل مدرسه رفتن، استفاده از امکانات عمومی و حضور در جامعه، کاملاً قابل تمایز با جامعه آلمانی هستند. در هلند، ترک‌ها و مهاجرین مراکشی در محله‌هایی خاص، کافه، رستوران و مدرسه‌هایی مخصوص به خود دارند و سعی کرده‌اند هویت خود را حفظ کنند و زیستی کاملاً مجزا از جامعه دارند. اینها نشان می‌دهد دولت‌های اروپایی در ادغام و هضم این خرده فرهنگ‌های مهاجر در جامعه شکست خورده‌اند.



در آلمان، هلند، فرانسه و بلژیک پول‌های بسیار زیادی خرج کردند برای اینکه مهاجرین خصوصاً نسل دوم و سوم آنها را -چون از نسل اول مهاجر که تقریباً همگی مایوس‌اند- به قول خودشان جامعه‌پذیر کنند، اما نتوانستند.

مثالی برای این شکست، تهدیدی است که راستگرایان افراطی در اتحادیه اروپا مطرح می‌کنند، آنها می‌گویند: در سال ۲۰۳۰ اکثریت مردم در پاریس مسلمانند و در برلین اذان صوت غالب خواهد بود. بعضی از صاحب‌نظران صرفاً از این زاویه به ماجرای مهاجران در اروپا نگاه می‌کنند که در آلمان و دیگر کشورهای مهاجرپذیر، از آنها به عنوان یک نیروی کار استفاده شده است تا به وسیله آنها بتوانند جمعیت منفی کشورشان را جبران کنند و مشکلات اقتصادی‌شان را حل کنند. اما اگر جامع‌تر به ماجرا نگاه کنیم، علاوه بر مقاومت مهاجرین در مقابل پروژه‌های ادغام و تلاش برای حفظ هویت، فشار اجتماعی سبب شد تا گروه‌هایی از جوانان مسلمان مهاجر-یعنی همان نسل سوم مهاجر که تحت جدی‌ترین پروژه‌های ادغام بودند- در مقابل این فرهنگ و نظم القایی اروپایی، دست به طغیان بزنند و برای مبارزه و جهاد به داعش بپیوندند؛ خب این نماد شکست این سیاست‌هاست.

یکی از دلایل مهمی که سبب ناکامی اروپاییان در سیاست‌های ادغام شد، تقابل روح مسیحی جوامع اروپایی با فرهنگ غالب مهاجران مسلمان بود. سیاست این کشورها در تلاش برای اعمال فرهنگ غربی بر مهاجرینی بود که عمدتاً حامل فرهنگی اسلامی از جوامعی سنتی بودند؛ لذا مؤلفه‌های مسیحی فرهنگ غربی -حالا چه کاتولیک چه پروتستان- با وجود لائیک و سکولار بودن، ظرف ۲ هزار سال گذشته سبب شکل‌گیری یک فرهنگ منسجم شد.

در آلمان، هلند، فرانسه و بلژیک پول‌های بسیار زیادی خرج کردند برای اینکه مهاجرین خصوصاً نسل دوم و سوم آنها را به قول خودشان جامعه‌پذیر کنند، اما نتوانستند. در سال ۲۰۳۰ اکثریت مردم در پاریس مسلمانند و در برلین اذان صوت غالب خواهد بود

حال در این هجوم فرهنگی، مسلمانی که به دین و فرهنگ خود پایبند بوده و نتوانسته خودش را با این فرهنگ تطبیق دهد، گوشه‌گیری می‌کند و منزوی می‌شود و این فشار در نهایت سبب انتحار و انتقام‌آواز جامعه خواهد شد.

اشتراکات فرهنگی ما با ملت افغانستان، عامل ادغام و اتصال دو ملت

در ایران اما به این خاطر که مهاجرت‌ها عمدتاً دلایل ایدئولوژیک و مذهبی داشته و از جوامع مسلمانی مثل عراق و افغانستان به کشور ما انجام شده است، با وجود اختلافات فرهنگی، اختلاف گفتمانی پررنگی را شاهد نیستیم. مسأله دیگر سابقه تمدنی ما و جذب ملل همسایه با ایجاد یک منطقه فرهنگی و تمدنی است. این قوت و غلبه فرهنگی را می‌توان در مواجهه با فرهنگ‌های معارض یافت. به طور خاص پس از ورود مقدونی‌ها به ایران، در زمان فتح ایران توسط اعراب و بعد از حمله مغول‌ها، همه این فرهنگ‌ها و اقوام معارض در هاضمه فرهنگی ما هضم و ایرانی می‌شوند و فراتر از آن، آنها تبدیل به حاملان فرهنگ ایرانی می‌شوند و در گسترش این فرهنگ و تمدن نقش ایفا می‌کنند.

مغول‌ها فرهنگ ایرانی را در گستره متصرفات خود از آلتای تا دانوب گسترش می‌دهند، اعراب مسلمان این فرهنگ را از سِند تا آندولس می‌گسترانند و عثمانی‌ها نیز به صورت رسمی مروجین فرهنگ مذهبی، ادبیات، خط، کاشی‌کاری و در یک کلام مروج «ارکان تمدنی ایران» تا دروازه‌های وین می‌شوند. فرهنگ ما به خاطر غلبه و عقبه قوی خود در این قرن‌ها توانسته مهاجری با کمترین اشتراک فرهنگی را در خودش هضم کند و آنها را تبدیل به مروجین فرهنگ خودش کند. وقتی مقتدرترین سلطان عثمانی، سلطان محمد فاتح در جریان فتح ایاصوفیه سجده شکر می‌گذارد و با وجود اینکه ۶ زبان بلد بوده، به فارسی شعر می‌گوید، اینها همه نشان از استواری بنیان‌های تمدنی ایران است. پس در مقایسه با تجربه شکست‌خورده کشورهای اروپایی، اتفاقاً می‌توان تجربه تمدنی کشورمان را به عنوان الگویی موفق از مهاجری‌پذیری و ادغام و جامعه‌پذیری مهاجرین دانست.

در پایان باید به این مسأله توجه داشت که این مؤلفه‌های تمدنی، مذهبی و خصوصاً وجود مضجع شریف حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در ایران، سبب شده تا هم مسافران و هم مهاجران در کشور ما احساس غربت نداشته باشند؛ اما مهاجران مسلمان ساکن کشورهای اروپایی در آن کشورها با مشکلات جدی در زیست روزمره مواجه می‌شوند. آن‌ها حتی در تهیه غذای حلال مشکل دارند و به دلیل اختلافات فرهنگی و زبانی بسیار، در تعامل با جامعه میزبان این حس را دارند که مردم آنجا به دید افرادی بیگانه به آنها نگاه می‌کنند. در مقابل، یک مهاجر مسلمان افغانستانی در ایران، با وجود مؤلفه‌های مشترک تمدنی چند هزار ساله ما با ملت افغانستان، کمتر در ایران احساس غربت می‌کند.

پس‌نوشت:

1-Dublin Regulation

همسایه شرقی

۱۱۱ شماره چهارم • تیر و مرداد ۱۴۰۲

مصائب میهمان

تأملی بر مسائل مهاجران افغانستانی
به بهانه انتشار تقریظ رهبری بر کتاب خاتون و قوماندان

دکتر حمید درویشی شاهکلایی

پژوهشگر حوزه ارتباطات



خاتون که همان بانوی خانه است، اما قوماندان در قند فارسی یعنی فرمانده. عنوان کتابی که این روزها بر سر زبان‌هاست، کاملاً گویاست که یک قصه زن و شوهری می‌خوانید با محوریت خاتون. البته بهتر بود اسمش را قوماندان و خاتون می‌گذاشتند چرا که متغیر مستقل در این رابطه، قوماندان است که در یک بازه ۱۳ سال وارد زندگی خاتون شد و همه زندگی خاتون را تحت تأثیر قرار داد. بگذریم. چاپ اول کتاب ۱۳۹۹ بود. آن زمان که این کتاب را خواندم، هنوز امارت دوم طالبان در افغانستان شکل نگرفته بود و افغانستان چندان موضوع مورد توجهی برای عموم جامعه نبود. اما حالا افغانستان دوباره در گانون توجهات است؛ از سرنوشت مبهم حقایقه هیرمند تا انتشار تقریظ ولی معظم فقیه بر همین کتاب. افغانستانی که بیشترین اشتراک فرهنگی را با ما دارد ولی آن رانمی‌شناسیم. کمی از کتاب جانستان کابلستان خوانده‌ایم و کمی هم از کتاب فاطمیان گروه فرهنگی شهید هادی. کسانی که بیشتر اهل شعر باشند، محمد کاظم کاظمی را هم می‌شناسند و اهالی سینما هم شاید چند مترمکعب عشق یا چیزهای دیگر را دیده باشند.

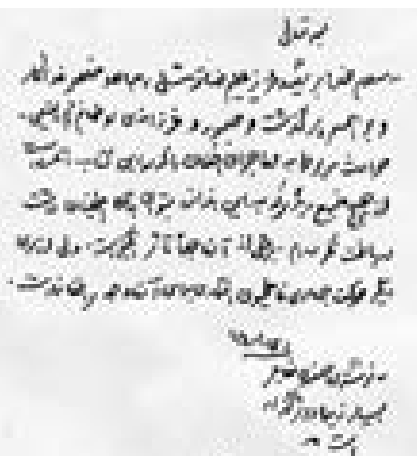
موضوع کتاب خاتون و قوماندان روایت زندگی جهادی، فداکارانه و مخلصانه علیرضا توسلی (قوماندان) است که از زاویه نگاه همسرش روایت می‌شود. چندان هم وارد بحث و تحلیل مسائل افغانستان نمی‌شود اما به همان شیوه غیرمستقیم و غیرقصدمند، اطلاعات و توجهات خوبی از «همسایه» به ما می‌دهد. بویژه از مشکلات مهاجران افغانستانی. مهاجرانی که با وجود آنها رابطه همسایگی ما به تعبیر رهبر انقلاب باید به «همخانگی»^۱ تبدیل می‌شد، اما گویا نظام اداری جمهوری اسلامی ایران در همه این سال‌ها ترجیح داده است مهاجران افغانستانی چون «میهمان» باشند «در خانه برادر»^۲. همه مشکلات از این جاشروع می‌شود که آن آرمان‌های بلند و فرامیزی خمینی کبیر در پیچ و خم‌های اداری و انتظامی ساختار مدرن به دست فراموشی سپرده و سبب شد مهاجران در دریایی از مشکلات غرق شوند، مشکلاتی از قبیل تمدید کارت آمایش، کارت حمایت تحصیلی، کارت کار و... و فشار بر پناهندگان افغانستانی از طریق فراخوان‌های مکرر برای انواع اجازه‌های موقت، دشوار کردن دسترسی

به خدمات پایه شهروندی از جمله کارت بانکی و مجموعه گسترده‌ای از محدودیت‌های قانونی متأسفانه واقعیت دارد و این انگاره را در اذهان تقویت می‌کند که ایرانیان در برابر مهاجران افغانستانی رفتار نژادپرستانه دارند. معاذالله. اما این ساختارها و مقررات به طرز عجیبی بدبینانه و سختگیرانه هستند.

دشواری‌های تمدید اجازه اقامت در کنار رفتارهای خشن و مغایر کرامت انسانی در اخراج انبوه افغانستانی‌ها و در مرز آنها تصویر وحشتناکی از «افغانی‌بگیری» ساخته است که کارنامه درخشان ایران را در میزبانی از پناهندگان لکه دار می‌کند و گوشه‌هایی از آن در کتاب مورد توجه قرار گرفته است. البته جادارد به اقدام مثبتی همچون اجازه تحصیل به کودکان افغانستانی در مدارس دولتی نیز اشاره کنیم. اما در کل هنوز افغانستانی به مثابه «دیگری» است؛ حتی اگر در ایران به دنیا آمده باشد، تحصیلات و شغل مناسب داشته باشد، ازدواج کرده باشد، فرزنددار شده باشد و همه مقررات تبعیض آمیز را هم رعایت کرده باشد، همچنان او یک بیگانه پنداشته می‌شود تا با سخت شدن شرایط زندگی او در ایران، مجبور شود به کشورش برگردد.

سؤال اینجاست امروزه که ایران نیاز به افزایش جمعیت دارد، چرا از ظرفیت عظیم فرهنگ و تاریخ تمدن ایرانی در هضم و ادغام اجتماعی این مهاجران هم فرهنگ استفاده نکنیم؟

تقریظ رهبر معظم انقلاب اسلامی بر کتاب خاتون و قوماندان



پینوشت:
۱- تعبیر رهبر انقلاب اسلامی در ۴ اردیبهشت ۱۳۷۴
۲- عنوان کتاب و رساله دکتری آرش نصر اصفهانی

همسایه شرقی

۱۱۳ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

یک نشست امیدوارکننده برای مهاجرین افغانستانی

محمد حسین محمدی

پژوهشگر حوزه مهاجرین



بزرگ‌ترین مزیت
قانون سازمان ملی
مهاجرت این است
که برای مدیریت
مهاجران در ایران
یک متولی تعیین
می‌کند. در شرایط
فعلی بیش از
بیست دستگاه به
نوعی در مدیریت
مهاجرین دخیل-
اند و این مسأله
موازی‌کاری‌های
مختلفی را ایجاد
کرده است

آبان ماه امسال بود که زمزمه‌های ایجاد یک سازمان نوپا با مأموریت پیگیری مسأله مهاجرت مطرح شد. سازمانی که پس از تصویب کلیات طرح تأسیس آن در مجلس شورای اسلامی و انتشار مفاد طرح، نقدها و نظرات متعددی را به خود جلب کرد که تا همین امروز هم ادامه دارد. شاید در تعریف این سازمان مدیریت و ساماندهی کلیه اتباع و مهاجران موجود در کشور ذکر شده باشد، اما پرواضح است که با توجه به حجم قابل توجه مهاجرین افغانستانی در ایران، می‌توان گفت آنها مهم‌ترین مخاطب این نهاد تازه تأسیس خواهند بود. حتی می‌توان اینگونه بیان کرد که گویی این طرح بر مبنای وضعیت مهاجرین افغانستانی در کشور و با هدف یکپارچه‌سازی نهادهای تصمیم‌گیر در این حوزه و تعیین تکلیف مسائل مرتبط با مهاجرین افغانستانی تدوین شده است. لذا در این دوره زمانی مهم که عزم تغییر و اصلاح سیاست‌ها احساس می‌شود و به اصطلاح پنجره سیاستی در این حوزه باز است، همفکری و هم‌اندیشی در این زمینه بشدت راهگشا خواهد بود. در روزهای پس از تصویب کلیات این طرح شاهد برگزاری نشست بودیم که ابتکار عمل برگزارکنندگان نشست ما را بر آن داشت تا در این گزارش مشروحتی از این جلسه را برای شما روایت کنیم. برگزارکنندگان جلسه از ابتدا اعلام کرده بودند این نشست با حضور تشکلهای تخصصی، فعالان و متخصصان مسائل مهاجرین افغانستانی با عنوان «مجمع فعالان حوزه مهاجرین» برگزار می‌شود. هدف از شکل‌گیری این نشست نیز جمع‌آوری نظرات فعالان در خصوص طرح مجلس در حوزه اتباع غیرایرانی و همچنین به منظور هم‌افزایی در راستای اصلاح این قانون پیش از تصویب نهایی اعلام شد. تشکلهای مختلفی از جمله اندیشکده شفق، جمعیت افغانستانی‌های مقیم ایران، مجموعه دیاران، مؤسسه شناخت و تشکلهای دانشجویی از جمله مجمع دانشجویی انصار و هسته بین‌الملل سازمان بسیج دانشجویی و همچنین فعالان ایرانی و افغانستانی متعددی در محل مجموعه خانه اندیشه‌ورزان حاضر شده بودند. در ابتدای جلسه کتابچه‌ای از اصلاحات پیشنهادی برگزارکنندگان جلسه نسبت به طرح مذکور توزیع شد که حاصل مجموعه‌ای از جلسات و همفکری تعدادی از فعالان این حوزه بود. جلسه با حضور مدعوین و البته دعوت از دکتر مصطفی جهانبخش از تدوین‌کنندگان طرح، به خاطر استماع نقدها و نقطه نظرات حاضرین آغاز شد. از همان آغاز، ظرفیت سالن برگزاری جلسه تقریباً تکمیل شده بود. مجری برنامه روند برگزاری جلسه را اعلام کرد تا در ابتدا مدعوین جلسه به ترتیب به بیان نکات خود بپردازند سپس تعدادی از حضار که از دانشجویان و فعالان مختلف ایرانی و افغانستانی بودند نکات خود را بیان کنند و در انتهای جلسه نیز آقای جهانبخش مطالب خودشان را در پاسخ به مباحث مطرح شده در جلسه بیان کنند. در ادامه مشروح نکات مدعوین در این نشست را می‌خوانید:

روح سیاست‌های قبله در طرح جدید هم جریان دارد

پیمان حقیقت‌طلب (مدیر پژوهش انجمن دیاران): بزرگ‌ترین مزیت قانون سازمان ملی مهاجرت این است که برای مدیریت مهاجران در ایران یک متولی تعیین می‌کند. در شرایط فعلی بیش از بیست دستگاه به نوعی در مدیریت مهاجرین دخیل‌اند و این مسأله موازی‌کاری‌های مختلفی را ایجاد کرده است که از آسیب‌های بزرگ آن می‌توان به تعدد مراکز اقامتی مهاجران در ایران اشاره کرد، بدین معنا که هر دستگاهی برای خودش یک مدرک اقامتی صادر کرده است و هیچ کدام از این مدارک اقامتی آن‌طور که باید و شاید کارکرد ندارد. لذا می‌توان گفت این قانون سعی در یکپارچه‌سازی امور

چند دهه است یک نگاه خیلی امنیتی و منفی را نسبت به مهاجرین شاهد هستیم که همواره آنها به شکل تهدید نگریسته شده‌اند به فرصت‌های آنها برای جامعه ایران پرداخته نشده است و متأسفانه در این قانون هم روح سیاست‌های قبلی جاری و ساری است

دارد. یکی دیگر از آسیب‌های عدم یکپارچگی، فقدان وجود داده‌های آماری دقیقی از مهاجرین است، آن‌هم در شرایطی که ما با یک جمعیت چند میلیونی از مهاجران با بیش از چند دهه سابقه سکونت در ایران مواجه هستیم. این مسأله یک آسیب بزرگ ایجاد کرده که هم به مهاجران و زیست آنها در ایران ضربه زده و هم باعث نگرش‌های خیلی منفی نسبت به مهاجرین شده است. لذا این یکپارچه‌سازی یکی از مزیت‌های مهم این قانون است. نکته دیگر اینکه چند دهه است یک نگاه خیلی امنیتی و منفی را نسبت به مهاجرین شاهد هستیم که همواره آنها به شکل تهدید نگریسته شده‌اند و آنقدری که باید و شاید به فرصت‌های آنها و ارزش‌های وجودی‌شان برای جامعه ایران پرداخته نشده است و متأسفانه وقتی در متن این قانون هم عمیق می‌شویم، روح سیاست‌های قبلی جاری و ساری است که این مسأله به نظر من یکی از نکات منفی قانون است. برای مثال در این قانون بیش از ۳۰ بار کلمه اخراج تکرار شده، ولی کلمه جذب سه بار تکرار شده است، یا کلمه امنیتی سی و پنج بار تکرار شده، ولی کلمه فرهنگی فقط ۹ بار تکرار شده است که این نمودی از بازتولید ادبیات سیاست‌های گذشته در مورد مهاجران است. این بزرگ‌ترین پاشنه آشیل این قانون است که باید تعدیل شود. قانون باید سازگاری ایجاد کند که متناسب با شرایط روز جامعه و مهاجران در کشور باشد و به تناسب باید آن سیاست‌ها را تعیین کند که یک جایی سیاست‌پذیری و نگاه مثبت حاکم شود و یک جایی اگر نیاز است به این حجم از اخراج تأکید شود. البته دکتر جهانبخش که به عنوان دبیر، قانون را اصلاح می‌کند، شنونده نظرات مسئولان در ارگان‌های مختلف است و سعی می‌کند بهترین نظر را در قانون بیاورد ولی در نهایت تصمیم‌گیری با همان مسئولین کمیسیون است و ایشان و بقیه کارشناسان ارگان‌های مختلف حق رأی ندارند، اما در تدوین پیشنهاد می‌توانند دخالت داشته باشند. یک نکته دیگر که لازم است در مورد ایشان ذکر کنم این است که من خودم در جلسه‌ای که با ایشان داشتم مشاهده کردم واقعاً دلسوزانه و از دید یک مهاجر به قضیه نگاه می‌کند و باید این مسأله را درک کنیم که قانون‌نویسی بسیار سخت است.

اقامت مدت دار،

مخصوص افراد خاص!

سید داوود سجادی: درباره طرحی که پیش‌نویس آن آماده شده است می‌توان گفت ان شاء الله یک اقدام خوب و راهبردی برای مهاجرین خواهد بود؛ البته فعلاً نمی‌شود نقد جدی و دقیق به این کار مطرح کرد، به دلیل اینکه طرح فعلی پیش‌نویس است و ممکن است در ادامه مطالبی به این طرح اضافه شود، اما از نگاه بنده یک مسأله این است که گویا در این طرح تکلیف بعضی اصطلاحات و تعاریفی که در ابتدا آمده در ادامه مشخص نشده است. مثلاً از اصطلاحات مختلفی مثل پناهنده، آواره و مهاجر غیرقانونی استفاده شده است، در حالی که بعضی از این اصطلاحات مثل پناهنده در ادامه فقط یک بار در متن آمده، یا پناهنده در ادامه چهار بار آمده و آواره اصلاً تکرار نشده است. همچنین در بحث مربوط به اقامت (که خود اقامت‌ها تفکیک شده و اقامت مدت دار و موقت مطرح شده است)، دوباره از واژه اتباع خارجی استفاده شده است و هیچ اشاره‌ای به پناهنده یا پناهنده نمی‌شود و به نظر می‌آید حداقل تکلیف و وضعیت پناهنده در این طرح مشخص نیست.

مسأله دیگری که البته برداشت بنده از متن است، این است که در این طرح بحث اقامت مدت دار صرفاً به یکسری افراد یا گروه‌های خاص تعلق می‌گیرد، یعنی برای اقامت موقت



روح این قانون،
گویای آن است
که افرادی که این
سال‌ها به صورت
قانونی در ایران
زندگی کرده‌اند
نهایتاً می‌توانند
اقامت موقت
کسب کنند و آن
اقامت مدت‌دار به
آنها تعلق نخواهد
گرفت

انواع متنوعی تعریف شده است، مثل اقامت موقت از طریق تحصیل، اشتغال و دیگر روش‌ها که می‌تواند سیل کثیری از اتباع افغانستانی را پوشش دهد که از سال‌های خیلی دور جزو مهاجرین ساکن در جمهوری اسلامی هستند و با میزبانی ما مواجهه شدند و هر کدام بعضاً بیست سال یا سی سال است که در این کشور ساکن‌اند یا حتی در ایران متولد شده‌اند، اما روح این قانون، گویای آن است که افرادی که این سال‌ها به صورت قانونی در ایران زندگی کرده‌اند نهایتاً می‌توانند اقامت موقت کسب کنند و آن اقامت مدت‌دار به آنها تعلق نخواهد گرفت. البته در این طرح اتفاقات خوبی هم افتاده است، مثلاً بحث اردوگاه‌های مراقبتی و میهمان‌شهرها را در این طرح مشاهده می‌کنیم که امیدوارم می‌کند در آینده ان شاء الله اتفاقات خوبی برای جامعه مهاجرین رخ ده، اما این موضوع باید در این طرح شفاف شود که افرادی که طی این سال‌ها به صورت قانونی در ایران زندگی کرده‌اند مشمول کدام بخش از اقامت می‌شوند و آیا اقامت موقت یا اقامت مدت‌دار شامل آنها می‌شود؟

جای خالی صد هزار ورزشکار مهاجر در طرح سازمان مهاجرت

سید مهدی حسین‌زاده: بنده نماینده کاراته مهاجرین ایران هستم که چندین دوره قهرمان آسیا، مسابقات بین‌المللی و لیگ برتر کاراته در ایران بوده‌ام و همچنین مربی و داور ممتاز کاراته ایران و عضو هیأت رئیسه شورای

عالی ورزش مهاجران ایران هستم. در خصوص ورزش و این طرح پیش‌نویس باید عرض کنم در ایران بیش از صد هزار ورزشکار مهاجر در رشته‌های مختلف فعالیت دارند و ما بارها شاهد افتخارآفرینی مهاجرین در میادین آسیایی و جهانی بوده‌ایم، اما در خصوص ورزشکاران فقط اقامت موقت در این طرح ذکر شده است. یعنی برخلاف کشورهای مختلف که در آن کشورها اگر شخصی یک مقام کشوری یا بین‌المللی برای آن کشور کسب کند برای آن شخص اقامت مدت‌دار در نظر گرفته می‌شود، در این طرح فقط اقامت موقت مطرح شده و هیچ اقامت ویژه و حتی امکان دریافت بیمه برای ورزشکاران ذکر نشده است.

مسئله دیگر حضور شخص وزیر ورزش و جوانان یا معاون وزیر به عنوان نماینده‌ای از طرف وزارت ورزش و جوانان در شورای عالی مهاجرت است. وزارت ورزش و جوانان باید یکی از ارکان اصلی شورای عالی مهاجرت باشد. همچنین پیشنهاد می‌شود نماینده‌ای از

مادر وضعیت
کاهش جمعیت
فعال کشور هستیم
و هم اکنون بیش
از پنج میلیون نفر
مهاجر داریم و اگر
دنبال سیاست
جذب به منظور
افزایش جمعیت
فعال کشور
نباشیم، در آینده
خسارت بزرگی
خواهیم دید

ورزشکاران مهاجر نیز در شورا حضور داشته باشد. در حوزه ورزش مهاجرین، باید یک تیم پناهندگان تشکیل شود که بتوانند از ایران به مسابقات جهانی و المپیک اعزام شوند، اما متأسفانه طی چهار دهه اخیر نتوانسته ایم ورزشکارانمان را به میادین بین المللی و المپیک اعزام کنیم، اما کشورهای مختلف این کار را کرده اند، مثلاً در همین المپیک اخیر سه یا چهار نماینده در المپیک حضور داشته اند ولی متأسفانه این مسائل در طرح ذکر نشده است. ما نخبگان مهاجر زیاد داریم و کسانی بوده اند که طی چهار دهه حضور فعال در میادین ورزشی داخلی یا بین المللی، نه شغلی داشته اند و نه بیمه ای برایشان در نظر گرفته شده است. از دکتر جهانبخش خواهش می کنم کاری انجام دهند که ورزشکاران مهاجر در ایران مثل ورزشکاران مهاجر سایر کشورها احساس امنیت کنند.

برنامه ریزی برای سرنوشت آینده ایران

محمد رضا زهرایی: این طرح ظرفیت های بسیار خوبی دارد، به این خاطر که بعد از چهل سال این امکان پیش آمده تا یک تمرکزی روی بحث مهاجرین صورت بگیرد و سیاست ها همگرا شوند که این نقطه آغاز بسیار خوبی است. در این سال ها همواره سیاست های اتخاذ شده در مورد مهاجرین پراکنده بوده و رویکرد ها نیز کوتاه مدت بوده که این مسأله، هم برای مهاجرین و هم خود جمهوری اسلامی آسیب داشته است، اما می توان گفت جمهوری اسلامی در این طرح، هم سرنوشت آینده مهاجرین را طراحی می کند و هم سرنوشت آینده خود را از حیث جایگاهش در نظام جهانی رقم می زند. به همین خاطر ضرورت دارد در همین فرصت کم که جزئیات این طرح در کمیسیون های مجلس شورای اسلامی در حال بررسی است، بتوانیم از فرصت ها استفاده کنیم و نگاه نمایندگان محترم و دستگاه ها را تغییر دهیم و اصلاح کنیم. موضوعات زیاد است ولی یک بحث مهم، تأکید بر سیاست بازگشت و مطرح کردن اقامت های کوتاه مدت سه ساله، پنج ساله و ۱۰ ساله و عدم ورود به بحث تابعیت در این قانون است. این مسأله سبب پررنگ شدن سیاست بازگشت در این طرح می شود. رویکرد بازگشت باعث می شود باز مادر همان چرخه ی قرار بگیریم که مهاجرین را کوتاه مدت ببینیم و آنها را جزو جامعه ایران نپذیریم. متأسفانه ما به هم ریختگی های فراوانی در مورد قوانین مهاجرتی داریم و قوانین موجود هم به درستی اجرا نشده و این مسأله اختلال هایی را به وجود آورده که باعث چرخش مجدد به سمت رویکرد بازگشت شده است. در صورتی که جامعه ما دچار تحدید جمعیتی است و اینکه می گوییم آینده جمهوری اسلامی به این قانون گره خورده است، به همین دلیل است. ما در وضعیت تهدید جمعیت به علت کاهش جمعیت فعال کشور هستیم و هم اکنون بیش از پنج میلیون نفر مهاجر داریم و اگر دنبال سیاست جذب به منظور افزایش جمعیت فعال کشور نباشیم، در آینده خسارت بزرگی خواهیم دید.

راهکار مواجهه با قانون تابعیت فرزندان مادر ایرانی، نحوه ی ارفاق ايرادات؟

محمد رسول رستمی: یکی از مسائل اصلی این است که متن این طرح می تواند طور دیگری باشد. وقتی روح متن با نگاه امت واحد، با نگاه اسلامی و انسانی ما و نگاه حضرت آقا در تضاد است، حالا اگر یک بند آن هم تغییر کند، اهمیتی ندارد. نقد اصلی ما روی کلیات قانون است. البته نباید از اتفاقات مثبتی که در این قانون وجود دارد چشمپوشی کنیم. شاید مهم ترین اتفاقی که در قانون رخ داده، این است

یکی از
غیرانسانی ترین
ماده های این
قانون، ماده ۲۲
است، یعنی وجود
عبارت «تعقیب
قضایی» به صرف
اینکه به یک مهاجر
اتهامی زده شود.
یعنی به محض
اینکه به کسی
اتهامی زده شود،
دیگر به آن مهاجر
اقامت سه ساله
داده نخواهد شد

که بالاخره یک سازمانی در حال تشکیل شدن است و بالاخره جمعیت حداقل پنج میلیونی مهاجرین بهتر و بیشتر دیده می شوند؛ این نکته مثبتی است که در قانون وجود دارد. اما در این قانون نقاط ضعف جدی وجود دارد؛ البته من حقوقی نیستم و دوستان حقوقی اشکالات مهمی را مطرح می کنند، از جمله اینکه اساساً متن قانون نزدیک به متن های حقوقی نیست؛ ولی من وارد مباحث حقوقی نمی شوم و موارد اولویت دار دیگر را مطرح می کنم. یکی از غیرانسانی ترین ماده های این قانون، ماده ۲۲ است، یعنی وجود عبارت «تعقیب قضایی» به صرف اینکه به یک مهاجر اتهامی زده شود. یعنی این مهم نیست که این اتهام وارد است یا خیر، و قاضی رأی به عدم تعقیب می دهد یا نه، به محض اینکه به کسی اتهامی زده شود، دیگر به آن مهاجر اقامت سه ساله داده نخواهد شد. این مسأله جای نگرانی دارد و به طور جدی باید پای حذف این مورد از قانون ایستاد.

ماده بعدی ماده ۴۱ است، که ما آن را با اصطلاح «قانون مادر ایرانی» می شناسیم. ما از سال ۱۳۱۰ با بحث مادران ایرانی در چالش هستیم، تا اینکه در سال ۱۳۸۵ یک سری چالش های دیگری مطرح شد و اصلاح قانون را به تعویق انداخت و این روند ادامه یافت تا سال ۱۳۹۸ که قانون جدید به تصویب مجلس رسید. به دوستان عرض کردم که از سال گذشته یک هجمه ای وارد شده است که این قانون باید حذف شود و برای دوستان خیلی زشت بود که قانونی که سال ۱۳۹۸ تصویب شده است حذف شود، آنهم در شرایطی که حدوداً یکسال طول کشیده تا قانون عملیاتی و اجرایی شود، این موضوع را نمی توانستند به وضوح بگویند و در این قانون، با تغییر یک کلمه تابعیت به اقامت این را اضافه کردند. در حالی که در این مدت ۱۰۵ هزار نفر در سامانه ثبت نام کردند و صرفاً برای ۱۴ هزار نفر شناسنامه صادر شده است. من اگر جای مجلس بودم، به جای لغو این قانون، به علت تعلل فاحش در اجرا و پیشرفت صرفاً ۱۲ درصدی قانون، دولت را توبیخ می کردم و البته ایرادات اجرای آن را نیز می سنجیدم. ما در این فرایند ۱۰۵ هزار فرزند دو تابعیتی با پدر غیر ایرانی شناسایی کرده ایم که غالباً هم در سیستان و بلوچستان ساکن اند. اگر ما می خواهیم مسأله فقر را مطرح کنیم، و اگر به دنبال رفع فقر در سیستان و بلوچستان با روش های مختلف فقرزدایی هستیم، باید بدانیم که فقرزدایی و رفع فقر مطلق، با ساختن سرویس بهداشتی حل نمی شود. آن ۵۵ هزار نفری که شناسنامه دریافت نکرده اند اساساً شناسایی نشده اند، لذا در حوزه های مختلف چالش دارند، از قبیل آموزش، بیمه درمانی و... و این یعنی شناسنامه فقط یک تکه کاغذ نیست، و مسأله مادران ایرانی یکی از مهمترین مسائلی است که دوستان باید تلاش کنند در آن تغییر ایجاد کنند. وقتی که ما دستور از رهبری داریم برای آموزش اتباع غیرقانونی، دیگر چه کسی بالاتر از رهبری باید بگوید که این کار انجام شود. البته آقای جهانبخش و دوستان نگاه مثبت دارند و فرمودند تلاش هایی صورت گرفته است و این مسأله برای ما مهم است.

نگاه ظرفیت محور به مهاجرین، حلقه مفقوده سیاست ها

سید حبیب الله حسینی: بنده دانشجوی مقطع دکتری حقوق بین الملل از دانشگاه قم هستم و افتخار داشته ام با دوستان در نگارش کتابچه اصلاحات پیشنهادی طرح همکاری داشته باشم. راجع به نقطه قوتی که برخی دوستان مطرح کردند، قسمت بزرگتر مسأله این است که در بخش بین الملل ما می بینیم، یعنی ترویج فرهنگ جهان وطنی در مقابل هجمه های رسانه ای و جنگ ترکیبی طراحی شده علیه

اگر کسی که با مفاهیم انقلاب اسلامی و آموزه الهی امام آشنایی داشته باشد این متن را بخواند، احساس می‌کند در یک کشور سکولار تدوین شده است، نه یک کشور اسلامی با معارف بلند و با افق بلند تمدن اسلامی

ملت‌ها و دولت‌هاست. اگر به این مسأله توجه شود، خیلی از مشکلات و مسائل برای ما شفاف می‌شود. بدین معنا که بزرگترین نقطه قوت این طرح در صورت اصلاح، این است که نشان می‌دهد نظام مقدس جمهوری اسلامی ایرانی به بلوغ سیاسی خودش رسیده است؛ در واقع یک مجموعه وقتی به بلوغ فکری و عقلی می‌رسد که بتواند در سیاستگذاری پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های خودش را در عرصه جهانی و بین‌المللی تشخیص بدهد، لذا این از معیارهایی است که قانونگذار محترم باید روی آن دقت کافی را داشته باشد. درباره نقاط ضعف طرح نیز این‌گونه عرض کنم که به طور خلاصه بر انتخاب عنوان سازمان انتقاداتی وارد است، بر ساختار سلسله مراتب سیاسی سازمان که قرار است زیر نظر وزارت کشور باشد، انتقاداتی وارد است. اما یکی از معایب کلان و گسترده طرح، همان‌طور که آقای دکتر زهرایی نیز اشاره کردند، بحث سیاست بازگشت است. با آن پیش‌زمینه‌ای که در مورد جنگ‌های ترکیبی و نگاه جهان‌وطنی مطرح شد، نتیجه می‌گیریم که در اینجا تصمیم‌گیرندگان باید به نوعی با مسأله مواجه شوند که در نهایت مسأله به نفع مجموعه فارسی‌زبانان با فرهنگ‌های مختلف خاتمه پیدا کند. در حالیکه کشورهای رقیب در این حوزه فعالیت‌های قانونگذاری و حرکت می‌کنند، مثلاً در عرصه بین‌المللی حضور مهاجران در تیم‌های ملی خیلی پررنگ است، ما به این مسائل توجه جدی نداشته‌ایم. حتی تداوم این نگاه ظرفیت‌محور نسبت به مهاجرین می‌تواند در جنگ اقتصادی و در مقابله با تحریم‌های امریکایی نیز مؤثر باشد.

جایگاه عموم مردم مهاجر در این طرح کجاست؟ **حجت‌الاسلام سیدنا الله ظهوری:** اگر کسی که با مفاهیم انقلاب اسلامی و آموزه الهی امام آشنایی داشته باشد این متن را بخواند، احساس می‌کند در یک کشور سکولار تدوین شده است، نه یک کشور اسلامی با معارف بلند و با افق بلند تمدن اسلامی. اگرچه کشورهای سکولار هم منفعت را امری دوجانبه می‌بینند، اما در این نوشتار به منفعت به عنوان یک امر یکجانبه نگاه شده است و کلاً نگاه حاکم بر آن، مادی است.

یک تذکر جدی هم دارم به همه دوستانی که حضور دارند، که این قضیه را ساده نبینیم، از قانون قبلی ۹۱ سال می‌گذرد؛ آمدیم و این قانون هم تا سال‌ها رفت و اجرایی شد، آنوقت چه کنیم؟

نگاه حمایت از عموم مردم در این نوشتار کجاست؟ من با ویژه خواندن نخبگان و خواص مشکل دارم؛ چرا خواص مزایای ویژه داشته باشند؟ فقط سرمایه‌گذاران و نخبگان هنری و علمی باید خاص در نظر گرفته شوند؟ پس مردمی که نخبه‌پرور بوده‌اند چه می‌شوند؟ نکته دیگر اینکه از نظر بنده این سازمان اگر زیرمجموعه وزارت کشور باشد، هیچ فرقی با اداره اتباع موجود نخواهد داشت. در این صورت نگاه‌ها، متولیان و محدودیت‌های این سازمان جدید نیز تفاوتی با قبل نخواهد داشت؛ فقط صرفاً این تغییر ایجاد می‌شود که تا الان امور با بخشنامه پیش می‌رفته است و از این به بعد با قانون مجلس اداره می‌شود. چرا این سازمان، مستقیم زیر نظر ریاست جمهوری نیاید؟ چرا مثل سازمان برنامه، رئیس سازمان معاون رئیس جمهور با اختیارات وسیع‌تر نباشد؟ مسائل و چالش‌های ساختاری را باید با نگاه بلندمدت حل کرد، با توجه به تغییر رئیس جمهوری و با تغییر وزرا باید درباره ساختار سازمان اظهار نظر کرد.



سیددانیال فاطمی: اول از جمهوری اسلامی ایران تشکر می‌کنم. خواهش من و بلکه این جمعیت بالای پنج میلیونی مهاجر از مجلس انقلابی و دولت انقلابی جلوگیری از غلبه نگاه امنیتی به نگاه فرهنگی، اجتماعی و انقلابی و انسانی است که متأسفانه بشدت در این طرح مشهود است. همچنین در تکمله نکات حاج آقای ظهیری باید عرض کنم که یکی از مسائل مهم، عدم توجه به نقش مهاجرین در اجرای این قانون است. نقش مهاجرین در این سال‌ها از دفاع مقدس تا سازندگی بعد از جنگ و حتی تحقق اهداف بین‌المللی انقلاب اسلامی کاملاً مشهود است، اما نقش مهاجرین در این طرح کاملاً نامشهود است.

تلاش برای اصلاح نگرش عمومی به مهاجرین، قدم اول حرکت

مصطفی جهانبخش: باعث افتخار است که در خدمت شما هستم. این طرحی که نوشته شده است چند دغدغه داشت: اولاً اینکه رویکرد کوتاه مدت را به رویکرد بلندمدت تبدیل کند، یعنی مثلاً مجوز اقامت هرساله نباشد و سه ساله، هفت ساله و ده ساله بشود. دوماً اینکه نگاه تهدیدمحور به مهاجرین را کم کند. البته من نمی‌گویم نگاه تهدیدمحور در این لایحه وجود ندارد، چون برای تحقق این هدف، ما نیازمندی‌های یک فرایند هستیم، این طرح نیز قسمتی از همین فرایند است که باید طی بشود. سوماً این طرح به دنبال استخراج اطلاعات اتباع افغانستانی است، هم از این جهت که برای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران مناسب است و هم برای اتباع خارجی، بویژه برای اتباع افغانستانی مفید است.

من یک گله‌ای هم از دوستانی که اینجا هستند دارم. در زمینه بازنمایی خدمات اتباع افغانستانی به جامعه ایران اقدامات مؤثری صورت نگرفته است. باید این فعالیت‌ها پررنگ شود. لذا پله اول، فرهنگسازی است تا مسیر حرکت حاکمیت تسهیل شود.



تکنگاری‌ها



طالبان، ازورای قاب پروپاگاندا

سخنرانی علیرضا کمیلی در تحلیل اوضاع افغانستان پساً امریکا در شهر قم



او گفت ما با
اینها چند نسل
جنگیده ایم و من
حاضرم همین
الان به خاطر اینکه
پدران ما را کشته اند
با او بجنگم! خب
کشوری با این
وضعیت روز خوش
می بیند؟!

من در اینجا وارد مباحث نظری نمی شوم و تمرکز بر مشاهدات شخصی است. نیاز ندارد ما جایگاه این تفکر را در ساختار کلامی و میان فرق موجود ذکر کنیم، چون این مباحث قبلاً مطرح شده است و شما آشنا هستید.

طالب از ابتدا یک مسأله پرمناقشه ای بوده مخصوصاً به خاطر اینکه پروژه رسانه ای پشتش آمد. البته همین کار سنگین رسانه ای را بعداً در قضیه مهسا امینی بر سر ما آوردند. یادتان هست که وقتی طالب داشت پیروز می شد فضای ملتهب رسانه ای به وجود آمد بطوری که حتی حزب الهی ها هم عکس احمد مسعود را به عنوان مجاهد زمان منتشر می کردند و از او حمایت می کردند تا جلوی طالب بایستد. در واقع پشت یک تئوری ای ایستاده بودند که نهایتش جنگ و حمایت از گزینه نظامی در افغانستان بود و خوب واضح بود که این خواسته کیست!

حتی اگر این سروصدا های رسانه ای هم نبود باز هم این ماجرا پر حاشیه بود به خاطر گذشته ای که این جریان داشت و در واقع برند طالب در ایران و جهان سوخته بود! من یادم می آید در حدود ۷-۸ سال پیش برخی از سران طالب به ایران آمده بودند. از من هم دعوت شد. فکرمی کردم باید با آنها تعاملات فکری داشته باشیم که اگر یک روزی به قدرت رسیدند بتوانند رفتار مناسبی داشته باشند. البته بنده توفیق ادامه همکاری نیافتم. من چند نکته به برخی گفتم اگر نسبت به گذشته تان منتقد هستید - که بودند - با این اسم و برند قبلی ادامه ندهید. این برند سوخته است و نمی شود حتی تلطیفش کرد. مخصوصاً با آن حوادثی که در ذهن جامعه ایرانی بود و نیز بدنه مهاجران افغان که در ایران تشریف داشتند. خلاصه اینکه دینامیک عجیبی وجود داشت که باید رفت و آن را از نزدیک دید.

ما یک دوست تحصیل کرده و رسانه ای داشتیم که در کابل با هم کار می کردیم. ما خانوادگی با هم به بند امیر و بامیان رفتیم. در راه برگشت به میدان وردک که رسیدیم (میدان وردک یکی از مراکز پشتون ها و طالب است و نیز یکی از مراکز درگیری های بین کوچی ها و شیعیان) به خاطر عبور گله ای بز و گوسفند ماشین ها متوقف شده بودند. دوست ما داد زد و به چوپانی که پشتون بود گفت: داداشت را از وسط خیابان جمع کن!

به او گفتم شما که فرهیخته اید و رسانه ای هستید و اهل قلم اید چرا اینطور حرف می زنید؟ جوابی که داد خیلی برای من تکان دهنده بود با اینکه من موارد زیادی از این دست دیده بودم. او گفت ما با اینها چند نسل جنگیده ایم و من حاضرم همین الان به خاطر اینکه پدران ما را کشته اند با او بجنگم! خب کشوری با این وضعیت روز خوش می بیند؟!

ببینید عمق مسأله تا کجاست. بعید می دانم در سیستان و بلوچستان و یا آذر غربی و شهرهایی که قومی است، چنین حدی از نفرت نسبت به هم وجود داشته باشد. پس طالب با همان برند قبلی اش کافی بود تا مسأله ساز باشد چه برسد به اینکه درگیری هم وجود داشته باشد و رسانه های جهانی هم بیایند پشت ماجرا که البته زود جمع شد چون در میدان هیچی وجود نداشت و ما که به پنج شیر رفتیم دیدیم که هیچ نشانه ای از وقوع جنگ نیست!

یکی از دوستان که اهل سمرقند است به افغانستان آمده بود و دیدم عکسی گذاشته که طالب ها ایستاده بودند جلوی قبر پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری و دست شان را بالا گرفته و دارند دعا می کنند. به او پیام دادم که برای تو جالب نیست که اینها دارند جلوی قبر دعا می خوانند؟ گفت نه دقت نکردم چرا دعا می خوانند. خب چون سواد فرقی نداشت! به او گفتم قبلاً یک گزارشی از شما درباره پاکستان خوانده ام که پر از غلط علمی بود. کاش شما در حوزه هایی که چیزی نمی دانید روایت نکنید و ننویسید. چون مسائل کلامی و مذهبی هم مثل دیگر علوم، علم است و باید آن را دانست.

دیدید که روزنامه
جمهوری اسلامی
تیت‌رزد که الحشد
الشیعی در
افغانستان تشکیل
شده است و فضای
جنگ مذهبی
خیلی خطرناکی
رامی خواست
ایجاد کند. حالا
همان‌ها می‌گویند
نه ما طرفدار جنگ
نبودیم!!

در حوزه روایت یک مسأله هست و آن اینکه برخی فکرمی‌کنند روایت، سوگیری و جهت‌گیری ندارد. خب اصلاً وقتی فهم درستی از آن کانتکست نداشته باشید روایت‌ها معنادار نیستند! کسی که فکرمی‌کند پاچه کوتاه یا عقال‌قرمز نشان و هابیت است روایتی هم که می‌کند معلوم است چقدر ارزش دارد!

ده‌ها نفر هم به افغانستان رفتند و هر کسی با ظن خودش روایت کرد. ملغمه‌ای پیش آمد که البته اقتضای رسانه است و من شخصاً به اینها توجهی نداشتم چون بالاخره در رسانه یک فضای سطحی هم حاکم است و پشتوانه فکری و نظری در آن نیست که بخواهی جدی‌گیری! نکته بعدی اینکه دشمن با همان قدرت رسانه‌ای که بعد از قضیه طالبان در مورد مهسا امینی برسر ما آورد، بخوبی سعی کرد تا این اتفاق را آنطور که خودش می‌خواست رقم بزند. مثلاً برای مذهبی‌های شیعه، ما جراح مذهبی روایت می‌کرد. برای سکولارها عقب‌ماندگی فکری و وریش بلند طالب را روایت می‌کرد. برای هر طیفی یک روایت ارائه داد تا به هدف خود که ایجاد درگیری بین جمهوری اسلامی و طالبان بود برسد. آن هم با رمز پنج‌شیر و احمد مسعود و حمایت از کسانی که می‌خواهند جبهه مردمی مقاومت تشکیل دهند و دیدید که روزنامه جمهوری اسلامی تیت‌رزد که الحشد الشیعی در افغانستان تشکیل شده است و فضای جنگ مذهبی خیلی خطرناکی رامی خواست ایجاد کند. حالا همان‌ها می‌گویند نه ما طرفدار جنگ نبودیم!! بعد از اینکه این ماجراها تمام شده یا فروکش کرده بود بر سربازی دو فیلم دعوی ایرانی-افغانی به راه انداختند. دو فیلم در افغانستان و ایران شد و ظرف مدت یکی دو روز در گوشی همه بود. بچه‌های هزاره و تاجیک و پشتون و هر کسی که با ما کار می‌کرد، استوری علیه ایران گذاشتند! فضا طوری شد که اگر موضعی بر ضد ایران نمی‌گرفتند اطرافیان‌شان می‌گفتند چرا چیزی نمی‌گویی و واقعاً قدرت رسانه‌ای غرب را من آنجا دیدم! همه صفحات طنز و فیک و رقص و سرگرمی یک‌ه‌ه‌ه در این مواقع می‌شدند سیاسی و توزیع‌کننده فیلم‌هایی که امپراطوران رسانه می‌خواستند!

حتماً دیده بودید: یکی از فیلم‌ها در مورد یک بچه بود که شخصی او را با دستش خفه کرد و نوشتند آن شخص یک سرباز ایرانی بوده است! یک فضای خیلی غیرعادی شکل گرفت. البته اگر این اتفاقات هم نبود باز هم فضا عادی نبود.

در ایران هم اختلاف نظر و دعوا وجود داشت. این قضیه در یک کلمه بسیار رسانه‌زده و سخیف شد و در فضای فکری-تحلیلی نمی‌شد درباره آن حرف زد. بر ساخت‌های رسانه‌ای پیشینی هم وجود داشت که همان‌ها تکرار می‌شد. مثلاً تصویر طالب در ذهن یک ایرانی تداعی‌کننده القاعده و وهابیت بود. خب حضور پررنگ هزاره و تاجیک در ایران و دعوایی قومی که با اینها داشتند نیز بی‌تأثیر نبود! طیف غرب‌گرایی که در این بیست سال با غربی‌ها کار کرده و حالا به ایران فرار کرده بود نیز مؤثر بود.

یادم هست که محرم آنجا بودیم. مراسمات را شرکت کردیم. عرف آنجا این است که روز تاسوعا مراسم تیغ‌زنی دارند! فضای عزاداری افغانستان هنوز سنتی است. لخت می‌شوند و زنجیر تیغی می‌زنند و این کار را در خیابان انجام می‌دهند. ما به محله افشار کابل (افشاری‌ها خودشان را ایرانی می‌دانند و می‌گویند نادر شاه ما را به افغانستان منتقل کرد. محله‌شان شیعه‌نشین است. پدر احمد مسعود آنجا راجه‌باران کرده بود که تعداد زیادی شیعه کشته شدند) تا مراسمات را ببینیم. طالب آن دوروزه به خاطر امنیت، اینترنت را قطع کرده بود چون خیلی از انفجارهایی که داعش انجام می‌داد به وسیله ریموت بود. تاسوعا و عاشورا در مراسمات انفجاری رخ نداد. طالب در دو طرف خیابان مستقر

سید حسن نصرالله
گفت مهم‌ترین
اتفاق قرن اخراج
امریکا از افغانستان
بود. در ایران هم
فکر کنم فقط آقا به
این مسأله چند بار
اشاره کردند! حتی
حزب الهی‌ها
هم در آن دوره
حرف بی‌بی‌سی
و اینترنت‌نشنال را
می‌زدند و از آنها
استوری می‌زدند

شده بود تا از عملیات انتحاری جلوگیری کند و در میانه خیابان، عزاداران کوچک و بزرگ
لخت شده بودند و در خیابان زنجیر تیغی می‌زدند و خیابان پراز خون شده بود.
دوستان ما هم مداح از ایران دعوت کرده بودند و مراسم گرفته بودند. در همین حین دائم
از ایران به من پیام می‌دادند که شنیده‌ایم از عزاداری جلوگیری شده است و پرچم‌ها جمع
شده است! من تعجب می‌کردم. این نشان می‌داد که قدرت رسانه‌ای که داشت تصویر ایجاد
می‌کرد بسیار قوی بود و حتی ذهن ایرانی‌ها در دستانش بود!
ماجرایی رخ داد که دیگر من بریدم، کم آوردم. و آن اینکه ۷-۸ نفر آدمی که من آنها را عاقل و
فروغیخته می‌دانستم از من سؤال کردند قضیه اینکه ماه رمضان برای مجاهدین نصف شده
چيست؟ برای من دو دستخط از هبة الله، رهبر طالبان فرستادند. در یکی از آنها نوشته بود
مجاهدین به شکرانه پیروزی نصفه روزه بگیرند و در دیگری آمده بود که مجاهدین دو ماه روزه
بگیرند. این‌ها را دوستانی فرستادند که من آنها را به عقلانیت می‌شناختم!! این یعنی قدرت رسانه!
در این جور مواقع شاید لازم باشد یکی دو سال زمان بگذرد تا بشود درباره‌اش حرف زد. باید
فضا قابل گفت و گو باشد. من هم در دوسه تا لایو با علی علیزاده در جدال سعی کردم فضا را
توضیح دهم و گر نه شرایط بسیار غیرعادی بود و انگار دغدغه شناخت واقعی اوضاع وجود
نداشت. الان که فاصله افتاده است می‌شود خیلی حرف‌ها را زد و فهم دقیق‌تر و واقعی‌تری
نسبت به آن زمان پیدا کنیم.

نکته آخر اینکه اتفاق مهم و بزرگ اخراج امریکا از افغانستان را با پروپاگاندا خوبی که به راه
انداختند به حاشیه کشاندند. سید حسن نصرالله گفت مهم‌ترین اتفاق قرن اخراج امریکا
از افغانستان بود. در ایران هم فکر کنم فقط آقا به این مسأله چند بار اشاره کردند! حتی
حزب الهی‌ها هم در آن دوره حرف بی‌بی‌سی و اینترنت‌نشنال را می‌زدند و از آنها استوری
می‌زدند و نقل قول می‌کردند. در واقع در طراحی امریکایی‌ها که خیلی هوشمندانه بود این
خروج را به تهدید و هراس تبدیل کردند کما اینکه در کشورهای دیگر هم چنین می‌کنند!
شما می‌دانید هنوز که هنوز است با اینکه دو سال از اخراج امریکا گذشته است، هزاران نفر از
امریکایی‌ها دارند در موردش حرف می‌زنند و حتی ترامپ دارد بایدن را مسخره می‌کند که مقدار
زیادی سلاح در افغانستان جا گذاشتید و آمدید. همه این‌ها به هیچ تبدیل شد! شما یک پرونده
بی‌پایان داشت قوی در مورد اهمیت فرار امریکا از افغانستان نمی‌بینید! به نظر من ادعای استقلال
فکری و رسانه‌ای یک حرف گزاف است و تجربه نشان داده همه متأثر و منفعل عمل می‌کنند.
من شخصاً چند بار به خاطر این قدرت تصویرسازی و رسانه‌ای امریکا به قدرت آنها سر تعظیم
فرود آورده‌ام چرا که نشان دادند توان جریان‌سازی در هر لایه‌ای از خودی‌ترین جریانات ما را
هم دارند!
این‌ها مقدمه بحث بود. اما اصل بحث:

طالب و همسایگان او

من یادم هست در جلسه رسمی در تهران حضور داشتم که
نمایندگان نهادهای مختلف آمده بودند. یکی از مسئولان
جمهوری اسلامی در حوزه افغانستان جلسه را اینطور
شروع کرد که: حتماً می‌دانید در افغانستان طالبان بر سر
کار نیامده بلکه پاکستان حاکم شده است! خب این تحلیل خیلی رایج بود و هنوز هم
هست! خیلی از تحلیلگران به اصطلاح نخبه ایرانی هم بعد از چند ماه از تغییر حکومت در

رهبر قبلی طالبان، ملا اختر منصور حدود ۶-۷ سال پیش، بعد از آنکه شش ماه در ایران بود، وقتی از مرز سیستان و بلوچستان وارد پاکستان شد توسط پهپاد امریکایی به شهادت رسید. در واقع این اقدام، پالسی از طرف پاکستان به طالب بود که به ایران نزدیک نشوند!

افغانستان، این تحلیل را گفته اند. من هم اگر بخواهم اعتراف کنم وقتی به افغانستان سفر کردم در ذهنم این بود که آنها نسبت وثیقی با پاکستان دارند در حالی که من اطلاعاتی داشتم که عامه مردم نداشتند. مثلاً می دانستم ایران ارتباطاتی با آنها دارد و حمایت هایی می کند. رهبر قبلی طالبان، ملا اختر منصور حدود ۶-۷ سال پیش، بعد از آنکه شش ماه در ایران بود، وقتی از مرز سیستان و بلوچستان وارد پاکستان شد توسط پهپاد امریکایی به شهادت رسید. در واقع این اقدام، پالسی از طرف پاکستان به طالب بود که به ایران نزدیک نشوند!

اثرگذاری پاکستان روی طالب غیرقابل انکار بود و من به عنوان یک مشاهده گر که یک سری اطلاعات هم داشتم، از همان روز اول چیزهایی دیدم که شوکه شدم و تعجب کردم. مثلاً می دیدم یکی از آنها در جلسه موضعی تند علیه پاکستان گرفت. این قضیه چند بار دیگر توسط افراد مختلف تکرار شد.

از زبان یکی از سران امارت (که احتمالاً ملا برادر بوده) خیلی گسترده نقل می شد که ای اس آی (سازمان اطلاعات پاکستان) او را می خواست به امریکا تحویل دهد که به آنها می گوید چطور می شود که یک مسلمان برادرش را به کافر تسلیم کند؟ آنها جواب می دهند که هر چیزی که منافع ما اقتضا کند را انجام می دهیم و اگر لازم باشد برای منافع مان با شیطان وارد تعامل شویم این کار را می کنیم!

این مقام طالب گفته بود ما بعد از این برخورد تصمیم گرفتیم مثل آنها نباشیم و برادرمان را ببخشیم. لذا عفو عمومی اعلام کردند و این یکی از کارهای ویژه ای بود که طالب وقتی در افغانستان بر سر کار آمد انجام داد. می گفتند حتی اگر کسی صد نفر از دوستان ما را نیز کشته است مشمول عفو می شود. این کارشان مستند به رفتار پیامبر اکرم (ص) در فتح مکه بود.

تصمیم دیگر وی این بود که گفت اگر یک روزی به قدرت برسم برادر مسلمان خودم را نمی کشم و به او خیانت نمی کنم. لذا نگاه هایی که اینها درباره پاکستان مطرح می کردند بر اساس تجربه سی چهل ساله زیست با او بود و روایت آنها از سران این کشور نوعی نفاق و عدم دلسوزی نسبت به اسلام بود. یعنی برخی از آنها می گفتند پاکستان خائن است و فقط منافعش برایش اهمیت دارد و صداقت در کارش نیست.

یک بار خبری آمد که بعد هم معلوم شد دروغ بوده و سخنگوی وزارت خارجه ما هم آن را بشدت محکوم کرده بود! و آن اینکه هواپیماهای پاکستان به کمک طالبان آمده و نیروهای مقاومت را بمباران کرده اند! که در پنجشیر یکی از سران طالب جلوی دوربین ها سخنرانی کرد و من دیدم علیه پاکستان حرف زد و گفت پاکستان ضعیف تر و ذلیل تر از آن است که این کار را بکند و ما هیچ وقت دست جلوی آنها دراز نمی کنیم. الان هم که می بینیم درگیری های آنها با پاکستان روزانه است و یکهو همه تحلیلگران نخبه ما ساکت شده اند!

آیا این حرف ها به این معناست که آنها با پاکستان هیچ ارتباطی ندارند؟ خیر. بلکه منظور این است که حرف کسانی که گفتند پاکستان روی کار آمده و کلاً طالبان هیچ کاره است، درست نیست. ولی برخی از چهره های طالبان معروفند به اینکه لابی بهتری با پاکستان دارند. هنوز هم برخی از آنها زندگی شان در پاکستان است. برخی از علمای آنها در پاکستان زندگی کرده اند مثل وزیر حج و اوقاف که در پیشاور درس داشته و حدود هزار شاگرد پای درس او حاضر می شده است. پس یک عقبه ای در پاکستان دارند. با دولت پاکستان هم ارتباطات وجود دارد. بنابراین نباید به مسأله نگاه صفر و یکی داشت.



طالب و عقیده

در حوزه فکری نوعاً طالبی که من دیدم، متأثر از دیوبند است ولی برخی از آنها گرایشات صوفیانه شدیدتری داشتند. من با چند نفر از آنها در نزدیکی کابل پیش یک پیری رفتم که سران امارت نزد او می‌آمدند و از او ذکر می‌گرفتند. فضای صوفیانه در برخی از آنها پررنگ بود. درگیری آنها با داعش هم که از قبل شروع شده بود، دو سه سال قبل به مدت ۸ ماه با داعش در جلال‌آباد جنگیدند. بعد از ملاعمر انشاقاتی به وجود آمد و برخی از آنها مثل عبدالمنان نیازی ادعای رهبری داشتند. البته بعدها معلوم شد او تحت مدیریت استخبارات و امنیت ملی افغانستان کار می‌کند و پول‌های زیادی با هدف ناامن کردن مرزهای مادر اختیار او قرار دادند. بعد هم که کشته شد، نماینده امنیت ملی افغانستان در تشییع او شرکت کرد و او را در مقبره خواجه عبدالله انصاری دفن کردند.

درگیری آنها با داعش از قبل بوده و هست. به نظر من هم خیلی تند در این قضیه برخورد می‌کردند و هر کسی که متهم به فکروهابی و سلفی بود یا احساس می‌کردند امکان دارد جذب داعش شود را می‌کشتند. البته من معتقدم که سرکوب گسترده چه بسا ممکن است به ظهور گروه‌های مسلح منجر شود و نباید فقط برخورد امنیتی کنند و لایه فکری هم مهم است. خودشان از همان روزهای اول می‌گفتند در آینده نه چندان دور تنها تهدید امنیتی ما داعش است چون جریان دیگری وجود ندارد که برای ما تهدید تلقی شود. جریان مقاومت که از اساس دروغ بود و کف میدان هیچی نداشت لذا فقط داعش است که حمایت مالی از بیرون

می‌گویند تهدید امنیتی ما داعش است. جریان مقاومت که از اساس دروغ بود و کف میدان هیچی نداشت لذا فقط داعش است که حمایت مالی از بیرون می‌شوند و تهدید هستند

می‌شوند و تهدید هستند. تقریباً هنوز درگیری وجود دارد ولی خودشان می‌گویند دیگر تمام شده است که به نظرم یک دلیل آن واقعی است چون به صورت گسترده سرکوب کرده‌اند. دلیل دیگر این است که می‌خواهند امنیت افغانستان خدشه‌دار نشود و اگر قرار باشد سرمایه‌گذاری در کشورشان اتفاق بیفتد، از طرف روسیه، پاکستان، چین و... امنیت کشور باید تأمین باشد. البته من معتقدم بخشی از انفجارهایی که یکی دو سال گذشته رخ داد، کار امنیت ملی سابق بود و با هدف شکستن امنیت و برهم زدن ثبات افغانستان صورت گرفت. چون برند طالب برند امنیتی و نظامی بود و در حوزه‌های دیگر دستاوردی نداشت. مثلاً در حوزه فرهنگ سخت‌گیری زیاد از حد داشتند یا در حوزه اقتصاد دستاورد جدی به دست نیاورد که البته به خاطر کارشکنی مستقیم امریکا و بلوکه کردن پول اینها و نیز ساختار وابسته به کمک‌های غربی بود که نمی‌شد این بودجه که ۶۰ درصد آن به کمک‌های بیرونی وابسته بوده را یک شبه مستقل کرد و تغییر هم در حال مردم ایجاد نشود!

یک نکته مهم این است که در حوزه امنیت در افغانستان همواره دو مساله وجود داشته است. یک شاخه امنیت نظامی و طراحی شده که ناامنی ایجاد می‌کرد. مثلاً خود طالب علیه حکومت قبلی ناامنی ایجاد می‌کرد یا داعش عملیات می‌کرد. شاخه دیگر که باعث ناامنی شده بود و عموم مردم هم از همین مورد ناراضی بودند، غارت و چپاول بود. دزدی یک شغل محسوب می‌شود در آنجا و کسی نیست که خاطره‌ای در این مورد نداشته باشد. من یادم می‌آید وقتی زمینی به افغانستان سفر می‌کردم، همه می‌گفتند در راه هرات، گروه‌های مختلف ما را نگه می‌داشتند و پول می‌گرفتند. بعد از برسرکار آمدن طالب، مردم در این حوزه احساس آرامش پیدا کردند. یکی از دوستان ما که استاد دانشگاه بود، می‌گفت خوشحالم که دارم با ماشین شخصی خود به هرات می‌روم! (یعنی تا قبل از این، اوضاع ناامن بوده که جرأت مسافرت زمینی نداشتند) این لایه از امنیت که در افغانستان به وجود آمد، برای عامه مردم جذاب بود و حس خوبی ایجاد کرد.

طالب و شیعه

طالب تکفیری نیست. آزادی‌های مذهبی شیعه را در چهارچوب خودش تا حدی قبول دارد. در حوزه‌های علمیه آنجا فقه شیعه تدریس می‌شود ولی در دانشگاه با اینکه درخواست زیادی شده هنوز قبول نکردند که این رشته را به عنوان درس رسمی دانشگاه قرار دهند. از قبل هم این طور بوده است. می‌گویند که وظیفه خود می‌دانند از حقوق شیعیان و جان آنها به عنوان یک شهروند دفاع کنند. ما هم که در مراسمات شیعیان شرکت کردیم، امنیت جلسات را طالب به عهده داشت. بعد از محرم سال قبل شورای علمای شیعه بیانیه داد و از امنیت مناطق شیعه در مراسمات محرم تقدیر کرد. آمار کشته‌ها هم بسیار پایین آمده است و ۷-۸ ماه است که خبری از انفجار جدی نیست و نشان می‌دهد بخشی از ادعای آنها مبنی بر سرکوب داعش واقعی است. البته بخشی از این انفجارات هم وابسته به اجیرشدگانی است که پول می‌گیرند و به اسم داعش این اقدامات را انجام می‌دهند. جایگاه شیعه در آنجا در حدی است که مثلاً دوسه نفر از آنها معاون وزیر هستند. اینکه آیا گسترده می‌شود یا خیر، بستگی به سیاست‌های آینده طالب دارد. طالب به کسانی که قبل از آنها بر سرکار بودند، مسئولیت نخواهند داد. نگاه‌شان به مسئولینی که در این ۲۰ سال بر سرکار بودند، هر کسی که باشد، سنی، شیعه، ازبک، هزاره و پشتون، فرقی ندارد، اینست که اینها امریکایی‌اند و مانند نگاه ما به مدیران دوره شاه است.

آنها با اصل تحصیل
زن ها مخالف
نیستند. وزیر امر به
معروف آنها مفتی
خالد گفته بود
چیزی که اسلام آزاد
کرده است را ما حق
نداریم ببندیم.
مسأله ما اختلاط
است و باید این را
حل کرد

البته این طور هم نیست که یک طالب دیوبند، عزاداری شیعه را قبول داشته باشد. اومی گوید عقیده شیعه این است و حق دارد در حیطه خودش انجام دهد. سال پیش نماز عید فطر در افغانستان برگزار شد و مشکلی نبود ولی ممکن است به صورت موردی جلوی نماز را گرفته باشند و با کسانی برخورد کرده باشند. همان طور که در کشور ما هم رویه ها با استثناها فرق دارد لذا بنده دارم از رویه ها سخن می گویم و اگر نقلی به عنوان استناد دیدید، نگوئید پس این چی بود.

طالب و پشتون

افغانستان یک کشور با ساختار قومی بسیار پیچیده است. در مناطق پشتونی مثل پکتیا، پکتیکا، جلال آباد، کنر، قندهار و... چه در مناطق شرقی چه جنوب زندگی خیلی سنتی تر است. امریکایی ها در این ۲۰ سال هر ساختار شکنی که می خواستند، در این مناطق سنتی انجام دادند. مثلاً بامیان تبدیل شده بود به مرکز توریستی و در بند امیر مسابقات دو چرخه سواری دختران و پسران دائم برگزار می شد. ولی در همان دوره هم زن ها در خیابان های مناطق پشتونی تقریباً دیده نمی شدند.

سال گذشته قرار بود مدارس بازگشایی شود. روز اول سال تحصیلی دخترها به مدرسه رفتند و بعد از دوسه ساعت دستور العمل آمد که دبیرستان های دخترانه باید بسته شود که بچه ها با گریه و زاری به خانه برگشتند. این قضیه برای من سؤال ایجاد کرد و من از حدود ۲۰ نفر طالب پرسیدم و بدون استثنا همگی گفتند بستن مدارس دخترانه کار غلطی بود. تا حدی که من گفتم شما که همگی مخالف هستید پس چه کسی موافق است؟! که آنها نام چند نفر از سران علمای بزرگ شان را به زبان آوردند که فشار آورده اند به هبه الله که ما مخالف بازگشایی مدارس هستیم. برخی هم می گویند این یک گروهی از جامعه جهانی برای به رسمیت شناختن امارت اسلامی است چرا که ابزار فشار دیگری ندارند که خب یک فرضیه اثبات نشده است.

البته آنها با اصل تحصیل زن ها مخالف نیستند. وزیر امر به معروف آنها مفتی خالد گفته بود چیزی که اسلام آزاد کرده است را ما حق نداریم ببندیم. مسأله ما اختلاط است و باید این را حل کرد. قبل از ما معلم جوان مجرد در دبیرستان دخترانه تدریس می کرده است و ما مخالف این کار هستیم. البته مدارس مختلط هم وجود داشته و الان هم وجود دارد. من هم مشاهده کردم ولی چون مدرسه غیرانتفاعی بود، کاری به کارش نداشتند.

در مورد حضور زنان در محل کار هم مسأله شان اختلاط است. بخشی از زنان را خانه نشین کردند و به آنها حقوق می دادند یا زنان دورکاری می کردند تا فکری به حال قضیه اختلاط شود. وزیر امر به معروف شان می گفت ما با تحصیل تا دکتری و حتی بالاتر از آن مشکلی نداریم.

همین الان رئیس دو بیمارستان تخصصی در کابل زن هستند که بیشتر امور زنان را در آنجا پیگیری می کنند. حتی در دوره قبل که سختگیری ها زیاد بود هم تنها رشته ای که زنان حق درس خواندن در آن را داشتند، طب بود چون پزشک مرد برای زن در امور خاص حرمت ایجاد می کند. در دوره جدید چند رشته که به نظرشان در شأن زنان نبود مثل مهندسی کشاورزی و... را حذف کردند و بقیه رشته ها را آزاد کردند.

با اینکه نگاه شان به مسأله، اختلاط است ولی به نظر من دارند افراط می کنند. مثلاً پارک ها را تفکیک کردند به خاطر چند تخلفی که دیده بودند، کلاً ممنوع شد چون مثلاً روزی که نوبت زنان بوده، مرد ها هم رفته بودند. در افغانستان دور پارک ها حصار وجود دارد. نکته جالب



اینکه بعد از تفکیک پارک‌ها من مشاهده کردم آنقدر جمعیت از خانم‌ها آمده بودند در پارک که تعجب کردم. چون فضای آنجا بشدت سنتی است. من بایک خانم هنرمند جلسه داشتم که حجاب کاملی هم نداشت از او در مورد پارک پرسیدم. او گفت ما قبلاً هم پارک نمی‌رفتیم. پارک جای اراذل و اوباش است. پدرم نمی‌گذاشت ما برویم. لذا بعد از تفکیک پارک‌ها، از آن استقبال شد.

در ایران مسخره می‌کردند که چقدر آنها عقب افتاده‌اند. در حالی که در افغانستان اکثر مردم راضی بودند. دقت کنید که اگر حرف از طبقه مدرن آن کشور می‌زنیم، ۱۰ درصد جمعیت را دربر می‌گیرد. چون ۷۰ درصد مردم این کشور روستائین‌اند و تفکر یک روستائین هم نسبت به مقوله اختلاط روشن است. آن ۳۰ درصد دیگر هم در ۵-۶ شهر اصلی پخش‌اند. مدرن‌ترین شهر کابل است که در آنجا هم فضا سنتی است.

یک چیزی که از سبک زندگی آنها برایم جالب بود، این بود که هرکسی ما را شام دعوت می‌کرد فرقی نداشت پشتون بود یا هزاره یا تاجیک، می‌دیدیم همه فامیل در یک ساختمان زندگی می‌کردند. هنوز پدرسالاری خانواده‌ها را دور هم نگه داشته بود.

وقتی شام دعوت می‌شدیم، می‌گفتیم بعد از نماز مغرب می‌آییم. چندین بار زنگ می‌زدند که کجایی؟ باید یک ساعت قبل از اذان به منزل‌شان می‌رفتیم و پذیرایی می‌شدیم و مثلاً بین دو نماز شام می‌خوردیم و ساعت ۹ هم خیلی‌ها می‌خوابیدند. از آن طرف هم ۵ یا ۶ صبح کارشان را شروع می‌کردند. این سبک زندگی کابل است به عنوان مدرن‌ترین شهر افغانستان. در شهرهای هرات و قندهار و... فضای خیلی سنتی‌تری حاکم است.

طالب و کشورداری

کاش می شد جمعی از نخبگان حوزوی ما به آنجا بروند و در مورد نحوه دینی شدن حکمرانی و مسائلی از این دست وارد گفت و گو شوند چون هنوز نگاه شان به مسأله حکمرانی دینی مقداری بسیط و ظاهربینانه است.

بعد از ماجرای مهسا امینی و اتفاقات اخیر، به ما بدبین شدند و معتقدند اگر در بحث حکمرانی و حجاب کوتاه بیاویم، مثل شما می شویم. همین چند روز پیش یکی از آنها عکس های بدجوری از بالاشهر تهران برای من فرستاد و گفت علمای ما حق دارند سختگیری می کنند تا به این وضعیت نرسیم!

اینکه آنها فهم شان از حکمرانی دینی چه بود، سؤال من هم بود و از علمای آنجا از روز اول می پرسیدم و نهایتاً جوابی که گرفتم این بود: ما یک میلیون و صدهزار تا حکم فقهی در فقه حنفی داریم و فقه حنفی پویاست و همه چیز دارد. من یک بار از آنها نشنیدم مثلاً در مورد اقتصاد اسلامی چهارچوبی نوشته ایم یا وجود دارد (البته من ندیدم).

در پراتنژیک گله ای دارم و آن اینکه تعابیری که محققان و تحلیلگران و نخبگان ما در مورد طالبان نقل می کنند، عمدتاً تعابیر امریکایی است. همان حرف شبکه حقانی را می زنیم. من یک بار در یک اندیشکده در تهران گفتم یک نفر از آن سر دنیا می آید ببیند آنجا چه خبر است. خب ما و شما که محدودیت مسافرت نداریم چرا چند نفر محقق نمی فرستیم چند ماه در پکتیا و پکتیکا و بقیه جاها مستقر شوند و با علما صحبت کنند و بعد تبدیل شود به پژوهش بین المللی و حتی رفرنس شود برای امریکایی ها؟ ما هنوز در مورد توصیف همسایه خودمان، مصرف کننده حرف غربی ها هستیم! یکی از کارشناسان وزرات خارجه در همان جلسه می گفت ما هنوز نمی دانیم با چه پدیده ای روبه رو هستیم و آنها را نمی شناسیم!

حوزه کشورداری آنها با مشکلات جدی مواجه است چون پول شان بلوکه شده است. بیش از ۶۰ درصد بودجه جاری افغانستان کمک های خارجی ها بوده است. تصور این مطلب سخت است که یک کشور تا این حد وابستگی داشته باشد. بشدت دچار مشکل اقتصادی هستند چون امریکا پول آنها را بلوکه کرده است و حالا در قالب تزریق هفتگی کمک های بشردوستانه برای دارو و حقوق ماهیانه به آنها کمک می کنند.

امریکا می گوید در این ۲۰ سال ۲ هزار و ۲۰۰ میلیارد دلار پول وارد افغانستان شده است. برای اینکه متوجه این حجم از پول بشوید، خوب است بدانید که کل تبادل تجاری خارجی ایران در سال ۶۰ میلیارد دلار است. حالا افغانستان با گذشته اش تفاوتی در حوزه زیرساخت نکرده است. مثلاً در حوزه برق رسانی نسبت به ۲۰ سال پیش در حدود سه درصد پیشرفت کرده است و اقدام خاص زیرساختی نشده است. چون وابسته اند به برق خارجی (ایران، ازبکستان و تاجیکستان) با اینکه امکان احداث سد در کشورشان وجود دارد.

در زمستان بحران سوخت وجود دارد و در سرمای سوزانی که سه بار برف نیم متری می بارد، زغال سنگ و چوب می سوزانند! زمستان ها کابل تبدیل می شود به آلوده ترین شهر جهان. ما در ساعت ۴ به بعد عصر، فاصله ۱۰ متری خود را نمی دیدیم!

جاده های خرابی دارد و بشدت در حوزه زیرساخت ضعیف است. در واقع این پولی که امریکا وارد افغانستان کرد، خرج نظامی ها و نیز مسائل زنان و امور سیاسی آنجا شد. کشورهای موزاییکی مثل عراق و لبنان همین طورند و هر کسی به فکر خودش است و اکثراً

حوزه کشورداری
آنها با مشکلات
جدی مواجه است
چون پول شان
بلوکه شده
است. بیش از
۶۰ درصد بودجه
جاری افغانستان
کمک های
خارجی ها بوده
است. تصور این
مطلب سخت است
که یک کشور تا
این حد وابستگی
داشته باشد

خط قرمز جمهوری
اسلامی، جنگ
در افغانستان
بود. معتقد بود
که جنگ جدیدی
نباید رخ دهد و
هر جنگی مساوی
است با هزاران آواره
و بدبختی مردم

دوپاسپورت دارند و هویت ملی ضعیف است. لذا اگر افغانستان به لحاظ اقتصادی بخواهد روی پای خودش بایستد، حالا حالاها کار دارد. در عین حال سال گذشته طالب اعلام کرد که بودجه ملی بسته است. یعنی منابع بودجه‌اش داخلی بوده است. ولی حجم بودجه‌اش پایین بود مثلاً معاشی که ماهیانه یک نفر صد هزار افغانی دریافت می‌کرد، تبدیل شد به ۲۵ هزار افغانی. همچنین دلارهایی که از کشورهای مختلف قبلاً آنجا وجود داشت، دیگر نیست.

با اینکه ظرفیت‌های اقتصادی زیادی دارد ولی زیرساخت بسیار ضعیفی دارد لذا در حکمرانی دچار مشکل شده‌اند و اینکه طالب به دنبال این است که هم امنیت ایجاد کند و هم اجماع جهانی را به دست آورد و آنها را به رسمیت بشناسند دلیلش این است که سرمایه خارجی جذب کند و وضعیت اقتصادی‌اش را بهبود ببخشد.

طالب و جمهوری اسلامی

برنامه جمهوری اسلامی از روز اول این بود که باید با طالب تعامل کرد. خط قرمز جمهوری اسلامی، جنگ در افغانستان بود. معتقد بود که جنگ جدیدی نباید رخ دهد و هر جنگی مساوی است با هزاران آواره و بدبختی مردم. لذا جمهوری اسلامی از هیچ جریان مسلحی طرفداری نکرد و به جریانی که موسوم به جبهه مردمی مقاومت احمد مسعود بود اجازه نداد، در ایران دفتر داشته باشد به رغم همه فشار اصلاح‌طلبان و وزارت خارجه! تنها دفتر این جبهه در امریکا است. خیلی از کشورهای اروپایی هم بخاطر تعاملی که با افغانستان داشتند تمایل نداشتند پشت جنگ بایستند و از طرف دیگر مردم افغانستان هم از جنگ خسته شده‌اند. حتی اگر پول خارجی هم بود باز هم جنگ جدی به وجود نمی‌آمد.

دوست ما می‌گفت من چند برابر نفرتی را که از طالب دارم از مدیران حاکم قبلی دارم و اگر قرار است آنها برگردند می‌گویم همین طالب بماند، چون مردم فساد گسترده‌ای در این ۲۰ سال دیدند. ریشه همه مشکلات در افغانستان تقسیم قدرت بر اساس ساختارهای قومی است. امریکا در عراق هم همین کار را کرد. نهایت امر هم به ناکارآمدی، فساد، درگیری و در نتیجه تجزیه منجر می‌شود. همین حالا هم پرچم هزارستان و ازبک‌ها و... وجود دارد و منتظرند تا اعلام استقلال کنند.

یک سؤال نظری این است که اساساً کشوری مثل افغانستان که دارای این پیچیدگی‌های هویتی و قومی است را باید چطور اداره کرد؟ با چه ساختاری می‌شود اینها را اداره کرد که به یک خروجی برسد؟ چرا بچه‌های حشد الشعبی عراق هم می‌گویند دوره صدام از الان هم بهتر بود؟ می‌گویند آن دوره امنیت و انسجام داشتیم و تا حدودی هم اقتصاد و الان هیچ کدام را نداریم و بین ما هنوز جنگ، فساد و ناامنی وجود دارد.

می‌بینیم در عراق دولت‌ها یک سال و یک سال و نیم هستند و بعد دعوا می‌شود و دولت بعدی می‌آید. لبنان هم همینطور است! همه اینها به خاطر ساختاری است که به وجود آمده و موزاییکی است. باید به این فکر کرد که مدل اداره این کشورها چیست. آیا می‌شود گفت که سهم اقوام را بر اساس جمعیت‌شان باید داد؟ مایک بار به عراق رفتیم و با بچه‌های حشد الشعبی در مورد سینما صحبت می‌کردیم. گفت وزارت ارشاد دست ما نیست، سهم عصاب اهل حق است، فلان وزارتخانه هم سهم نجاست و...

با اینکه حرف
از «همه شمولی» در
افغانستان حرف
درستی است ولی
مراد کسانی که این
حرف را می‌زنند،
بازگشت به همان
نخبگان سیاسی
قومی فاسد قبلی
است، که طالب به
این امر تن نخواهد
داد

در افغانستان هم همین طور بود. وزارت اطلاعات و فرهنگ سهم شیعیان بود. در لبنان هم اینچنین است. اسم اینها دولت نیست. باید اسمش را تجمع گذاشت. مثلاً در لبنان چند وزارتخانه دست حزب الله است که وزیر آنها معتقد است که نخست وزیر؛ یعنی سعد حریری، عمیل (نوکر) سعودی و امریکاست. مشخص است نتیجه چیست؛ لذا اقتصاد و مقوله‌های دیگر از هم می‌پاشد.

معتقدم با اینکه حرف از «همه شمولی» در افغانستان حرف درستی است ولی مراد کسانی که این حرف را می‌زنند، بازگشت به همان نخبگان سیاسی قومی فاسد قبلی است، که طالب به این امر تن نخواهد داد.

شخصی به نام قیصاری که دست راست «دوستم» بوده و از رهبران ازبک‌های شمال است با یکی از رفقای ما در مورد تحولات جدید افغانستان مصاحبه‌ای کرد. بعداً ذیل عفو عمومی برگشت به کابل و ما به خانه اورفتیم. طالب خانه بزرگی را در اختیار او گذاشته بود و ۷۰-۶۰ نفر به عنوان هیأت همراه آنجا بودند! یکی از طالب‌ها گفت اینها را برای تکریم به هتل شرایتون بردیم چون بزرگان دولت قبل بودند ولی آنقدر هزینه‌هایشان زیاد شد که جبراً به اینجا آوردیم‌شان؛ چرا؟ چون مثل قبل خان و اربابی رفتار می‌کنند و کلی گماشته دور خودشان دارند!

معروف است که سران اینها مثل محمد نور و عبدالله عبدالله و بقیه، وقتی می‌خواستند از یک نقطه کابل به نقطه دیگر بروند ۳۰-۲۰ عدد ماشین مسیر را می‌بست و حداقل ۲۰۰ محافظ داشتند! تک تک این افراد، شبکه ماهواره‌ای و حزب دارند. لذا یک ساختار اینچینی در ساختار آن کشور در حوزه فرهنگی سیاسی وجود دارد که نشان می‌دهد در چه حد حرف زدن در مورد این پدیده پیچیده است.

برخی همین طوری می‌گویند خب انتخابات برگزار کنند در افغانستان. خب در این ۲۰ سال کار به جایی رسید که در آخرین انتخابات ۲۰ درصد شرکت کردند. اشرف غنی با رأی زیر یک میلیون رئیس جمهور شد! آن هم در دورانی که شعار امریکایی‌ها در افغانستان، انتخابات و زن بود! پس باید در مورد راهکارها فکر کرد که چه کار می‌شود کرد. من هم فکریایی کرده‌ام. اینکه در آینده طالب به سمت انتخابات برود یا نه، بعید می‌دانم. چون فهم‌شان از ساختار سیاسی قدرت، فهم سنتی است که مبتنی بر شورای حل و عقد شکل می‌گیرد یعنی همان نظریه سیاسی سنتی اهل سنت لذا به سمت چیزی شبیه به «لویه جرگه» رفته‌اند. دوسه بار هم در سال گذشته انتخابات برگزار کردند و علما، بزرگان و نخبگان طیف‌های مختلف از جمله شیعیان را دعوت کردند، یعنی انتخاباتی غیرمستقیم بود. ساختاری مثل بیعت در ذهن‌شان است ولی خودشان می‌گویند ممکن است در قانون اساسی ما بعداً چیزی به نام انتخابات هم باشد.

در افغانستان چیزی وجود دارد به نام «وکیل گذر» که بر اساس انتخابات انجام می‌شده و افراد تبلیغات می‌کردند و مردم به آنها رأی می‌دادند و امسال هم چنین شد. وکیل گذر خیلی اهمیت دارد مثلاً اگر چک را امضا کند حکم ضمانت دارد. این ساختار سنتی حاکم بوده است. در این ۲۰ سال امریکایی‌ها در حدود یک و نیم میلیارد دلار خرج تشکیل ساختار قضایی کرده‌اند، در صورتی که طبق آمار، حدود ۱۰ درصد مردم به این ساختار جدید مراجعه می‌کنند و اکثر مردم مشکلات‌شان را نزد معتمدین و وریش سفیدان و وکیل گذر حل می‌کنند.

آن چیزی که ما از حقانی و غیرحقانی دیده‌ایم این بوده که نگاه تند و تکفیری نسبت به شیعه ندارند، اما اینکه کجاها اشتراک دارند و کجاها افتراق دارند را باید دقیق‌تر ملاحظه کرد

نسبت طالب با طالبان قبلی

ما هنوز حرف منسجمی در مورد قانون اساسی آنها و انتخابات ننشیده‌ایم، ولی به نظر اگر آنها نخبگان و ریش سفیدان و معتمدین را جمع کنند، غیر از آن ۱۰ درصد جمعیت مدرن افغانستان بقیه مردم راضی اند که اینها نماینده مردم در حاکمیت باشند.

آنها به طالبان گذشته و رهبران‌شان اعتقاد دارند. البته طیف‌هایی هم هستند که نگاه انتقادی تندی دارند. طالب خیلی در مورد اشتباهات گذشته حرف نمی‌زند. تغییراتی با طالب قبل دارند که در عمل آن را نشان داده‌اند مثلاً در حوزه تحصیل دختران می‌گویند ما اختلاط را حل می‌کنیم تا در هر رشته‌ای که بخواهند، به غیر از دوسه رشته درس بخوانند. در صورتی که قبلاً فقط می‌توانستند طب بخوانند. در مقوله کار زنان هم گفته‌اند که اگر تفکیک شود، می‌توانند کار کنند.

در حوزه رسانه قبلاً یک تلویزیون داشتند که آن را هم تعطیل کردند و گفتند حرام است. دوستانی که با دیوبند آشنایی دارند می‌دانند که چه سختگیری‌هایی در مورد تصویربرداری دارند. عمدتاً از لحاظ فقهی آن را حرام می‌دانند. حتی در بین علمای ایرانی آنها در بلوچ‌ها هم همین‌طور است. الان به غیر از تلویزیون رسمی، تلویزیون‌های خصوصی هم دارند کار می‌کنند و خودشان هم فعالیت رسانه‌ای دارند. یک نکته مهم این است که

مادر ایران بین بسته بودن فهم دینی و تکفیر و تندروی خلط کرده‌ایم. اینکه محدودیت برای زنان در آن کشور وجود دارد چه ربطی به تکفیری بودن آنها دارد؟ مگر در قم خودمان کم داریم کسانی را که نگاه‌شان در مورد زن، موسیقی و... بسته است؟ خب اینها هم تکفیری‌اند؟ البته از نگاه انقلاب اسلامی ما کارهای آنها را تأیید نمی‌کنیم و نگاه مان در حوزه زن و فعالیت‌های اجتماعی متفاوت است. حس می‌کنم دوستان، آنها را نشناخته‌اند و از نزدیک ندیده‌اند، چون اکثر بدنه طالب مخالف با بسته شدن مدارس و مسائلی از این دست است. حتی سراج‌الدین حقانی اعتراض کرد و معاون وزیر خارجه‌شان هم در رسانه آمد و اعتراض علنی کرد.

طالب و طیف‌هایش

من برعکس آن روایتی که می‌گویند حقانی‌ها تندتر هستند، چیزی که فهمیدم این است که مناطق شرقی، روشنفکر، عمیق و عالم‌خیزترند. نگاه جریان جنوب سنتی‌تر و بسیط‌تر است. حقانی‌ها یک سر و گردن از مناطق شرقی بالاترند

چون بین‌المللی بوده‌اند و با القاعده و اخوان ارتباط داشته‌اند و چند زبان در مدارس‌شان تدریس می‌شود و مجموعاً به روزترند، لذا من آن دسته‌بندی را که امریکایی‌ها انجام دادند، دقیق نمی‌دانم و باید رفت و از نزدیک بررسی کرد. آن چیزی که ما از حقانی و غیرحقانی دیده‌ایم این بوده که نگاه تند و تکفیری نسبت به شیعه ندارند، اما اینکه کجاها اشتراک دارند و کجاها افتراق دارند را باید دقیق‌تر ملاحظه کرد.

طالب روی یک مطلب خیلی حساس است و آن اینکه دخالت در امور دیگران نمی‌کنم بقیه هم دخالت در امور ما نکنند. یک ملی‌گرایی پررنگی در بدنه این طالب وجود دارد، لذا اگر چه ارتباط وسیعی با بخش طالب در پاکستان دارند ولی دوست ندارند که این مسئله عاملی برای خدشه در روابط بین افغانستان و پاکستان شود.



برای من سؤال بود که آیا نظر عبدالحکیم حقانی در مورد امارت اسلامی، نظر قطعی امارت اسلامی محسوب می‌شود یا خیر. خیلی از آنها گفتند خیر ایشان نظر خودش را گفته است. با برخی از علمای آنها هم بحث کردم و پرسیدم در مورد حوزه موسیقی، زن و... چه نگاهی دارید. من با دادستان دوره قبل شان حرف زدم و نیز با علمای دیگر که دیدم اختلاف نظرو وجود دارد. من ندیدم که در مورد این مسائل یک جمع بندی کرده باشند که در فلان مورد نظر ما اینطور است. هبه‌الله هم در کابل و هم در قندهار سخنرانی کرد و حرف‌هایی در مورد اختلاف شیعه و سنی زد و گفت ما اختلافی نداریم و این موضوع برنامه استعمار است. جنگ ما با امریکایی‌ها جنگ عقیده است.

اما اینکه او نظرش در مورد بحث زن و حجاب چیست واضح نیست ولی از برخی از آنها شنیدم که می‌گویند چند نفر از علمای ذی نفوذ جنوب مخالف‌اند و فشار آورده‌اند و ما هم نمی‌خواهیم درگیری داخلی بوجود بیاید و می‌خواهیم اجماعی که حول هبه‌الله داریم نشکند. چون هبه‌الله هنوز جایگاه تامی ندارد و برخی از آنها ۲۰ سال از او بزرگترند.

پس اختلاف نظر بین شان وجود دارد و نمی‌شود گفت فلان کتاب مانیفست طالب است. تنها کتابی که دیدم خودشان منتشر و پخش کردند، کتاب «امارت اسلامی به ما چه داده است» است، ولی اینکه در مباحث فقهی اینکه حرف آخر را چه کسی می‌زند؟ هبه‌الله یا شورای فقهی؟ یا اینکه مفتی وجود دارد، من بحث منسجمی در این زمینه ندیده‌ام. چیزی که قطعی است این است که طالب با ما یک اختلافاتی در حوزه آزادی‌های زن دارد. ما در این موارد باید مباحثه کنیم و بگوییم نگاه ما چیست.

چرخه تکثر مخرب در افغانستان

از ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱

ناصر مشفق

کارشناس مسائل افغانستان



هر کس فریاد
بلندتری برای دفاع
از مطالبات یک
قوم سر می داد،
محبوب ترمی شد و
خلق مظلوم پشت
اومی ایستادند
و وی را به
مناصب سیاسی
می رساندند تا
وی جیب خود و
اطرافیانش را پر
کند!

سه چهار ماه پس از سقوط دولت موسوم به جمهوریت، با یکی از فعالان مدنی مؤثر در افغانستان از قوم هزاره که اتفاقاً بشدت غربگرا بود، از سمت دشت برچی پیاده روی می کردیم که گفت: آیا می شود از این خیابان برویم؟ گفتم، برای من که فرقی ندارد ولی چرا؟ گفت ولی من عقده دارم به خاطر اینکه سال ها نمی توانستم حتی وارد این خیابان بشوم چون آقای محقق اینجا زندگی می کرد و کل این منطقه بسته و قرق بود! وقتی آنها می خواستند از نقطه ای به نقطه دیگر شهر بروند، دویست تا محافظ و ده ها ماشین ضدگلوله آنها را همراهی می کرد.

وضعیت سایر رهبران قومی چه در تاجیک ها مانند عطا محمد نور و امرالله صالح و عبدالله عبدالله، چه در ازبک ها مانند ژنرال دوستم و چه در پشتون ها مانند خود کرزی و غنی و... هم تفاوت چندانی با این رهبر هزاره نداشته است، تا جایی که من هزاره هایی شدیداً ضد طالب را می شناسم که آنقدر از فساد این رهبران قومی شاکی بودند که طالب را بر آنان ترجیح می دهند و می گویند اگر بناست دوباره آنها بیایند، همین طالب به!

تیمور شایان در کتاب خواندنی «دولت شبکه ای» با ذکر یک مثال، نسبت ساختار قومی با قدرت در افغانستان را به خوبی نشان داده است. وی به شخصی به نام بابا کو در ولایت فاریاب اشاره می کند که سال ها درگیر یک کار اداری بوده ولی توانسته از طریق فامیلش با ژنرال دوستم ارتباطی برقرار کرده و بلافاصله مشکل چندساله خود را حل نماید! وی به درستی به این توصیف دست یافته که تقسیم قدرت بر اساس شبکه های قومی، منجر به شایسته سالاری نشده و صرفاً در اختیار ذی نفوذان وابسته به این شبکه های قومی قرار گرفته است.

از آنجا که این شبکه های قومی ساختار نظام مندی ندارند نیز، خلق ویژگی های کاریزماتیک برای رهبران آنها عامل بقا و تبعیت در آنها بوده است که معمولاً این کاریزما از شدت و غلظت بیشتر در دفاع از منافع قومی ناشی می شده است! یعنی هر کس فریاد بلندتری برای دفاع از مطالبات یک قوم سر می داد، محبوب تر می شد و خلق مظلوم پشت او می ایستادند و وی را به مناصب سیاسی می رساندند تا وی جیب خود و اطرافیانش را پر کند! اگر دقیق تر بنگریم هم به همین دلیل، نفوذ اکثر این رهبران، در مناطق جغرافیایی خاصی بود و در سطح ملی و فراگیر نبود.

جالب اینکه همه آنان هم در سه رویکرد یعنی: روابط ارباب رعیتی با مردم، رانت خواری و فرصت طلبی و نیز استفاده ابزاری از تنوع هویتی در افغانستان مشترک اند. نگارنده ریشه همه مسائل افغانستان را همین امر می داند چرا که در واقع این فرایند و چرخه معیوب در ساختار سیاسی اجتماعی افغانستان جاری بوده است بدین شرح که:
اول تحریک مردم بر اساس قومیت شده که منجر به شکل گیری سیاسیون قومی و احزاب قومی گردیده است.

سپس شاهد منفعت طلبی و رانت خواری سیاسیون قومی بودیم که منجر به فساد گسترده شده است.

و به طور طبیعی، عدم توسعه و حیف و میل اموال و عقب ماندگی گسترده خصوصاً در بخش های زیرساختی، چرا که منافع مقطعی مرجح بوده اند!

خیلی اوقات هم وابستگی به خارج برای وصول یا بقا در قدرت رخ داده که استقلال را

شعار دموکراسی و
سهم‌دهی به اقوام
در این بیست سال
نه تنها نتوانست
اوضاع را بهبود
بخشد بلکه کاری
کرد که مردم در
آخرین انتخابات
ریاست جمهوری
حضوری بسیار
کمرنگ داشتند و
اشرف غنی با کمتر
از هفتصد هزار رأی
انتخاب شد!

شکسته و پای خارجی را باز کرده است.

نهایتاً هم گاهی ایجاد درگیری‌های شدید و جنگ‌ها و خونریزی‌های مبتنی بر
کینه‌افروزی‌های قومی رخ داده که در واقع تجلی منافع سیاسی اقتصادی رهبران
قومی بودند و الا مردم بایکدیگر می‌سازند اگر رهبران بگذارند!

وجود زمینه تجزیه‌طلبی در قومیت‌ها و استقبال نسبی مردم به خاطر خستگی از
درگیری‌های دائمی و رقابت‌های منفی نیز در این ساختار طبیعی است.

لذا شعار دموکراسی و سهم‌دهی به اقوام در این بیست سال نه تنها نتوانست اوضاع را
بهبود بخشد بلکه کاری کرد که مردم در آخرین انتخابات ریاست جمهوری حضوری
بسیار کمرنگ داشتند و اشرف غنی با کمتر از هفتصد هزار رأی انتخاب شد!

جالب اینجاست که خود غربی‌ها هم در تحلیل‌های‌شان مانند آنچه بنیاد سیگار پس
از خروج امریکا درباره عملکرد بیست ساله آنها منتشر کرد، بارها از وجود فساد شدید
در ساختار سیاسی افغانستان به عنوان مانع تحقق برنامه‌های توسعه‌ای امریکا یاد
می‌کنند. اینکه بیش از دو تریلیون دلار در این بیست سال وارد افغانستان شود و
هنوز وضعیت زیرساختی در این کشور مانند یک کشور کاملاً عقب افتاده باشد، ریشه
در همین فسادها و رقابت‌های منفی اقوام داشته است. مدل توسعه غربی هم صرفاً
روی افزایش مراکز فروش در شهرهای بزرگی چون کابل بنا شده بود و تقریباً کاری به
زیرساخت‌های بهداشتی، انرژی، راه، معدن، صنعت و... نداشتند.

با یکی از دوستان مستندساز که در ایران گفت‌وگویی با قیصری، رفیق سابق ژنرال
دوستم گرفته بود و حالا در کابل بود، به محل استقرار او رفتیم چرا که به افغانستان
برگشته و فعلاً تحت نظارت بود. توی یک خانه بزرگ که طالب در اختیار او گذاشته
بود، زندگی می‌کرد و مانند دوران جمهوریت، چهل پنجاه نفر از نزدیکانش همراه او
بودند! یک زندگی خانی پرخرج! نیروی طالب که مسئول نظارت بر آنها بود و مدتی هم
در ایران زیست کرده بود ما را متواضعانه به مقصد بعدی‌مان رساند و توی راه گفت: اول
توی هتل اینترکانتیننتال بودند ولی خرج‌شان آنقدر زیاد شد که مجبور شدیم به اینجا
بیاوریم‌شان!

اینکه برخی تصور می‌کنند راه حل فیصله مطالبات قومی، دادن سهم اقوام متناسب با
حجم و جمعیت آنهاست، نظریه‌ای است که در عمل، حتی در کشورهایی چون عراق و
لبنان که دائماً بی‌دولتی و نزاع را تجربه می‌کنند، فشل بودن خود را نشان داده است
و در این بیست سال در افغانستان نیز این کشور را عملاً با بن‌بست مواجه کرد و انواع
فسادها و رانت‌خواری‌ها و سوءاستفاده‌ها را در قلب خود ایجاد نمود.

اعطای نقش فدراتیو به کردستان هم منجر به برگزاری همه‌پرسی برای استقلال از
عراق شد و من معتقدم در همه کشورهای موزاییکی نیز این نوع از فدرالیسم که مبتنی
بر قومیت هست، می‌تواند به همین سمت یعنی تجزیه برود؛ چنانچه پرچم‌های
هزارستان و ازبکان آماده است و برخی هم بدشان نمی‌آید که در افغانستان نیز چنین
شود، لذا معتقدم فدراتیو شدن قومیتی، قبل از شکل‌دهی یک فرهنگ ملی و سازگار
انسجام‌بخش، زمینه‌ساز جدایی و تجزیه این کشورهاست.

پس راه حل چیست؟

آیا باید یک دولت اقتدارگرای متمرکز شکل بگیرد تا بتواند با تحکم، اقوام را وادار به

مانیازمند تأسیس
یک گفتمان جدید
برای همگرایی
ملی هستیم و چه
موضوعی بهتر از
مسئله پیشرفت
و جست و جوی
راه حل هایی برای
وضعیت انرژی و
امنیت اقتصاد
وابسته این کشور؟!

پذیرش خود و تبعیت از یک سیاست واحد کند و از این طریق، رقابت های منفی خانمان سوزشان را کنترل نماید؟! آیا این امر صحیح است و مشکل را حل خواهد کرد یا در بلندمدت، به افزایش مجدد رقابت ها خواهد افزود؟
آیا اساساً می توان این خودآگاهی را به نحوی کرد که افراد دیگر از رقابتی ذاتی که در ذات قومیت گرایی شان هست، دست بردارند و افراد صالح و کارآمد سایر اقوام را برای کشور خود ترجیح بدهند یا اساساً هر کسی منتسبان به قوم خود را صالح برای هر شغلی می بیند؟!

در این راستا چند مسئله به نظر می رسد:
در لایه فرهنگی و اصلاح فرهنگ سیاسی این جوامع باید حتماً برای تقویت هویت ملی تلاش کرد! ترجیح هویت قومی بر ملی، یک سم مهلک برای پیشرفت این کشور است. باید در لایه نخبگان نیز گفت و گوهایی برای حل مسائل کشور و توافق بر سر راه های «پیشرفت» ایجاد کرد و از گفت و گوهای سیاسی و قومی بی حاصل پرهیز کرد. در واقع ما نیازمند تأسیس یک گفتمان جدید برای همگرایی ملی هستیم و چه موضوعی بهتر از مسئله پیشرفت و جست و جوی راه حل هایی برای وضعیت انرژی و امنیت و اقتصاد وابسته این کشور؟!

باید نسلی نو با رویکردی جدید تربیت شود که توان عبور از تعارضات قومی را داشته باشد و این با تشکیل مجموعه های تربیتی و جهت دهی به مدارس موجود شدنی است. البته حتماً نیازمند مجموعه تولیدات رسانه ای نیز هستیم.
همه این اقدامات لازم و شدنی است و باید مجموعه های تربیتی و رسانه ای و هنری افغانستان تا جای ممکن وارد این عرصه شوند ولی مسئله اصلی در ساختار سیاسی و همچنین اراده سیاسی است.

مسئله اراده سیاسی بدین معناست که کنشگران قدرت نهایتاً خود جزئی از همین فرهنگ سیاسی موجود هستند که باعث می شود حتی اگر نخواهند با همین مدل «ترجیح قوم خود» عمل کنند، امکانش را نخواهند داشت ولی مسئله نظری در نحوه تعریف یک ساختار سیاسی جدید متناسب با این اقتضائات است.

آری! تشکیل دولت وحدت ملی، تنها راه حل این نوع کشورهاست ولی با چه فرایندی؟ آیا باید همان سیاسیون قومی سابق به افغانستان برگردند و دولت را شکل بدهند یا نیروهای بیرونی بیایند و دولت وحدت ملی را تشکیل بدهند؟ یا اینکه شایستگان علمی و کارآمد هر قوم که به کشور خود متعهدند و از پاسپورت های دوم و سوم هم محروم اند، باید در تشکیل دولت جدید سهم آفرینی کنند و این یک قوه عاقله نیاز دارد که بتواند آنها را کنار هم جمع کند.

اینکه مشارکت همه نخبگان کشور افغانستان برای ثبات در آنجا مورد نیاز است، چیزی نیست که انکار بشود اما مسئله در تطبیق مصادیق این مشارکت و فرایند آن است. آنچه در بیست سال گذشته جاری بود با وجود تأکید بر حضور تکنوکرات ها و تحصیل کردگان غرب گرا نتوانست به آرام شدن تعارضات قومی بینجامد. اینکه در شرایط کنونی وضعیت به چه سمتی برود، به میزان عقلانیت حاکمان این کشور در مدیریت این مقوله محوری، مهم و حساس پس از دوره گذار کنونی و افزایش ثبات وابسته خواهد بود.

طالبان؛ بدون واسطه

مصاحبه اختصاصی ملامحمد یعقوب مجاهد وزیر دفاع امارت اسلامی افغانستان
باشبکه طلوع نیوز در کابل - منتشر شده در تاریخ ۱۴۰۲/۰۳/۰۵



ما به هر روستایی
که می رفتیم، به
شکل فرد عادی
می رفتیم، به طور
مثال یک یا دو
ماشین همراه ما
بود و ما خودمان
را از تعقیبی که در
آسمان و زمین بود
حفظ می کردیم و
تلاش می کردیم
تا تصاویری از ما
منتشر نشود

جناب وزیر از اینجا شروع می کنیم که شما وارث بنیانگذار امارت اسلامی ملا محمد عمر مجاهد هستید. بنیانگذار امارت اسلامی، برای چه هدفی امارت اسلامی را بنیانگذاری کرد و آیا شما الان امارت اسلامی را به همان جهت در حرکت می بینید؟

از روزی که سنگ بنای امارت اسلامی افغانستان - که در ابتدا نامش تحریک اسلامی طالبان بود - گذاشته شد و مبارزه شد، همه آنها برای هدفی بود که الان به آن رسیده ایم.

چه هدفی؟

برای رفع شر و فساد، ناامنی، خودسری، تجزیه و مشکلاتی که افغانستان با آن روبه رو بود و تقریباً اکثر ملت آنها را با چشم خود مشاهده کردند و یا شنیدند، حرکت اسلامی و مبارزه شروع شد و قربانی داده شد و در نتیجه امنیت آمد، نظام اسلامی حاکم شد و آن مشکلات و اختلافاتی که همه ملت با آن روبه رو بود، از بین رفت. الان همگی می بینیم که به آن اهداف و مقاصد رسیده ایم؛ الحمدلله در کل کشور امنیت سراسری حاکم است، هر کسی به حقوق خودش رسیده، عدالت تأمین شده است و به یک فرمان واحد هستیم؛ لذا اینها تقریباً اهداف شروع تحریک اسلامی طالبان بود و ما به آن رسیده ایم.

درست است. حالا ببایم به زندگی شخصی ملا محمد عمر مجاهد بپردازیم؛ شما به عنوان وارث ایشان در چند کلمه توضیح بدهید که ایشان چه شخصیتی بود؟

ملا محمد عمر مجاهد که پدر من بود، یقیناً شخصیتی بود که امید مسلمانان و افغان ها را زنده کرد و در شرایطی که زمینه برای تجزیه افغانستان فراهم بود، این امکان از بین رفت و افغانستان یک کشور واحد ماند و برای این کار تلاش های فراوانی صورت گرفت. در مورد شخصیت ایشان، شاید دوستانی که در دوره جهاد و دوره قبلی امارت اسلامی افغانستان همراه ایشان بودند، اطلاعات بیشتری داشته باشند. به هر حال ایشان برای ملت، مجاهدین، علما و طلاب شخصیتی مهربان، اهل حلم، جهادی و ملی بود و برای اسلام و کشور تلاش های فراوانی انجام داد.

شما چند سال پدر خود را ندیده اید؟

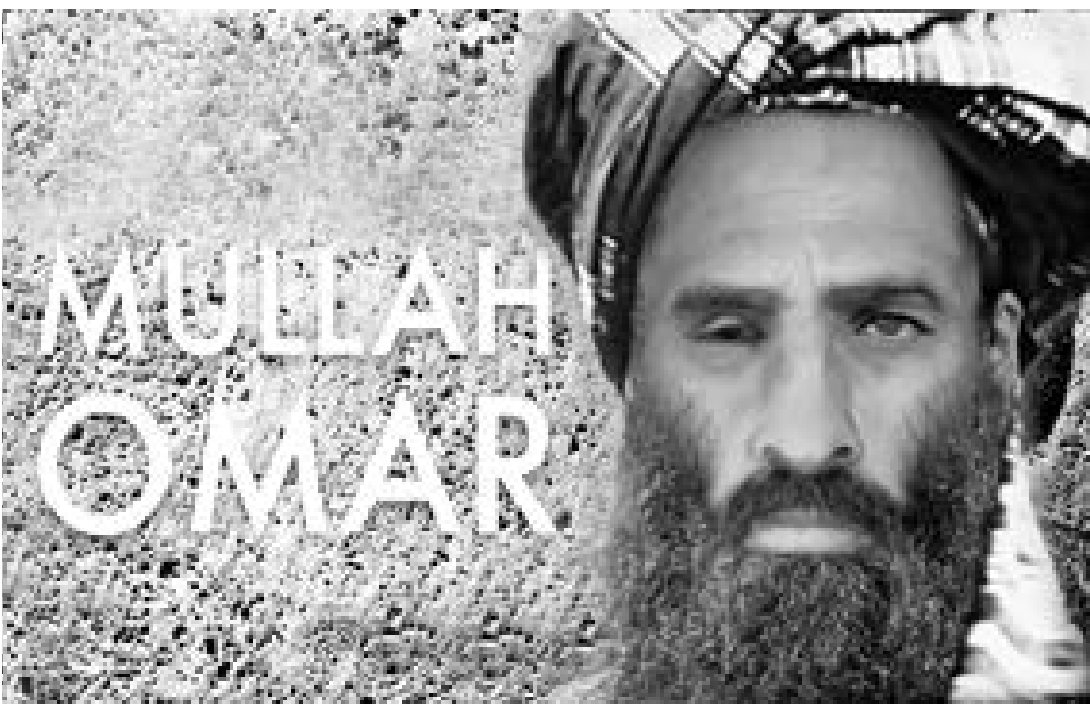
تقریباً ۱۳ سال ما همدیگر را ندیدیم.

چرا؟

به دلیل اینکه ایشان در منطقه ای بودند که در ۱۰۵ کیلومتری آن، پایگاه بزرگ امریکایی ها بود - پایگاهی که بزرگترین مقر امریکایی ها در جنوب کشور محسوب می شد - و با وجود پوشش اطلاعاتی وسیعی که امریکایی ها داشتند، زندگی در چنین منطقه ای امکان همراهی و دیدار با خانواده و فرزندان را ناممکن می کرد.

در طول بیست سال اخیر شما اکثر مسئولیت نظامی داشتید؛ بفرمایید که در این سال ها کجا بودید؟

در طول این بیست سال در کشور بودم و در زمانی که مسئول نظامی بودم، تقریباً ۶۵ درصد



خاک افغانستان در حاکمیت ما بود، ولایت‌هایی مثل: زابل، قندهار، هلمند، ارزگان، میدان وردک، لوگرو حتی جلال‌آباد.

▲
ملا عمر رهبر طالبان در دوره
حکومت اول و پدر ملا یعقوب

خب پس چطور حتی یک تصویر از شما منتشر نمی‌شد؟ این سؤال پیش نمی‌آید که ملا یعقوب مجاهد چطور در همه این مناطق مسئولیت داشته ولی یک تصویر از او منتشر نمی‌شود؟

اگر این تصاویر منتشر می‌شد، ما نمی‌توانستیم به این شکل خدمت کنیم؛ لذا ما به هر روستایی که می‌رفتیم، به شکل فرد عادی می‌رفتیم، به طور مثال یک یا دو ماشین همراه ما بود و ما خودمان را از تعقیبی که در آسمان و زمین بود حفظ می‌کردیم و تلاش می‌کردیم تا تصاویری از ما منتشر نشود.

در بیست سال گذشته شما سابقه مبارزه با آمریکا را دارید؛ در طول این بیست سال، امکانات و وسایل لازم برای مبارزه را از کجاست می‌کردید؟

حرف اول این است که در مبارزه مصارف ما همانند مصارف مبارزه دیگران نبود، به طور مثال ما از بشکه زرد استفاده می‌کردیم که با تانک‌های میلیون دلاری آمریکا مقابله می‌کرد.

خب سؤال اینجاست که باروت آن را از کجاست می‌کردید؟

باروتش را خودمان می‌ساختیم. همان افرادی که آنها را درست می‌کردند، الان نیز با ما همکاری می‌کنند و همراه و رفیق ما هستند.

همسایه‌ی من

۱۴۴ شماره چهارم • تیر و مرداد ۱۴۰۲

ما هیچ کمک
نظامی از این
کشورها که شما
نام بردید و یا
کشورهای دیگر
دریافت نکرده ایم،
حتی یک اسلحه
کلاشنیکف هم
دریافت نکردیم،
نه کمک مالی و
نه کمک دیگری.
این فقط تبلیغاتی
بود که در مقابل
ما می شد و این
تلاش ها برای
بدنامی ما صورت
می گرفت و در
عمل چنین چیزی
وجود نداشت

یعنی همه آن تجهیزاتی که شما در مبارزه استفاده می کردید برای خودتان بوده است؟ اما شما در این بیست سال متهم به حمایت از سوی پاکستان، ایران، روسیه و چین بوده اید.

اینها شایعاتی بوده اند که گفته می شود؛ خود من تقریباً ۵ سال آخر مسئول صحنه بوده ام. [و این گونه نبود.]

شاهدی بهتر از شما نیست!

ما هیچ کمک نظامی از این کشورها که شما نام بردید و یا کشورهای دیگر دریافت نکرده ایم، حتی یک اسلحه کلاشنیکف هم دریافت نکردیم، نه کمک مالی و نه کمک دیگری. این فقط تبلیغاتی بود که در مقابل ما می شد و این تلاش ها برای بدنامی ما صورت می گرفت و در عمل چنین چیزی وجود نداشت.

به بخش دیگری برویم. در طول این بیست سال، فراز و نشیب زیادی وجود داشت؛ فکر می کردید روزی برسد که دوباره حکومت در دست شما باشد؟

این امید را داشتیم؛ البته نه به این شکلی که الان به این هدف رسیده ایم، چون در پیش روی خودمان سختی ها را می دیدیم و در این فکر بودیم که چگونه این اتفاق صورت می گیرد که الحمدلله بدون جنگ، تخریب شهرها - که برای آن خیلی نگران بودیم - و مشکلات دیگر به این هدف رسیدیم.

شما تصور نمی کردید که این چنین شود، اما شما بدون جنگ و تقریباً در ده روز، بیشتر مناطق افغانستان را در دست گرفتید. دلیل و علت آن چه بود؟

علت این بود که نگهداری نظام سابق افغانستان کاملاً از طرف امریکایی ها بود و زمانی که امریکایی ها دست از افغانستان کشیدند، ادارات خود به خود سقوط کردند، چون دیگر نه توانی برای مبارزه و نه دستوری برای جنگ داشتند و نه حتی هدف و باوری وجود داشت که به خاطر آن خودشان را قربانی کنند.

در دوحه مذاکراتی جریان داشت که شما با امریکایی ها توافق کردید و حکومت افغانستان را لایق گفت و گو ندانستید و به همین دلیل شما به مبارزه روی آوردید؛ با این مسأله موافقت می کنید؟

ما در طول روند مذاکره، مذاکرات را بر دو بخش تقسیم کرده بودیم: اول مذاکرات با خارجی ها؛ دوم مذاکرات بین الافغانی. منتها جمع بندی ما این بود تا زمانی که مذاکره با خارجی ها صورت نگرفته باشد و با وجود اشغال خارجی، افغان ها نمی توانند به نتیجه برسند.

چرا به این فکر رسیدید؟

تاریخ این مسأله را ثابت کرده و این عملاً برای ما مشخص بود که تمام اختیارات سیاست



خارجی و داخلی دولت در دست خارجی ها بود؛ پس اگر با فرد مقتدر و صاحب اختیار امور، گفت و گو و مذاکره نکنیم و به نتیجه نرسیم، مذاکره با بقیه، ضایع کردن وقت است.

۱
امضای توافقنامه موسوم به
دوحه میان ملا برادر (نماینده
طالبان و زلمی خلیل زاد
نماینده دولت آمریکا در
سال ۲۰۲۰

به عنوان شخصی که در رأس نظام هستید، بگویید که در توافق دوحه چه چیز پنهان و ناگفته ای وجود دارد؟

هیچ چیز پنهانی وجود ندارد. همین توافق بود که صورت گرفت و برای عملی کردن توافقنامه برخی از مکانیزیم ها وجود داشت، مثلاً اگر قرار بود خارجی ها از یک پایگاهی به جای دیگر منتقل شوند، در بین راه مشکلی برای آنها ایجاد نشود و طالبان آنها را متوقف نکنند و یا به طور مثال در زمان مذاکرات، حملات کاهش پیدا کند و به پایگاه های بزرگ حمله صورت نگیرد تا برای مذاکرات مشکلی به وجود نیاید. تمام موضوعات مورد گفت و گو به تفصیل وجود دارد و یک نقطه پنهان هم وجود ندارد و به نظر من این تبلیغاتی است که امریکایی ها به وسیله آن تلاش می کنند تا هم ملت را نسبت به ما بی اعتماد کنند و هم به آن کشورهایی که رقیب آنها هستند، نشان دهند که مسائل مخفی وجود دارد.

بعد از به قدرت رسیدن امارت اسلامی اگر شما دیده باشید، هر روز در بین مردم این حرف ها تکرار می شود که در این توافق، موارد پنهان و پیوست هایی وجود دارد. چرا؟

بله و من هم گفتم که این صحبت ها برای استفاده آنها در رقابت هایی است که با کشورهای همسوی خود دارند و یا اینکه می خواهند ملت را به شبهه و بی اعتمادی بیندازند.

همسایه شرقی

برای عملی کردن
توافقنامه برخی از
مکانیزیم‌ها وجود
داشت، مثلاً اگر
قرار بود خارجی‌ها
از یک پایگاهی به
جای دیگر منتقل
شوند، در بین راه
مشکلی برای آنها
ایجاد نشود در
زمان مذاکرات، به
پایگاه‌های بزرگ
حمله صورت نگیرد
تا برای مذاکرات
مشکلی به وجود
نیاید

چه کسانی این کار را انجام می‌دهند؟

در رأس این کار آمریکا و متحدانش برای این کار تلاش می‌کنند.

هدفشان ناکامی امارت اسلامی است یا هدف دیگری دارند؟

شک و شبهه و بی‌اعتمادی ایجاد کردن هم گامی برای ناکامی امارت اسلامی است.

در بین امارت اسلامی و مردم؟

در بین امارت اسلامی و مردم و همچنین در بین امارت اسلامی و کشورهای دیگر.

در طول آن بیست ماه مذاکره، بارها شما و آمریکا یکدیگر را به نقض

توافقنامه دوحه متهم کردید؛ مسأله اصلی چیست؟

متن توافقنامه همان زمان در رسانه‌ها منتشر شد و همه هموطنان می‌توانند مطالعه کنند و مشخص است که چه کسی از توافقنامه سرپیچی کرده است. در همان زمان هم که توافقنامه امضا شده و زمان خروج امریکایی‌ها مشخص شده بود، آنها سرپیچی کردند و صدها بار توافقنامه را نقض کردند و ما به دلیل منافع ملی کشور، در بعضی از موارد با سعه صدر با آنها رفتار کردیم.

جناب وزیر! من سه مثال از این توافقنامه را برای شما بیان می‌کنم: اول،

حکومت فراگیر؛ دوم، عدم استفاده تروریست‌ها از خاک افغانستان برای

تهدید دنیا؛ سوم، حقوق بشر، که الان نیز کشورها شما را به عدم رعایت آن

متهم می‌کنند.

اولاً در توافقنامه چیزی به عنوان حقوق بشر وجود ندارد؛ دوماً ما به عدم استفاده از خاک افغانستان علیه کشورهای خارجی پایبندیم و این جزو اصول ماست و ما به هیچ گروه و فردی اجازه نمی‌دهیم که از خاک افغانستان علیه هیچ کشوری استفاده کند.

اما همین جهانیان می‌گویند که در افغانستان ده‌ها گروه تروریستی

وجود دارد که امارت اسلامی با آنها در ارتباط است. در همین گزارش

اخیر سازمان ملل نیز از القاعده و تحریک طالبان پاکستان (تی. پی. تی) نام

برده‌اند.

اینها همه تبلیغات است. این ده‌ها گروه که می‌گویند چه گروه‌هایی هستند؟ قبلاً نیز بعضی رسانه‌ها می‌گفتند که در افغانستان بیست گروه وجود دارد، برای اینکه مبارزه ما را زیر سؤال ببرند و مذاکرات را ناکام کنند؛ می‌خواستند نشان دهند که مذاکره با طالبان و امارت اسلامی بی‌نتیجه است، چون گروه‌های زیادی وجود دارند و جنگ ادامه پیدا می‌کند، اما برای جهانیان و ملت ثابت شد که آن گروه‌ها چه شدند.

جناب مجاهد، شما چگونه به کابل آمدید؟ کمی درباره اتفاقات آن روزها

توضیح دهید. فرماندهی بر عهده شما بود؟

در زمان سقوط ولایت نیمروز، شیخ ملاهبت الله آخوندزاده به ما اجازه گرفتن ولایات

در نیمروز وضعیتی پیش آمد که با من تماس گرفته شد که ولایت سقوط کرده است و مردم خارج شده اند و من دستور دادم که شما خودتان را به اطراف و محدوده ولایت نزدیک کنید و همانجا بمانید

را نداده بود تا ملت دچار مشکل نشود. در قدم اول جنگ در هلمند شروع شده بود که در آن زمان ما اراده گرفتن ولایات را نداشتیم و در آن زمان والی فعلی ولایت نیمروز با من در ارتباط بودند و گفتند: ما به زندان خیلی نزدیکیم، اگر تلاش کنیم می توانیم زندانیان را آزاد کنیم. بعد من اجازه دادم که برای آزاد کردن زندانیان تلاش کنند، اما برای گرفتن ولایت کاری انجام ندهند؛ به هر حال آنجا مورد توجه بیشتر امریکایی ها و ناتو قرار گرفت و آزادی زندانیان هم تقریباً صورت نگرفت و جنگ آغاز شد.

در آن زمان مسئولان ولایت های مختلف با من تماس می گرفتند و می گفتند که ما خیلی به ولایت نزدیکیم و به راحتی می توانیم آن را تصرف کنیم، اما از طرف ما اجازه داده نمی شد. در نیمروز وضعیتی پیش آمد که با من تماس گرفته شد که ولایت سقوط کرده است و مردم خارج شده اند و من دستور دادم که شما خودتان را به اطراف و محدوده ولایت نزدیک کنید و همانجا بمانید. نیروهای ما می گفتند که همه به سمت ایران فرار کرده اند و تانک ها، وسایل نقلیه و اسلحه ها را هم با خودشان برده اند. آنها نگران شده بودند و می گفتند که منطقه خالی است و کسی حضور ندارد و ما به این شرط اجازه دادیم که پیش بروند ولی اگر یک نظامی در مقابل آنها ایستاد، توقف کنند و درگیر نشوند. به هر حال ما به ولایت رسیدیم و کسی در مقابل ما وجود نداشت و بالاخره ولایت نیمروز گرفته شد و همچنین جریان سقوط همه ولایات به این صورت آغاز شد. زمانی که ما به کابل نزدیک شدیم و سایر ولایات اکثر سقوط کرده بودند، من با ذبیح الله مجاهد و سایر دوستان در تماس بودم و بیانیه ای آماده و منتشر کردیم که ما با زور و جنگ اراده ورود به کابل را نداریم و مجاهدین را در اطراف کابل متوقف کردیم تا تصمیمی برای ورود به کابل گرفته شود؛ همچنین امریکایی ها، دفتر ما در قطر و اداره کابل تلاش می کردند تا یک تفاهمی در تسلیم شدن کابل ایجاد شود. همان زمان که ما داشتیم فکری کردیم که چه تصمیمی بگیریم، برای ما اطلاعاتی آمد که اشرف غنی صبح از کابل خارج شده است و بقیه سران حکومت نیز از کابل خارج شده اند و یا در حال خارج شدن هستند و ما شب تصمیم گرفتیم که وارد کابل شویم.

شما چه زمانی اطلاع پیدا کردید که رئیس جمهور غنی رفته است؟

دقیقاً یادم نمی آید، طرف های شب بود و برای ما خبر می آمد و شهروندان و برخی از سرانی که در کابل سکونت داشتند درخواست می کردند که وارد شوید چون چپاول آغاز شده است.

کرزی هم از همان سرانی است که از شما درخواست کرده؟

خیر به من خبری از جناب کرزی نرسیده و من اطلاع ندارم.

کرزی گفته بود که من از اینها درخواست کرده بودم که شما وارد کابل

شوید تا چپاول صورت نگیرد؛ به این دلیل داریم این سؤال را می پرسیم.

به من نگفته است، شاید با بزرگان دیگر گفت و گو کرده باشد. در آن وضعیت من نیز در قندهار بودم و در همان شب حرکت کردم.

امارت اسلامی
پیشرفت ها و
دستاوردهایی دارد
که فکر نمی کنم
در طول بیست
سال گذشته اتفاق
افتاده باشد،
در برخی موارد
حتی یک قدم هم
برداشته نشده
بود، به طور مثال
در ممنوعیت مواد
مخدر

کجا بودید که دستور می دادید؟

در قندهار بودم؛ چند روز قبل قندهار گرفته شده بود.

بگذریم. حالا که ۲۲ ماه کامل از حاکمیت امارت اسلامی می گذرد، شما

وضعیت را چگونه ارزیابی می کنید؟

خوب ارزیابی می کنم و امید پیشرفت های دیگری نیز دارم؛ البته امارت اسلامی پیشرفت ها و دستاوردهایی دارد که فکر نمی کنم در طول بیست سال گذشته اتفاق افتاده باشد، در برخی موارد حتی یک قدم هم برداشته نشده بود، به طور مثال در ممنوعیت مواد مخدر. در زمینه مسائل اقتصادی هم با وجود همه تحریم ها و مشکلات، پیشرفت خوبی داشته ایم و این دومین سالی است که بودجه را با درآمد داخلی تأمین می کنیم؛ در بخش تأمین امنیت هم که وضعیت برای همه مشخص است. همچنین در مورد ارتش هم پیشرفت هایی اتفاق افتاده که البته در حال تکمیل شدن است و الحمد لله نیروی پلیس هم منظم و درست شده است و بخش استخبارات هم فعال است و جلوی دشمنان مخفی را گرفته؛ پروژه های بزرگی هم مانند کانال قوشتیه است که کار روی آن جریان دارد و در مجموع به نظر من در دو سال اخیر پیشرفت های زیادی داشته ایم.

از وضعیت فعلی راضی هستید؟

بله راضی هستم.

۲۲ ماه می گذرد و هیچ کشوری تاکنون شما را به رسمیت نشناخته است!

خیر، از این راضی نیستم که هیچ کشوری ما را به رسمیت نشناخته است، باشرایطی که از سوی جهانیان برای به رسمیت شناختن مطرح می شود، فکر نکنم کمبودی وجود داشته باشد؛ اما آنها برای به دست آوردن اهداف و خواسته هایشان فشار می آورند و ما در هیچ شرایطی برخلاف منافع اسلامی و ملی تسلیم نخواهیم شد.

مگر دنیا از شما چه می خواهد؟

دنیا از ما چیزهایی را می خواهند که در برخی از موارد شرعاً نمی توانیم قبول کنیم.

به طور مثال؟

به طور مثال قرائتی از آزادی که نه اسلام آن را قبول دارد و نه منافع ملی ما؛ همچنین در بخش های دیگری مثل اقتصاد نیز خواسته هایی دارند.

جناب مجاهد شما به خواسته های دنیا اشاره کردید؛ بجز ایجاد حکومت همه شمول، تعامل با دنیا، حقوق زنان و تحصیل آنها و مسأله آزادی که به صورت عمومی مطرح شده است، دنیا خواسته دیگری را از شما داشته است؟ یعنی مثلاً در مجالس خصوصی و پنهانی از شما چیزهای دیگری خواسته شده است؟

همین مسائل هستند که شما اشاره کردید؛ در اینها ما می خواهیم مطابق شرایط خودمان گام



برداریم؛ البته این شرایط را ما از خودمان نساخته ایم، بلکه شرایطی است که بر مبنای عقیده ماست، بر مبنای شریعت اسلامی و همچنین منافع ملی ماست و البته خواسته مخفی وجود ندارد.



خروج آمریکا از افغانستان پس از دود ده جنگ و ویرانی در سال ۲۰۲۱

از چهار خواسته ای که من ذکر کردم کدام یک مخالف شریعت اسلامی و سنت نبوی است؟

شما یک به یک نام ببر!

به طور مثال حکومت همه شمول و فراگیر.

درباره حکومت همه شمول، آنها یک تعریفی دارند و ما تعریف دیگری داریم. تعریف آنها این است که به خواسته آنها حکومت تشکیل شود، به طور مثال به دستور آنها فلان شخص باید وزیر باشد، فلان شخص باید رئیس باشد، فلان شخص والی و دیگری قوماندان باشد. در جریان مذاکرات نیز در مسائل داخلی به خارجی ها اجازه دخالت نمی دادیم.

اینکه حکومت شما چگونه باید باشد، چگونه باید تشکیل شود، چه کسی باید در حکومت باشد و چه کسی نباشد، روند تعلیم باید چگونه باشد، در مورد آزادی بیان چه نوع برخوردی با مردم داشته باشیم و... به صورت کلی سیاست ما همواره اینگونه بوده که افغان ها باید خودشان درباره این موارد تصمیم بگیرند.

همسایه شرقی

۱۵۰ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

شخصیت‌ها و گروه
ها و اقوامی که در
بین ملت پذیرفته
شده‌اند، آنها باید
به اندازه مسئولیت
و توان خودشان
تلاش کنند تا
نام‌های مختلف
در افغانستان از
بین برود و ملت
یکپارچه بشود.

تعریف شما از حکومت همه‌شمول چیست؟

تعریف ما از حکومت همه‌شمول این است که در آن، تمام ملت افغانستان... (قطع حرف توسط مجری)

کدام مردم؟ صرفاً کسانی که عضو تحریک هستند یا بقیه که عضو تحریک نیستند را هم شامل می‌شود؟

چه عضو تحریک باشند چه عضو تحریک نباشند.

در تمام وزرا به من نشان بده که شخصی خارج از بدنه تحریک باشد، شاید یکی وزیر اقتصاد موجود باشد و وزیر تجارت و سوداگری، به غیر از اینها فرد دیگری هست؟

ما تلاش کردیم و چون حالت ابتدایی است و در ابتدای همه انقلاب‌ها، شرایط طوری است که اگر تقسیم را شروع کنیم، هرج و مرج می‌شود؛ اما اگر به ما زمان داده بشود و این روند ادامه پیدا کند، من امیدوارم و یقین دارم که باید تنوع ایجاد شود.

یعنی چه تنوعی ایجاد بشود؟

مثلاً در بخش‌های فنی کسانی باید سرکار بیایند که کار را به نحو احسن پیش ببرند.

افراد فنی امارت اسلامی یا کسانی که از دایره تحریک امارت اسلامی بیرون هستند؟

در مجموع نظر من این است که باید چنان تصویری ارائه کنیم که افغانستان یک ملت واحد است و بس.

برای این کار برنامه‌ریزی شده است؟

برای این کار در برخی موارد گارهایی شده و جریان دارد که البته به نظر من کافی نیست. نظر من این است که رسانه رسالت خودش را ادا کند، ارتش رسالت خودش را ادا کند، پلیس رسالت خودش را ادا کند، مدرسه و دانشگاه هم رسالت خودشان را ادا کنند؛ همچنین شخصیت‌ها و گروه‌ها و اقوامی که در بین ملت پذیرفته شده‌اند، آنها باید به اندازه مسئولیت و توان خودشان تلاش کنند تا نام‌های مختلف در افغانستان از بین برود و ملت یکپارچه بشود.

جناب مجاهد ملت افغانستان بعد از چند دهه، از جنگ خسته شده‌اند و آرزوی صلح دارند؛ به نظر شما این آرزو چقدر محقق شده است؟

الحمد لله الان ۱۰۰ درصد ملت افغانستان در امنیت‌اند و جنگ و مبارزه، اشغال و بمباران و مشکلات دیگر نیست و تنها مشکلاتی در بخش اقتصاد وجود دارد که به لطف خدا امیدواریم که آن هم حل شود. در مورد مسائل امنیتی مشکل جدی نداریم که روی آن حساب کنیم.

به طور واضح
خواسته ما این
است که هیچکس
نباید به حریم
هوایی افغانستان
تجاوز کند و این
نقض آشکار توافق-
نامه دوحه است،
اما امریکایی ها این
را مدنظر نگرفته اند

**شما یکبار در صحبت های خود فرموده بودید که حریم هوایی افغانستان
در اشغال است و جناب ذبیح الله مجاهد هم این مسئله را مطرح کرده
بودند؛ آیا صلح در زمان اشغال حریم هوایی تکمیل می شود؟**

حریم هوایی نقض شده و در اشغال است.

از طرف چه کسانی؟

از طرف امریکایی ها.

از کجای آیند؟

دفعه قبل هم توضیح داده بودم و چون نمی خواهم ناراحتی ایجاد شود و روابط ما با آن کشورها کم-
رنگ شود، توضیح بیشتر نمی دهم؛ اما به طور واضح خواسته ما این است و هم در جلسات به صورت
مکرر از آنها خواسته ایم و هم از طریق رسانه ها مطرح کرده ایم که هیچکس نباید به حریم هوایی
افغانستان تجاوز کند و این نقض آشکار توافقنامه دوحه است، اما آنها این را مدنظر نگرفته اند.

**شما گفتید: من به آن کشورها اشاره نمی کنم تا مبادا روابط خراب شود؛ آیا
الان روابط شما با آنها خوب است؟**

تا روابط بیشتر خراب نشود.

و با همین وضعیت باید ادامه داد؟

باید منافع ملی افغانستان را در نظر بگیریم؛ در جایی که سیاست نرم و مذاکرات صلح
کاری کند، ما باید سیاست نرم را به کار بگیریم و در جایی که آن سیاست کاربرد ندارد و سیاست
سختگیرانه و زور و اسلحه کارساز است، آن را باید به کار بگیریم.

**پیردازیم به دوره حاکمیت دوباره امارت اسلامی؛ عفو که از طرف رهبر
امارت اسلامی افغانستان اعلام شد، برای چه کسانی است؟**

این عفو برای تمام کسانی است که ما با آنها در طول بیست سال در حال جنگ و مقابله بودیم
و هر نوع مقابله ای علیه یکدیگر انجام دادیم. عفو برای این اجرا شد تا دیگر درب جنگ،
مشکلات و آوارگی در افغانستان بسته شود و امنیت، آسایش و خوشحالی حاکم شود و هر
کسی در خانه خود همراه خانواده خودش زندگی خوشحالی داشته باشد، تا دامن جنگ
دوباره پهن نشود و این امنیتی که الان به افغانستان برگشته است از بین نرود.

چقدر به فرمان عفو عمل شد؟

تا اندازه ای که من اطلاع دارم و تلاش کرده ام که اطلاعاتی کسب کنم، صد درصد به این
عفو عمل شده است.

گزارش های انتقادی در مورد عفو را شنیده اید؟

بله، در این مورد باید توضیح بدهم که عفو در سطح نظام صورت گرفته و به صورت عمومی از

کارمندان دولت
سابق همراه ما
هستند و حتی
در دفتر من و در
دفتر رئیس ستاد
ارتش افغانستان و
در همه وزارت دفاع
وجود دارند. اگر
از مقر وزارت دفاع
بازدید کنید، آنجا
افراد متخصص
زیادی حضور
دارند و مشغول
انجام وظایف خود
هستند و هیچ
مشکلی ندارند

بالا تا پایین نظام، هیچ فردی این عفو را نقض نکرده و از دستور رهبر هیچ نوع سرپیچی صورت نگرفته است؛ البته شاید در برخی از مناطق برخورد های شخصی و انفرادی و عقده ای صورت گرفته باشد.

آیا اینها را باور دارید؟

بله باور دارم.

در مورد مخالفت های داخلی امارت اسلامی که به عنوان گروه ها و شکاف ها مطرح می شود جواب شما چیست؟

به طور جدی این مسأله را رد می کنم. علیه ما و امارت اسلامی از قبل تلاش هایی صورت می گرفت و باز هم ادامه خواهد داشت و همچنین خبر هایی نشر می شود. با توجه به اطلاع زیادی که من دارم و مدت زیادی که در حال کار و خدمت بوده ام، هیچ نوع شکاف، مخالفت و مقابله ای که به ضرر نظام باشد وجود ندارد و این تنها تبلیغات علیه نظام است.

مسأله دیگری که باید زودتر می پرسیدم این است که جامعه جهانی حقوق بشر برای خود خط قرمز می داند و شما متهم به نقض آن هستید. به عنوان نمونه در پنجشیر نیرو های شما متهم به کشتار هستند. شاید شما در آن زمان توضیحاتی ارائه کرده بودید، اما مردم علاقه مند به شنیدن دوباره آن هستند.

مطالبی که در این زمینه منتشر شده، فقط و فقط بر اساس گزارش های غلط و شایعات بی اساس بوده است و خواهش و تقاضای ما این است که آنچه منتشر می شود، بر اساس منابع رسمی و معتبر باشد و سعی کنند با حفظ بی طرفی و بنا بر اطلاعات موثق و دقیق گزارش خود را ارائه و منتشر کنند. مثال یا شواهدی ارائه کنند که در کجای پنجشیر این اتفاق افتاده، در چه زمانی و چگونه و به چه شکلی و با چه کسانی صورت گرفته است. به نظر من این گزارش ها اصلاً بر اساس واقعیت نیست.

خب. شما جلوتر به حکومت همه شمول اشاره کردید و گفتید برای این کار اقداماتی صورت می گیرد؛ در وزارت دفاع چه تعداد از کارمندان سابق همکاران هستند؟ تعداد نیرو های ارتش شما چقدر است و تا چه اندازه می خواهید آن را افزایش دهید؟

در شرایط فعلی تعداد نیرو های ارتش حدود ۱۵۰ هزار نفر است که ما فعلاً در حال آموزش و مرتب سازی آنها هستیم. یعنی تعدادی را می گویم که واقعاً وجود دارد (کنایه به ارتش خیالی جمهوریت). کارمندان دولت سابق همراه ما هستند و حتی در دفتر من و در دفتر رئیس ستاد ارتش افغانستان و در همه وزارت دفاع وجود دارند. اگر از مقر وزارت دفاع بازدید کنید، آنجا افراد متخصص زیادی حضور دارند و مشغول انجام وظایف خود هستند و هیچ مشکلی ندارند.



یعنی از وزارت دفاع فردی به عنوان کارمند سابق اخراج نشده؟

هیچ کسی اخراج نشده است.



تجهیزات جامانده پس از فرار
آمریکا از افغانستان در سال ۲۰۲۱

خب، این ۱۵۰ هزار نیروی ارتش مخارجی دارند که پول می خواهد، این هزینه را قبلاً خارجی ها تأمین می کردند، الان این هزینه ها از کجا تأمین می شود؟

در این سال ها جنگ بود و طبیعتاً جنگ، مصارف هنگفتی دارد؛ اما الان الحمدلله امنیت و صلح حاکم است و مشکل جدی امنیتی نداریم و تنها و تنها برآموزش، نظم و مرتب سازی ارتش کار می کنیم و برای این موضوع مصارف زیادی خرج نمی شود که نیاز به کمک های دیگران داشته باشد؛ لذا با همین بودجه ای که از طرف امارت اسلامی اعلام می شود و به وزارت دفاع تعلق می گیرد، کار خودمان را پیش می بریم.

از صفحات مختلف شما اخبار بازسازی خودروهای نظامی و زرهی منتشر می شود در این خصوص آماری که می توانید به ما ارائه کنید چقدر است؟

آمار دقیقی الان همراه من نیست، ولی همه را به اطلاع ملت رسانده ایم. دربخشی که پیشرفت کرده ایم، به تعداد هزاران وسیله و اسلحه بازسازی کرده ایم، وسایل مختلفی که بعضی از زمان امریکایی ها مانده و همچنین خیلی از وسایل هم از زمان روس ها مانده است، مثل اسلحه های بزرگ و سنگین که بسیاری را تعمیر شده اند و یا در حال بازسازی اند و تلاش می کنیم که هیچکدام از آنها خراب باقی نماند.

هدف ما جنگ و
درگیری با هیچ
همسایه‌ای نیست.
افغانستان به
تازگی از چند دهه
درگیری خارج شده
و یک کشور جنگ-
زده است؛ به همین
خاطر منافع ملی ما
ایجاب می‌کند که
تحت هیچ عنوانی
با هیچ کشوری وارد
جنگ و درگیری
نشویم

برخی از تجهیزات نظامی افغانستان در کشورهای همسایه هستند و از شما شنیدیم بالگرد و هواپیماوند و شما خواستار تحویل گرفتن آنها شده بودید. چگونه آنها را باز پس می‌گیرید؟

این یکی از خواسته‌های بحق ملت است و هیچ افغانی از این حق نمی‌گذرد و نباید بگذرد. ما با توجه به منافع ملی پیشرفت‌هایی داشته‌ایم و در ملاقات‌های خصوصی با همسایگان، تقاضای خود را مطرح کرده‌ایم و نامه‌نگاری‌هایی هم صورت گرفته است؛ اما آنها می‌گویند: از طرف امریکایی‌ها تحت فشار هستیم و آنها به ما اجازه نمی‌دهند که تجهیزات را تحویل شما بدهیم؛ البته این دلایل، قابل قبول نیست.

در این اواخر درگیری‌هایی با همسایگان صورت گرفته؛ طبق اطلاعات من با پاکستان بیش از ۲۰ بار و همچنین با ایران نیز درگیری‌های مرزی وجود داشته است. چرا؟

هدف ما جنگ و درگیری با هیچ همسایه‌ای نیست. افغانستان به تازگی از چند دهه درگیری خارج شده و یک کشور جنگ‌زده است؛ به همین خاطر منافع ملی ما ایجاب می‌کند که تحت هیچ عنوانی با هیچ کشوری وارد جنگ و درگیری نشویم، اما در هر صورت بسیاری از اوقات گزارش‌های دقیق و شواهدی موجود است که در برخی از موارد مجبور به ورود شده‌ایم.

مثالی بیان کنید.

به عنوان نمونه در برخی از مرزها بعضاً پیش آمده است که شهروندان عادی مورد اصابت قرار گرفته و شهید شده‌اند.

با کدام همسایه؟

با پاکستان پیش آمده است و همچنین با ایران و بقیه همسایگان. به عنوان مثال در برخی مناطق مرزی برای ما سؤال پیش می‌آید که نیروهای آنها چراسیم خاردار می‌کشند یا مشغول جاده‌سازی و ایجاد پاسگاه‌های مرزی هستند و این کارها در خاک افغانستان انجام می‌شود؟ این کارها نباید صورت بگیرد تا منجر به درگیری نشود. پیام ما برای همه همسایگان این است که افغانستان و نظام کنونی آن، بلکه همه ملت افغانستان با هیچ همسایه‌ای خواستار جنگ، درگیری، ایجاد مشکلات و برهم زدن روابط نیست.

همه این مشکلاتی که فرمودید راهکار نظامی دارد یا راه دیپلماتیک هم وجود دارد؟

به نظر من راه حل همه مشکلات در مجموع دیپلماتیک است و باید برای رسیدن به آن تلاش شود؛ البته در بعضی موارد که اجباری صورت بگیرد، باید برخورد نظامی هم داشت تا مشکل همان جا حل شود. الان که با ایران چند روز درگیری پیش آمد، گزارشاتی می‌رسید که از طرف آنها خمپاره و توپ شلیک می‌شود و ما باز هم این موضوع را با آنها مطرح می‌کردیم که: این کار را انجام ندهید که نه به نفع شماست و نه به نفع ماست؛ اما بالاخره مجبور به عکس‌العمل شدیم تا از خاک خود دفاع کنیم و این حق ماست و ما به هیچ صورتی نمی‌توانیم از حق خود

در مورد پروژه‌های بزرگ کارهای زیادی صورت گرفته است، یعنی تلاش و کوشش در جریان است، مانند کانال قوش تپه که یک مثال واضح است؛ همچنین پروژه شاهراه کابل- قندهار در حال حاضر با سرعت در جریان است

بگذریم و نه می‌توانیم در این مورد هیچ‌گونه معامله‌ای انجام دهیم؛ اگر یک وجب از خاک ما را کسی بخواهد اشغال کند، با او به صورتی برخورد می‌کنیم که گویا تمام کشور ما را اشغال کرده است.

سؤالی دیگر: جهان از شما درخواست مبارزه با تروریسم دارد؛ این مبارزه در چه مرحله‌ای است؟

بحث اول این است که تروریسم تعریف مشخصی ندارد و هر کشوری که دارای دشمنی باشد آن را تروریسم می‌نامد؛ روس‌ها تروریسم را به گونه‌ای تعریف می‌کنند و آمریکایی‌ها به گونه‌ای دیگر؛ پس در قدم اول باید برای تروریسم یک تعریفی در سطح جهانی مشخص شود که همه کشورها بر این تعریف متفق باشند و در آن زمان می‌توان در این مورد اظهار نظر کرد، اما افرادی گروه‌هایی که با کشوری دشمنی دارند و می‌خواهند از خاک افغانستان علیه آن کشور و امنیت آن کشور استفاده کنند، ما آماده مبارزه علیه آن‌ها هستیم و هیچ زمانی به آن‌ها اجازه چنین کاری را نخواهیم داد.

بر اساس تعریف هر کشوری که علیه ما ادعا دارد، چرا باید برای تروریست‌ها اینجا زمینه و پناهگاه فراهم شود؟ تجربه دوره اول امارت هم این مسأله را تأیید می‌کند.

خیر، ما این را قبول نداریم که ما به آن‌ها پناه داده‌ایم؛ اگر ما افراد و گروه‌هایی را اینجا آورده باشیم و مهمان کرده باشیم و آن‌ها را تحت حمایت و آموزش قرار داده باشیم، در این صورت می‌توانند ادعا کنند که شما مخالفان ما را در افغانستان آموزش می‌دهید. افغانستان کشور پهنای است که دارای کوه‌ها، بیابان‌ها و روستاهای بسیاری است و امکان دارد فردی در جایی مخفی شود و این امکان در پاکستان، ایران و دیگر همسایگان و کشورهای دیگر نیز وجود دارد.

پاکستان به صورت مکرر این ادعا را مطرح می‌کند که پس از به قدرت رسیدن امارت اسلامی در افغانستان، حملات گروه تحریک طالبان پاکستان (تی.تی.پی) در پاکستان افزایش یافته است.

اگر این گروه در افغانستان حضور داشته باشند، قاعدتاً باید حملات آن‌ها به نیروها و پاسگاه‌های مرزی پاکستان صورت بگیرد، اما چگونه ممکن است که آن‌ها در افغانستان حضور داشته و سپس از افغانستان به پاکستان وارد شده و خود را به مرکز پاکستان و اسلام‌آباد و شهرهای بزرگ برسانند؟ اگر پاکستان در حکومت ۶۳ ساله خود باز هم نمی‌تواند آن‌ها را کنترل کند و جلوی حملات آن‌ها را بگیرد، پس چگونه این اشکال را بر ما وارد می‌کند؟

اما در هر زمانی که تریبون سازمان ملل برای پاکستان فراهم شده است، این ادعا را مطرح کرده و علاوه بر آن خواستار میانجی‌گری طالبان به عنوان بی‌طرف شده‌اند.

یک بحث خواست آنان است که بحثی مجزاست، اما بحث دیگر رویکرد ماست که رویکردی



▲
نقض حریم هوایی افغانستان
توسط آمریکا برخلاف توافق
دوحه

واقعی است که به آن متعهد هستیم و به هیچ وجه نمی‌خواهیم مخالفان هیچ کشوری را اینجا مورد حمایت قرار دهیم؛ البته امکان دارد اشخاصی نیز اینجا باشند ما هم از وجود آنها بی‌اطلاع هستیم.

پس پاکستان چه می‌خواهد و با این ادعاها به دنبال چیست؟ بدنامی امارت اسلامی یا چیز دیگر؟

این سؤال باید از آنها پرسیده شود که با طرح کردن این اتهامات بی‌اساس چه هدفی را دنبال می‌کنند.

از طرفی مسأله مهم دیگر این است که چرا ارتباط بین جامعه جهانی و امارت اسلامی تیره است؟

از جهتی تعامل وجود دارد؛ در بسیاری از کشورها سفارتخانه داریم و روابط خیلی تیره نیست، اما به هر شکل روابط ما تا حدود زیادی با کشورهای غربی تیره است؛ درحالی که ما تلاش کردیم با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم و به نظر من در مجموع این به نفع افغانستان نیست که روابط ما با آن‌ها تیره باشد. در هر صورت اگر کشوری بخواهد با ما در ارتباط باشد، دروازه ما به روی او باز است؛ خود ما هم در تلاش هستیم تا اگر اطلاعات نادرست برای آنها ابهامی ایجاد کرده باشد، واقعیت را برایشان آشکار و تبیین کنیم.

کشورهایی که اجازه بازگشایی سفارتخانه‌ها را به امارت اسلامی داده‌اند، می‌گویند این مسأله برای حل مشکلات مهاجرین است؛ آیا می‌توان این تعامل را به فال نیک گرفت؟

اگر در همه کشورها مهاجرین وجود داشته باشند و در آنجا به اندازه‌ای مشکلات داشته باشند که سفارتخانه‌ها را به خاطر آنها باز کرده باشند و دیپلمات‌ها به همین دلیل مستقر شده



باشند، این مبحث جداگانه‌ای است؛ اما به هر حال امکان دارد که به دلیل برخی ملاحظات داخلی، این توجیهات را انجام داده باشند.

خب، پس اصل، تعامل است یا چیز دیگری است؟

به نظر من تا حد زیادی اصل، تعامل است.

پس چرا این کشورها تعامل را پنهان می‌کنند؟

امکان دارد دلیلش، فشار برخی کشورها بر آنان باشد، چون آنها نمی‌خواهند که کشوری با ما تعامل داشته باشد.

که گاهی پاکستان در تریبون‌های جهانی به نمایندگی از افغانستان

صحبت می‌کند؛ چرا؟

به نظر من هیچ‌کس این حق را ندارد که بدون اعطای نمایندگی و رضایت یک کشور، آن کشور را نمایندگی کند؛ این یک عملکرد خودسرانه است و باید جلوی آن گرفته شود. ما خودمان می‌توانیم کشورمان را نمایندگی کنیم و به هیچ‌کسی نیاز نداریم که نماینده ما بشود.

پاکستان برای افغانستان چگونه همسایه‌ای است؟

اگر پاکستان منافع خود را در یک افغانستان آباد، آزاد و مستقل ببیند و آن را جست‌وجو کند، در این صورت برای افغانستان همسایه خوبی است.



▲
افتتاح کانال قوش تبه، یکی از
بزرگترین پروژه های انتقال آب
افغانستان به وسیله طالبان در
فروردین ۱۴۰۱

نظر شما درباره خط فرضی دیورند چیست؟

این خط را قبول نداریم!

آیا این کفایت می کند؟

بله، همین کفایت می کند.

پیگیر آن هستید؟

زمانی که ملت بخواهند، پیگیری می کنیم؛ اما در حال حاضر ملت و کشور ما در شرایطی نیست که با طرح مسأله ای، سبب ایجاد مشکلات دیگری بشویم.

در نشست امارت با جهانیان، آنها می گویند: طالبان تعهد می دهد ولی

عمل نمی کند. چرا؟

من فکر نمی کنم تعهدی از طرف ما صورت گرفته باشد و به آن عمل نشده باشد؛ البته امکان دارد بعضی از مباحث دارای چند بُعد باشند، یعنی آنها یک برداشت داشته باشند و ما برداشت دیگری؛ یا امکان دارد در بعضی اوقات سوء تفاهم ایجاد شود، اما به صورت کلی امارت اسلامی اگر تعهدی می دهد و وعده ای می کند، حتماً به آن وفا می کند.

جناب مجاهد! دستاوردهای اقتصادی امارت اسلامی در ۲۲ ماه گذشته

چیست؟ این مسأله خصوصاً از آن جهت دارای اهمیت است که یکی از

دلایل مهم مهاجرت و ترک وطن جوانان است؛ برای اشتغال جوانان در پروژه های بزرگ چکار کردید؟

در مورد پروژه های بزرگ کارهای زیادی صورت گرفته است، یعنی تلاش و کوشش در جریان است، مانند کانال قوش تپه که یک مثال واضح است؛ همچنین پروژه شاهراه کابل-قندهار در حال حاضر با سرعت در جریان است؛ امروز در مورد باسازی جاده سالنگ هم بحث شد و این پروژه هم در اسرع وقت باسازی می شود. ما با توجه به امکانات مان، با تمام توان تلاش می کنیم تا مشکلات اقتصادی را حل کنیم؛ البته این واضح است که مشکلات اقتصادی کم و بیش وجود دارد و ما هم تأیید می کنیم، اما برای حل این مشکلات باید همه افغان ها دست به کار شوند.

تاجران افغانی متعددی هستند که در خارج ساکن اند و در میان آنها سرمایه گذاران میلیاردی وجود دارد؛ برای اطمینان آنها که به خانه برگردند و سرمایه گذاری کنند، چکار کرده اید؟

اگر امنیت جانی آن ها ملاک باشد، ما در این زمینه تلاش کافی انجام داده ایم و شاید کسی شکایت نداشته باشد؛ اگر هم در مورد کار و بار و تجارت آن ها باشد و رفت و آمد آنها در مسیرهای طولانی الحمدلله با امنیت صد درصد تأمین است.

یعنی فرصت سرمایه گذاری برایشان فراهم است که بازگردند؟

به نظر من در ۵۰ یا ۴۰ سال گذشته چنین فرصتی فراهم نشده است که در حال حاضر فراهم شده است.

سؤال دیگر، در مورد سفر شما به امارات متحده عربی است؛ آنجا با افغان های زیادی دیدار کردید و در کنار آن با تام وست هم دیدار کردید. در طی سفر آیا ملاقات های پنهانی نیز وجود داشت؟

هیچ ملاقات پنهانی دیگری وجود نداشت، ما فقط به دعوت آن ها به آنجا رفتیم و در مورد بهبود روابط دو کشور و همکاری های دوجانبه صحبت کردیم؛ ضمناً در کنار دیدارهای مختلف با مسئولین امارات متحده عربی، ملاقاتی هم با تام وست صورت گرفت.

در ملاقات با تام وست در مورد چه موضوعاتی صحبت کردید؟

با تام وست در مورد آسمان افغانستان و مصونیت آن که توسط آنان نقض می شود، صحبت کردیم؛ همچنین در موارد دیگری آنها سؤال داشتند و ما در مورد آن صحبت کردیم.

امریکا در زمان حاضر دوست است یا دشمن؟

در حال حاضر نشانه ای دال بر دوستی از آنها ندیده ایم.

یعنی دشمن است؟

آنها هنوز هم در مسیر دشمنی با ما در حرکت هستند و در همان موقف ایستاده اند.



۸ دیدار ملا یعقوب با تام وست
نماینده ویژه آمریکا در امور
افغانستان، در سفر او به امارات
متحدہ عربیہ در آذرماه ۱۴۰۱

امریکا از افغانستان چه می‌خواهد و افغانستان از امریکا چه می‌خواهد؟

ما از امریکا می‌خواهیم که افغانستان را به عنوان کشوری مستقل و آزاد در بخش‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به رسمیت بشناسد؛ آنها نباید تلاش کنند که افغانستان را تحت کنترل و تسلط خود نگه دارند یا اهداف خود را بر ملت افغانستان تطبیق نمایند.

سؤال آخر: آیا جوانی غیر از طالب می‌تواند این امید را داشته باشد که روزی در امارت اسلامی به ریاست برسد، مثل شما وزیر بشود یا حتی به مقام ریاست الوزراء برسد؟

بله قطعاً می‌تواند. در حال حاضر دانشجویانی که در سه سال گذشته در دانشکده افسری آموزش دیده بودند - که دو سال از این آموزش نیز در دوره حاکمیت امارت بوده است - و مدارک خود را تحویل گرفتند، من دستور دادم که این دانشجویان باید همین‌جا منصوب شوند، زیرا همزمان با فارغ‌التحصیلی این افسران جوان، افراد بسیاری نیز بازنشسته می‌شوند و ما نیاز به نیروهای جدید آموزش دیده داریم. ما حتی کسانی را که در خارج آموزش نظامی دیده‌اند، به کار گرفته‌ایم و الان مشغول کار هستند که تعدادشان صدها نفر است.

پیام تبریک رهبر حکومت سرپرست افغانستان
مولوی هبه الله اخندزاده
به مناسبت عید سعید قربان



در تاریخ معاصر
کشور برای
نخستین بار کشور
از نظر اقتصادی
خودکفا شده است
و ترتیبات مهم
در بخش های
بازسازی، زراعت،
آبیاری، استخراج
معادن و سایر
عرصه ها آغاز شده
است

بسم الله الرحمن الرحيم

به تمام مردم مسلمان و مجاهد افغانستان و همه مسلمانان جهان،
السلام عليكم ورحمت الله وبركاته!

نخست عید سعید اضحی را به همه شما تبریک می گویم. الله تعالی قربانی، صدقات،
حجها و خدمات تان را در راه اسلام و تمام اعمال حسنه تان را قبول بگرداند. آمین یا رب
العالمین.

آرزو دارم که روزهای مبارک عید را با خوشحالی تجلیل نماییم و نماز عید، قربانی، حج و
سایر عبادات را به طریقه احسن انجام دهیم.

در روزهای مبارک عید سعید اضحی که از یک سو وجیه قربانی ادا می شود و از سوی دیگر
در حرمین شریفین میلیون ها مسلمان از کشورهای مختلف جهان فریضه مبارک حج
را انجام می دهند، این عبادت، اخوت و قربانی است که اهل اسلام را به اتحاد و همدلی
فرامی خواند و احساس قربانی و ایثار را به مادر برابرالله تعالی می دهد.

از اینکه روزهای عبادت و قربانی در زمانی برای ملت رنج دیده ما فرا می رسد که کشور ما
صاحب نظام اسلامی و امنیت سرتاسری شده است، هموطنان ما باید شکرالله تعالی را بجا
آورند تا مستحق انعامات بیشتر الهی شویم.

لله الحمد با حاکمیت امارت اسلامی، نظام اسلامی اعاده شده است. شریعت مقدس
اسلامی اعلان و تطبیق شده است، برای ارتقای شعائر دینی و تقویت و گسترش مراکز
دینی، اقدامات صورت گرفته است. در تقنین، حکومتداری، قضاء، اقتصاد، فرهنگ و
سایر عرصه های زندگی، اصلاحات دینی جریان دارد. همه اینها اهداف و ارزش هایی
هستند که مردم مسلمان ما برای دستیابی به آن، مبارزه طولانی کرده و قربانی های بزرگی
را متقبل شده اند.

استقلال افغانستان یکبار دیگر به سطح ملی تأمین و اخوت اسلامی و وحدت ملی
تحکیم یافته است. هرگونه تصصبات تحت عنوان قوم، زبان و سمت از میان برده شده
است، تمامیت ارضی کشور حفظ شده و از تمام سرحدات قاطعانه دفاع و حراست می-
شود. سرمایه های ملی کشور مانند عواید گمرکی و مالیاتی، معادن، زمین های امارتی،
جنگل ها و سایر ملکیت ها که سرمایه مشترک ملت است، از چنگال استفاده جویان
شخصی و زورمندان بیرون شده و از آن جهت که سرمایه بیت المال هستند،
مصون شده اند.

با حاکمیت امارت اسلامی به خاطر نجات زنان از نکاح اجباری، در بدل بد دادن آنان و
سایر ظلم های رایج، اقداماتی انجام شده و تمام حقوق شرعی آنان تأمین شده است.
اقدامات مهم در زمینه حجاب، عفت و جلوگیری از اختلاط برای سوق دادن آنان در مسیر
با سعادت زندگی در سایه شریعت اسلامی انجام شده است. تأثیرات منفی بی حجابی و
گمراهی زنان در این بیست سال اشغال کشور، در حالت ختم شدن است. با صدور فرمان
شش ماده ای در خصوص حقوق زنان حیثیت آنان به عنوان انسان هایی آزاد و با عزت
اعاده شده و در زمینه های نکاح، میراث و سایر حقوق آنان، تمام ادارات در راستای کمک
به زنان مکلف شده اند.

با فعالیت محاکم شرعی، شریعت مقدس به گونه عملی تطبیق شده است. آن عده از
احکام دینی، اوامر شرعی، حدود و قصاص که اجرای عملی آن امکان نداشت، لله الحمد



اجرای آن را به عینه مشاهده می‌کنیم. همچنان فریضه بزرگ امر بالمعروف و نهی عن المنکر عملاً انجام می‌شود. اقدامات ما در زمینه دعوت اسلامی جهت اصلاح جامعه با درنظر داشتن اصول اعتدال، مصلحت و شفقت صورت می‌گیرد که به برکت آن، اصلاحات در جامعه در حال به میدان آمدن است و منکرات در حال ختم شدن.

در بخش اقتصادی به فضل الله تعالی، غلط بودن تمام پیش‌بینی‌هایی که دلالت بر سقوط اقتصادی و بحران سرتاسری می‌کرد، ثابت شد. به برکت اقدامات حکیمانه، اخلاص و شفافیت امارت اسلامی، جلوی سقوط اقتصادی گرفته شد. در تاریخ معاصر کشور برای نخستین بار کشور از نظر اقتصادی خودکفا شده است و ترتیبات مهم در بخش‌های بازسازی، زراعت، آبیاری، استخراج معادن و سایر عرصه‌ها آغاز شده است. امارت اسلامی به منظور پیشرفت بیشتر در بخش اقتصادی و از بین بردن مشکلات اقتصادی هموطنان، از تمام سرمایه‌گذاران و تاجران ملی می‌خواهد که با سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف، تکلیف‌شان را در زمینه‌های انکشاف و پیشرفت کشور ادا نمایند. امارت اسلامی در راستای تأمین امنیت و رعایت سایر حقوق آنان متعهد است و تمام ادارات امارتی تکلیف دارند که به‌خاطر رفاه و پیشرفت اقتصادی کشور، برای سرمایه‌گذاران سهولت‌های لازم را فراهم کنند.

از اینکه در کشور ما چند دهه جنگ سپری شده و صدها هزار یتیم، بیوه و افراد فقیر باقی مانده‌اند، امارت اسلامی در راستای تأمین حقوق و کمک به آنان تعهدی قوی دارد. همچنان از هموطنان سرمایه‌دار و به خصوص از اقارب آنان می‌خواهیم که یتیمان را



تلاش همزمان طالبان برای خودکفایی در زمینه تولید گندم و مبارزه با مواد مخدر در افغانستان، با کشت گندم به جای خشکاخ.

به برکت اقدامات
سازنده و مثمر
امارت اسلامی،
کشت مواد مخدر
به صفر تقریب
کرده است و
هموطنان شریف
مادر روشنائی
رهنمودهای
اسلامی، بدون
تطمیع و همکاری
با جامعه
بین‌المللی، به
معیشت بدیل روی
می‌آورند و فواید
اقدام متذکره روز
به روز برجسته‌تر
می‌گردد

فراموش نکنند و در زمینه‌های پرورش، تربیت و کمک به آنان توجه جدی نمایند.
اینک پس از چند دهه در تمام کشور امنیت سرتاسری آمده و نظام اسلامی حاکم شده
است؛ لذا خواست من از آنهایی که امنیت کشور را در معرض تهدید قرار می‌دهند، این
است که زندگی آرام در کنار هموطنان خویش را آغاز و در تأمین امن و ثبات کمک نمایند و
برای منافع بیگانگان، به امنیت به وجود آمده آسیب نزنند.

در زمینه جلوگیری از گداه‌ها اقدامات قابل ملاحظه‌ای صورت گرفته است و به هزاران
گدا که مستحق شناخته شده‌اند، از سوی امارت اسلامی کمک صورت می‌گیرد. اما برای
جلوگیری از تکدی‌گری افراد غیرنیازمند، لازم است تا با همکاری علمای کرام، امامان
مساجد و سایر افراد مؤثر، در زمینه نادرست بودن عمل گدایی، آگاهی‌دهی صورت بگیرد
و گداه‌ها به یافتن شغل و کسب و کار تشویق شوند.

به برکت اقدامات سازنده و مثمر امارت اسلامی، کشت مواد مخدر به صفر تقریب کرده است
و هموطنان شریف ما در روشنائی رهنمودهای اسلامی، بدون تطمیع و همکاری با جامعه
بین‌المللی، به معیشت بدیل روی می‌آورند و فواید اقدام متذکره روز به روز برجسته‌تر می-
گردد. همچنان هرگونه تولید و استعمال مواد مخدر ممنوع شده است که الحمدلله باعث
نجات تعداد زیادی از هموطنان ما بویژه قشر جوان ما از اضرار آن شده است. همچنین شمار
زیادی از ادارات مربوطه امارت اسلامی به منظور مداوای هموطنان ما که در جریان اشغال
بسیست ساله به مواد مخدر و سایر مواد نشئه‌آور معتاد شده بودند، دست به کار شده‌اند و امور
درمانی، آگاهی‌دهی و برگشت آنان به زندگی عادی به طور منظم جریان دارد.

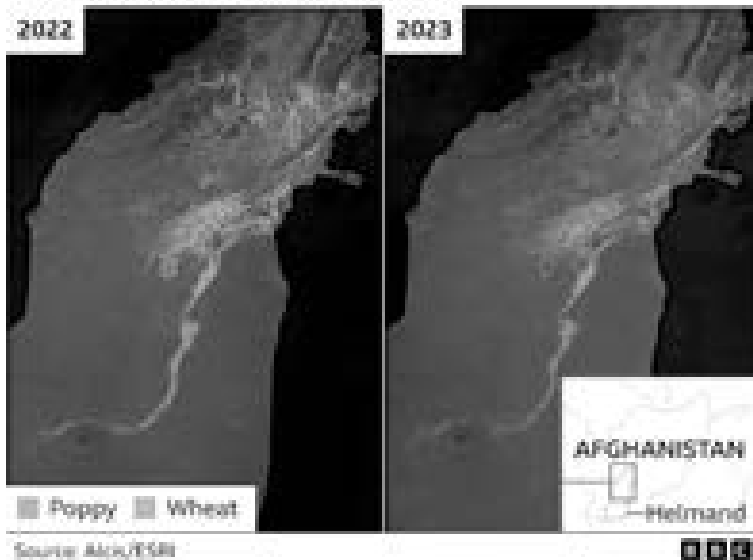
چنانچه بسیاری از حقوق مردم مؤمن ما در جریان اشغال بیست ساله تلف و سرمایه‌های
بیت‌المال از سوی زورمندان غصب شده، امارت اسلامی به خاطر جبران این آسیب‌ها
کمیسیون استرداد زمین‌های غصب شده را ایجاد کرده است که تا امروز، هزاران جریب
زمین غصب شده را تثبیت و از غصب خلاص نموده است. اینک جلوگیری از ظلم غصب
یک وجیه عمومی است و اکنون از تمام هموطنان می‌خواهم که با کمیسیون جلوگیری از
غصب همکاری نمایند تا سرمایه‌های غصب شده مردم و بیت‌المال از غصب نجات یافته
و حق به‌حقدار برسد.

امارت اسلامی خواهان روابط حسنه و سازنده سیاسی و اقتصادی با تمام جهان و بویژه
با کشورهای اسلامی است و در این بخش مکلفیت خود را ادا کرده است. چنانچه ما در
امور داخلی سایر کشورها مداخله نمی‌کنیم، به دیگران نیز اجازه نمی‌دهیم که تحت هیچ
بهانه و عنوانی در مسائل داخلی ما دخالت نمایند یا به ما دستور و توصیه بدهند.

توصیه من به مسئولین امارت اسلامی این است که در تمام بخش‌های حکومتداری برای
خدمت، امنیت و آسایش مردم مؤمن ما تکالیف‌شان را با جدیت تعقیب نمایند. دروازه-
های خویش را به روی مردم بازکنند، کارهایشان را به گونه احسن و عاجل اجرا نمایند و
طوری با مردم برخورد نمایند که آنان خود را از مسئولین بیگانه و یا کمتر احساس کنند.
این همان ملتی است که در سلسله جهاد بیست ساله جان، مال، خانه و فرزندان خود را
فدای مجاهدین می‌کردند و حاضر به دادن هرگونه قربانی بودند. اکنون منسوبین امارت
اسلامی در ابتلاء و آزمایش قرار دارند که با مردم چگونه برخورد می‌کنند. توصیه من به
مسئولین امنیتی این است که در روزهای عید سعید اضحی در راستای تأمین امنیت و
آرامش مردم و خدمت به آنان، توجه کامل نمایند و برای خوشحالی و آرامش هموطنان

Helmand poppy production has collapsed

Areas of poppy and wheat cultivation



عکس‌های ماهواره‌ای نشان می‌دهد در یکسال اخیر کشت خشخاش در مزارع هلمند به طور کامل متوقف شده است.

اقدامات لازم را انجام دهند. از خانواده‌های شهدا، معلولین و یتیمان عیادت نمایند و تا اندازه توان خویش به آنان کمک کنند.
هموطنان مؤمن!

حراست، پرورش و خدمت به نظام اسلامی، مسئولیت مشترک ما و شما است؛ این نظام به قیمت خون هزاران شهید و تکالیف و قربانی‌های بی‌شمار مردم مجاهد ما به دست آمده است؛ بیاید که برای پاسبانی و حفاظت آن به اتفاق هم همت نماییم و مانند برادر در کنار یکدیگر بایستیم، دسیسه‌های دشمنان را خنثی سازیم و امنیت، آسایش، آبادی و خدمات مردمی را قدر بدانیم و برای تقویت بیشتر آن دست به کار شویم.



در دوهه اخیر حدود ۸۰ درصد بودجه افغانستان توسط آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی تامین می‌شد و حالا این پول‌ها بلوکه شده‌اند.

شمس‌البرقی

۱۶۶ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲




 نماد مسجد الاقصی که یکسال
 قبل توسط طالبان در یکی
 از شلوغ ترین میادین کابل
 احداث شد.

جای شکر است که ده‌ها هزار حاجی از کشور ما به منظور ادای فریضه مبارک حج عازم بیت‌الله شریف شده‌اند. با اتمام کامل از سوی مسئولین امارتی به آنها خدمات ارائه می‌شود و تمام سهولت‌های لازم برایشان فراهم شده است. از حجاج که از نقاط مختلف جهان به حرمین شریفین آمده‌اند می‌خواهم که برای تمام امت اسلامی و بویژه به مردم و کشور رنج دیده مادعا نمایند تا الله تعالی سعادت و سربلندی دنیا و آخرت رانصیب‌شان گرداند.

مظالم اسرائیل به زنان، کودکان و مردم بی دفاع فلسطین را شدیداً محکوم می‌کنیم و از سایر کشورها می‌خواهیم که در راستای جلوگیری از این جنایت بزرگ و مظالم وحشیانه، تکلیف خود را ادا نمایند. از مردم و حکومت اسلامی کشور سودان نیز می‌خواهیم که از اختلافات و جنگ‌های داخلی اجتناب ورزند و برای اتحاد، امنیت و برادری مشترک‌گام بردارند.

در مجموع حل تمام مشکلات و نابسامانی‌های امت اسلامی در وحدت و اتفاق نهفته است که برای بدست آوردن این هدف بزرگ هر مسلمان تکلیف دارد و باید آن را درک و به اخلاص و احساس آن را ادا نماید تا دسیسه گروه‌های مغرض و تفرقه‌انداز، خنثی و مردم مسلمان ما از نعمت اتفاق و اخوت اسلامی مستفیذ شوند.

در آخر یکبار دیگر عید سعید اضحی را به تمام مردم مؤمن و شریف خویش تبریک می‌گویم. الله تعالی ما را توفیق دهد تا تمام عیدها را همین‌گونه زیر سایه استقلال کامل و نظام اسلامی تجلیل نماییم.

والسلام.

مولوی هبة‌الله اخندزاده ۱۴۴۴/۱۲/۷ هـ ق


 جمهوری اسلامی ایران

۱۶۷ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲

توسعه زیرساخت راه آهن افغانستان؛ الزامات و فرصت ها

امیر حسین صدیقی

کارشناس مسائل افغانستان



نبود جاده‌های
استاندارد و عدم
توسعه خطوط
راه‌آهن در
افغانستان سبب
شده تا کشورهای
مختلف برای
سرمایه‌گذاری
در این کشور و یا
استفاده از مسیر
ترانزیت افغانستان
همواره در تردید
باشند

با نگاهی اجمالی بر نقشه زیرساخت ریلی افغانستان و کشورهای پیرامون آن، عدم وجود شبکه سراسری راه‌آهن در این کشور، نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب خواهد کرد. بیش از چهل سال جنگ در افغانستان و تجربه تلخ مبارزه برای بیرون راندن قدرت‌های فرامنطقه‌ای، عملاً راه‌های توسعه افغانستان در حوزه‌های ضروری زیرساختی را غیرممکن کرده بود. زیرساخت جاده‌ای، مخابرات، اینترنت و بالاخص راه‌آهن از جمله مواردی هستند که در زمان ۲۰ سال اشغال ایالات متحده با ادعای دولت-ملت‌سازی، تغییر ملموسی نداشته و یا هم‌تراز با استانداردهای جهانی توسعه نیافته است. در این نوشتار در ابتدا به اهمیت توسعه زیرساخت ریلی افغانستان به عنوان شرط ضروری ادغام اقتصاد افغانستان در اقتصاد منطقه پرداخته خواهد شد. در قسمت دوم این نوشتار به وضعیت موجود و دسترسی‌های افغانستان به خطوط راه‌آهن کشورهای همسایه پرداخته می‌شود و در قسمت سوم مهم‌ترین برنامه‌های عملیاتی نشده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در قسمت چهارم این نوشتار، مهم‌ترین فرصت‌های ایران برای بهره‌گیری از ظرفیت ترانزیت ریلی افغانستان تشریح می‌شود و در نهایت بخش پایانی، به چالش‌های توسعه زیرساخت ریلی افغانستان اختصاص دارد.

زیرساخت ریلی؛ پیش شرط ادغام اقتصاد افغانستان در اقتصاد منطقه

افغانستان با داشتن جمعیتی بالغ بر ۴۰ میلیون نفر، در قلب آسیا قرار گرفته و محصور در خشکی است. نبود جاده‌های استاندارد و عدم توسعه خطوط راه‌آهن در افغانستان سبب شده تا کشورهای مختلف برای سرمایه‌گذاری در این کشور و یا استفاده از مسیر ترانزیت افغانستان همواره در تردید باشند. افغانستان به طور عمده دارای ۳ مزیت بسیار مهم در منطقه است که هر یک از آنها به دلیل نبود زیرساخت مواصلاتی با کیفیت، از جمله راه‌آهن، توسعه نیافته است. نخستین مزیت افغانستان از نظر اقتصادی در غنای معادن این کشور بوده که در خود بسیاری از فلزات با ارزش جدول تناوبی را با درصد خلوص و حجم بالا گنجانده است. دومین مزیت افغانستان موقعیت جغرافیایی این کشور بوده که به آن مزیتی منحصر به فرد برای دسترسی هند و پاکستان به آسیای میانه، آسیای میانه به آب‌های آزاد و همچنین چین به اروپا و بالعکس بخشیده است. در واقع موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان، این کشور را مسیر اتصال جنوب، شمال، شرق و غرب آسیا قرار داده است. سومین مزیت افغانستان، اشتغال حدود ۶۰ الی ۷۰ درصد از مردم این کشور به کشاورزی و دامپروری بوده که به این کشور به طور بالقوه ظرفیت تأمین مواد غذایی کشورهای منطقه را داده است. با وجود این هیچ یک از این سه مزیت مهم افغانستان شکوفا نشده است و افغانستان در هر سه حوزه نه تنها مزیت خود را فعال نکرده و تولید ثروت را در پیش نگرفته است، بلکه به طور مؤثر از عدم توسعه آن رنج می‌برد. در حوزه اول، عدم دسترسی به معادن افغانستان که عمده‌تأثر نواحی دور از دسترس قرار دارند و همچنین نبود راه‌آهن برای انتقال مواد خام، یکی از مهم‌ترین موانع عدم ورود کشورها برای سرمایه‌گذاری در این کشور است. در حوزه دوم، کیفیت بد جاده‌ها و نبود شبکه راه‌آهن، اساساً افغانستان را از مسیرهای ترانزیت بین‌المللی به حاشیه رانده و یا استفاده از آن را پرهزینه و پرریسک کرده است. در نهایت، در حوزه کشاورزی هم نبود جاده‌های مواصلاتی و راه‌آهن، دسترسی به مناطق حاصلخیز را با هدف توسعه کشاورزی در این کشور، بهره‌برداری از آن و انتقال سریع محصولات فسادپذیر را پر مخاطره ساخته است.

در شرایط فعلی که طالبان از کمبود درآمد ملی و کاهش منابع دلاری در مضیقه است، برای استخراج مواد معدنی و صادرات آن به کشورهای پاکستان، چین و ایران، بیش از هر زمان دیگر نیازمند اتصال به خطوط راه آهن منطقه است

در جدول ۱ شماره ۱، میزان صادرات و واردات افغانستان با تعدادی از کشورهای حدوداً هم-جمعیت این کشور مقایسه شده است، اگرچه چنین مقایسه‌ای از نظر روش شناختی به دلیل شرایط خاص هریک از کشورها چندان معتبر نیست؛ اما با بررسی میزان صادرات و واردات افغانستان و مقایسه آن با کشورهای هم جمعیت، می‌توان به این گزاره رسید که این کشور نسبت به کشورهای هم جمعیت خود از میزان تولید و مصرف بسیار کمتری (فاصله شدید) برخوردار است. کوچک بودن اقتصاد افغانستان را باید با متغیرهای مستقل گوناگونی هم‌بسته دانست؛ لیکن بی‌شک عدم توسعه زیرساخت ریلی، یکی از متغیرهای مستقل اساسی برای عدم آزادسازی ظرفیت‌های اقتصادی افغانستان و ادغام آن در اقتصاد منطقه است. توضیح آنکه با عدم وجود زیرساخت ترانزیتی بهینه، شرایط برای عبور کالاهای افغانستان^۲ به منظور صادرات به کشورهای منطقه در مقیاس‌های کلان عملاً میسر نیست؛ بنابراین سرمایه‌گذاری کشورهای خارجی در بخش‌های مختلف افغانستان دارای پیش شرط توسعه مسیرهای مواصلاتی بوده و از سوی دیگر معضل ترانزیت، تقاضا برای تولید در این کشور را تحریک نمی‌کند. بدیهی است که این کشور برای مبادله کالا با کشورهای منطقه و فرامنطقه در مقیاس‌های کلان، در الزام ساخت مسیرهای راه‌آهن سرتاسری قرار دارد.

نام کشور	میزان جمعیت	صادرات (میلیارد دلار)	واردات (میلیارد دلار)	سال
افغانستان	۴۰	۲	۷,۳	۲۰۲۱
عراق	۴۰	۸۷	۶۱	۲۰۲۱
مراکش	۳۶	۴۲,۲	۷۲,۶	۲۰۲۲
ازبکستان	۳۶	۱۴	۲۳	۲۰۲۱
لهستان	۳۸	۳۶۰	۳۸۱	۲۰۲۲
مالزی	۳۴	۳۵۲	۲۹۴	۲۰۲۲
پرو	۳۲	۵۸	۶۰	۲۰۲۲
اوکراین	۴۲	۶۶	۷۰	۲۰۲۱

افغانستان به دلیل الزامات و محدودیت‌های محصوربودن در خشکی، نیاز مبرم به اتصال به خطوط راه‌آهن کشورهای همسایه خود دارد تا از آب‌های آزاد برای صادرات و واردات بهینه بهره‌برد. بندرهای مهم کشورهای ایران (چابهار) و پاکستان (کوادر و کراچی)، مسیرهای افغانستان برای دسترسی این کشور به آب‌های آزاد هستند؛ به همین سبب طالبان با درک محدودیت خود، از زمان روی کارآمدن سعی دارد تا استفاده از هر دو مسیر را برای پرهیز از وابستگی به یکی از بازیگران، در اولویت‌های خود قرار دهد. افغانستان همچنین برای ارتباط با دومین اقتصاد بزرگ جهان، نیاز به اتصال به خطوط راه‌آهن کشور ازبکستان و تاجیکستان دارد. در شرایط فعلی که طالبان از کمبود درآمد ملی و کاهش منابع دلاری در مضیقه است، برای استخراج مواد معدنی و صادرات آن به کشورهای پاکستان، چین و ایران، بیش از هر زمان دیگر نیازمند اتصال به خطوط راه‌آهن منطقه است. کشورهای منطقه نیز هر یک به افغانستان به عنوان یک فرصت برای دسترسی به فراتر از پیرامون خود نگاه می‌کنند. پاکستان، افغانستان را مسیری برای دسترسی به آسیای میانه تلقی می‌کند. چین، افغانستان را کوتاه‌ترین مسیر برای دسترسی به بازار اروپای انگارد و ازبکستان، تاجیکستان و قزاقستان هم هر یک در تلاش برای دسترسی به دریای آزاد از مسیر افغانستان هستند. ایران نیز مزیت مهم افغانستان را در واسطه بودن این کشور برای اتصال شبکه ریلی خود به

از گذشته تاکنون،
برنامه‌های
مختلفی برای
توسعه راه‌آهن
افغانستان با
متولیان داخلی
و خارجی مطرح
شده که تقریباً
اکثریت آنها به
شکست انجامیده
است و یا دورنمای
مبهمی برای
عملیاتی‌سازی و
بهره‌برداری دارد

ازبکستان و در نهایت چین می‌بیند. نتیجه آنکه عدم توسعه راه‌آهن افغانستان، به مثابه حلقه مفقوده اتصال ترانزیتی منطقه عمل کرده و طیفی از بازیگران از جمله خود افغانستان را از ظرفیت‌های ترانزیتی بهینه محروم داشته است.

وضعیت موجود و دسترسی‌های افغانستان به خطوط راه‌آهن کشورهای همسایه

بر اساس اطلاعات اداره راه‌آهن افغانستان، نخستین خط‌آهن این کشور در سال ۱۹۱۲، به طول ۷ کیلومتر و بین قصر «دارالامان» و «دهم‌زنگ» احداث شده است.^۳ اما در ادامه، خط‌آهن افغانستان به دلیل عدم وجود ثبات سیاسی، ضعف اقتصادی و کمبود نیروی متخصص توسعه نیافته است. با وجود این، افغانستان به شبکه راه‌آهن کشورهای ایران، ترکمنستان، پاکستان و ازبکستان (در مرز این کشورها) تا حدودی دسترسی دارد. در ادامه به بررسی وضعیت اتصال افغانستان به هریک از این راه‌آهن‌ها خواهیم پرداخت.

الف) خط آهن هرات-خواف: راه‌آهن خواف-هرات، طولانی‌ترین امتداد شبکه راه‌آهن، از میان کشورهای همسایه افغانستان به داخل این کشور است. با اینکه طرح اولیه ساخت این پروژه در دهه ۷۰ میلادی داده شده بود، اما در سال ۲۰۰۶ میلادی به یک تقاهمنامه بین دو کشور منجر شد. راه‌آهن خواف-هرات دارای ۴ بخش است که دو بخش آن به طول ۷۶ کیلومتر در ایران و دو بخش دیگر به طول ۱۴۹ کیلومتر در افغانستان قرار دارد.^۴

ب) خط‌آهن ترمز-مزارشریف: راه‌آهن ترمز-مزارشریف به طول ۷۵ کیلومتر در خاک افغانستان واقع شده است. این راه‌آهن از بندر حیرتان در افغانستان آغاز می‌شود و با عبور از نایب‌آباد به فرودگاه شهر مزارشریف می‌رسد. ساخت این خط آهن توسط شرکت راه‌آهن ازبکستان و با تأمین هزینه توسط بانک توسعه اسلامی در سال ۲۰۱۰ آغاز و در ژوئن ۲۰۱۱ به بهره‌برداری رسید.^۵ این پروژه ۱۷۰ میلیون دلار هزینه داشته و در حال حاضر، مهم‌ترین راه ارتباطی افغانستان با خارج این کشور از طریق زیرساخت ریلی محسوب می‌شود. براساس اظهارات مقامات امارت اسلامی، افغانستان از این خط آهن، ماهانه حدود ۳۰۵ میلیون دلار درآمد دارد.^۶

ج) خط‌آهن سرحدآباد-تورغندی: خط‌آهن کشور ترکمنستان از مرز سرحدآباد-تورغندی وارد افغانستان می‌شود و حدود ۲ کیلومتر ادامه دارد. این راه‌آهن حدود پنجاه سال پیش ساخته شده و اکنون برای انتقال سوخت از ترکمنستان به افغانستان استفاده می‌شود.

د) خط‌آهن آقینه-اندخوی: پروژه راه‌آهن آقینه-اندخوی در سال ۲۰۲۰ تکمیل شده است. این خط آهن، آقینه در مرز افغانستان و ترکمنستان را به اندخوی متصل می‌کند. این خط آهن حدود ۳۰ کیلومتر طول دارد و ۳۰ میلیون دلار برای ساخت آن هزینه شده است. خط‌آهن آقینه-اندخوی توسط مهندسان ترکمنستان ساخته شده و قرار است که افغانستان از طریق این خط آهن نیز (علاوه بر تورغندی) به ترکمنستان متصل شود.^۸

ه) خط‌آهن چمن: افغانستان از طریق راه‌آهن به پاکستان متصل نیست اما در نزدیکی مرز دو کشور، خط‌آهن پاکستان تا منطقه چمن و در نزدیکی اسپین بولدک (افغانستان)، کشیده شده است.

ی) خط‌آهن تورخم: در این منطقه نیز افغانستان به مانند مرز چمن به پاکستان اتصال ندارد؛ اما در تورخم، خط‌آهن پاکستان تا نزدیکی مرز افغانستان کشیده شده و حدود ۸۰ کیلومتر تا شهر جلال‌آباد افغانستان فاصله دارد.



مهم ترین برنامه های توسعه زیرساخت ریلی در افغانستان

از گذشته تاکنون، برنامه های مختلفی برای توسعه راه آهن افغانستان با متولیان داخلی و خارجی مطرح شده که تقریباً اکثریت آنها به شکست انجامیده است و یا دورنمای مبهمی برای عملیاتی سازی و بهره برداری دارد. یکی از قدیمی ترین طرح ها، طرح ترانس کاسپین بود که به منظور جابه جایی نیروهای انگلیسی مطرح شد؛ این طرح تسهیل کننده عبور نیروهای انگلیسی از مسیر افغانستان و رسیدن به هند بود. طرح دیگر مربوط به اتصال جلال آباد به کابل و سرانجام به پیشاور بود که در سال ۱۹۲۸ مطرح شد. همچنین در زمان داوود خان، طرحی متعلق به شرکت فرانسوی «سوفریل» بود که قصد داشت کابل را به هرات، قندهار و سپس اسلام قلعه متصل سازد، اما تحولات سیاسی از اجرایی شدن آن جلوگیری کرد.^۹ در سال های اخیر نیز طرح های متعددی برای توسعه راه آهن افغانستان مطرح شده است که تقریباً همه آنها به دلایل متعدد یا اجرایی نشده و یا چشم انداز روشنی برای به اتمام رسیدن ندارد که در ادامه به مهم ترین این طرح ها پرداخته خواهد شد.

الف) طرح ترانس-افغان: این طرح در ابتدا در سال ۲۰۱۸ توسط ازبکستان با هدف دسترسی این کشور به دریای آزاد از طریق افغانستان مطرح شده است. پروژه ترانس-افغان ادامه خط آهن مزار شریف-ترمز است که با عبور از کابل و جلال آباد به تورخم و پیشاور متصل می شود. با اجرایی شدن این طرح ترانزیت کالا از پاکستان به ازبکستان و بالعکس از ۳۵ روز، به ۳ تا ۵ روز کاهش می یابد. طرح ساخت این خط آهن در سال ۲۰۲۱ توسط ازبکستان، افغانستان و پاکستان آماده شد؛ براساس این طرح، خط آهن مذکور ۵۷۳ کیلومتر طول خواهد داشت و نیاز به ۴۰۸ میلیارد دلار سرمایه گذاری دارد. طرح ترانس-افغان ظرفیت جابه جایی بار به میزان ۲۰ میلیون تن در سال را داراست.^{۱۰}

از نظر تاریخی
شرق ایران و غرب
افغانستان، مسیر
جاده ابریشم
قدیم است که پس
از قرن هجدهم
از رونق افتاده و
افغانستان سعی
دارد تا با پیوستن به
شبکه ریلی ایران از
حصر ژئوپلیتیکی
خود خارج شده و
به آب‌های آزاد از
طریق دریای عمان
و در نهایت هند و
اروپا دسترسی پیدا
کند

(ب) طرح خط آهن چمن-اسپین بولدک: طرح خط آهن چمن-اسپین بولدک به طول ۱۱ کیلومتر در سال ۲۰۲۰ مطرح شده است. با عملیاتی شدن این طرح، ترانزیت کالا بین دو کشور افغانستان و پاکستان از استان قندهار افزایش پیدا می‌کند. همچنین این خط آهن قرار است تا شهر قندهار ادامه پیدا کند.^{۱۱}

(ج) طرح خط آهن هرات-تورغندی: طرح خط آهن هرات-تورغندی در سال ۲۰۱۶ مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. بای بهره‌برداری این پروژه، افغانستان از هرات به ترکمنستان و از آن-جا به آسیای میانه دسترسی پیدا خواهد کرد. این خط آهن ۲۰۰ کیلومتر طول دارد و از تورغندی در مرز ترکمنستان به میدان هوایی هرات خواهد رسید.^{۱۲}

(د) خط آهن هرات-مزار شریف: این پروژه به طور جدی در سال ۲۰۱۸ و با اعلام همکاری ازبکستان مطرح شده است. در ابتدای این طرح، ازبکستان اعلام کرد که ۵۰۰ میلیون دلار از کل (حدود یک میلیون دلار) هزینه احداث این مسیر ۶۵۷ کیلومتری را خواهد پرداخت.^{۱۳} همچنین در سال ۲۰۲۱ مذاکراتی بین دو کشور ایران و افغانستان برای اجرای این طرح توسط بخش خصوصی ایران انجام شد.^{۱۴} با روی کار آمدن طالبان، این گروه در ماه مه سال ۲۰۲۳ اعلام داشته است که قصد دارد پروژه اتصال مزار شریف-هرات-قندهار را به طول ۱۴۶۸ کیلومتر اجرایی سازد.^{۱۵}

راه آهن خواف-هرات و فرصت‌های ایران برای توسعه ساختار ریلی افغانستان

همانطور که توضیح داده شد، پروژه خط آهن هرات-خواف، به طول ۲۲۵ کیلومتری بین دو شهر هرات و خواف احداث شده است. این پروژه دارای چهار قسمت بود که سه قسمت آن توسط ایران و ساخت قسمت چهارم نیز توسط دولت افغانستان به عهده گرفته شد. قطعه اول و دوم این پروژه شهر خواف را به شمتیغ در افغانستان متصل ساخته و ۷۸ کیلومتر طول دارد. قطعه سوم از شمتیغ تا روزنک به طول ۶۲ کیلومتر بوده و دسترسی ریلی به معدن آهن غوریان را میسر می‌سازد و در نهایت، قطعه چهارم از روزنک تا هرات را به یکدیگر متصل ساخته است. این خط آهن به طور سالانه ظرفیت جابه‌جایی ۶ میلیون تن بار و یک میلیون نفر مسافر را دارد که دولت ایران برای ساخت آن ۴۳۰ میلیارد تومان هزینه کرده است. به گفته مقامات افغانستان، به این پروژه حدود ۶۵ میلیون افغانی خسارت وارد شده که در نتیجه سرقت وسایل و تخریب خطوط ریل بوده است. به گفته بخت‌الرحمن شرافت، رئیس اداره خط آهن افغانستان، وسایل مخابراتی این پروژه از سوی افراد ناشناس دزدی و یا تخریب شد به طوری که در برهه‌ای، خطوط ریلی و غیرریلی آن نیز از بین رفته و نیاز به ترمیم داشت.^{۱۶} پس از روی کار آمدن طالبان، مقامات دو کشور مجدداً پروژه ترمیم قسمت‌های آسیب دیده را از سر گرفتند.

اهمیت بهره‌برداری و فعالیت راه آهن خواف-هرات برای دو کشور در موضوعات متعددی تبلور یافته است. از نظر تاریخی شرق ایران و غرب افغانستان، مسیر جاده ابریشم قدیم است که پس از قرن هجدهم از رونق افتاده و دو کشور سعی دارند این مسیر تاریخی را مجدداً احیا کنند. افغانستان سعی دارد تا با پیوستن به شبکه ریلی ایران از حصر ژئوپلیتیکی خود خارج شده و به آب‌های آزاد از طریق دریای عمان و در نهایت هند و اروپا دسترسی پیدا کند. افغانستان ساخت راه آهن خواف-هرات را مقدمه‌ای برای استفاده از مسیر ریلی ایران برای دسترسی به ظرفیت ترانزیتی بندر چابهار تلقی می‌کند. حصر ژئوپلیتیکی، برای منطقه شرقی ایران نیز وجود دارد، چرا که سبب شده تا ایران سعی داشته باشد از مسیر افغانستان به صورت مستقیم به چین (از

طریق تنگه واخان) و یا به صورت غیرمستقیم (از طریق خط آهن ازبکستان و تاجیکستان) متصل شود. همچنین دغدغه مهم دیگر، دسترسی به معدن آهن غوریان بوده که از دیرباز جمهوری اسلامی ایران دغدغه بهره‌برداری از آن را داشته اما تاکنون موفق به نهایی کردن قرارداد استخراج از آن نشده است. با توجه به تراز تجاری شدیداً منفی افغانستان نسبت به ایران^{۱۷} بدیهی است که راه آهن هرات-خواف، به عنوان تسهیلگر مهمی برای افزایش واردات از این کشور و بهینه کردن هزینه ترانزیت برای تجار دو کشور عمل خواهد کرد. برای مثال افغانستان پس از روی کار آمدن طالبان ظرفیت صادرات زغال سنگ^{۱۸} خود را افزایش داده و با توجه به اینکه ایران نیز واردکننده زغال سنگ است، می‌توان حداقل بخشی از نیاز زغال سنگ ایران را از این مسیر ریلی وارد ایران کرد. در مجموع توسعه راه آهن خواف-هرات برای ایران سبب ساز دسترسی بهتر به بازار افغانستان، امکان استخراج سهل تر از معادن غرب افغانستان و دسترسی به شبکه ریلی ازبکستان، تاجیکستان و در نهایت چین می‌شود. برای توسعه این راه آهن سه مسیر عمده پیش روی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

الف) توسعه خط آهن هرات به مزار شریف و حیرتان: اتصال راه آهن خواف-هرات به حیرتان، سبب دسترسی ایران به بازار آسیای مرکزی از راه افغانستان خواهد شد و همچنین با اتصال راه آهن ایران به ازبکستان، شبکه راه آهن ایران به چین متصل می‌شود. به نظر می‌رسد که به عهده گرفتن این پروژه توسط ایران، از اولویت بیشتری نسبت به سه مسیر دیگر برخوردار است. در واقع اتصال به خط آهن چین، ایران را در مسیر ترانزیت کالاهای چینی به اروپا قرار خواهد داد. **ب) توسعه خط آهن هرات به قندهار و اسپین بولدک:** با توسعه خط آهن هرات به قندهار، ایران در نوار غربی افغانستان، دسترسی ترانزیتی خواهد داشت که دسترسی به معادن مرزی افغانستان را بیشتر می‌کند. علاوه بر این، می‌توان با وصل راه آهن ایران به قندهار و اسپین بولدک، شمال شرق کشور را به مرز چمن در پاکستان متصل کرد.

ج) توسعه خط آهن هرات به کابل و جلال‌آباد: اتصال راه آهن هرات به کابل و پس از آن جلال-آباد و مرز تورخم به ایران دسترسی ترانزیتی به قلب و پایتخت افغانستان را خواهد داد؛ همچنین دستیابی به معادن مرکزی این کشور را میسر خواهد کرد. با وجود این چنین پروژهای به دلیل مسیر کوهستانی، بسیار هزینه‌بر و چالش برانگیز به نظر می‌رسد.

توسعه زیرساخت ریلی افغانستان دارای طیفی از چالش-هاست که دولت این کشور و سرمایه‌گذاران دولتی و غیردولتی خارجی را متوجه خود ساخته است. چالش‌هایی نظیر بی-ثباتی سیاسی-اقتصادی، فعالیت گروه‌های تروریستی و تفاوت

عرض خط آهن کشورهای همسایه، از مهم‌ترین این چالش‌ها هستند. هریک از این متغیرها به نوعی توسعه راه آهن در کشور افغانستان را با چالش مواجه ساخته است. در بخش پایانی این نوشتار به توضیح هریک از این چالش‌ها پرداخته خواهد شد.

الف) بی‌ثباتی سیاسی-اقتصادی: با گذشت نزدیک به دو سال از سقوط دولت جمهوری در افغانستان و به قدرت رسیدن گروه طالبان در این کشور، به دلیل مسائل مربوط به عدم تشکیل دولت فراگیر، فعالیت گروه‌های تروریستی، افزایش قاچاق مواد مخدر، مسأله آموزش زنان و مسائل مربوط به حقوق بشر، هیچ کشوری این گروه را به رسمیت شناخته است. حتی به نظر می‌رسد که با توجه به دستورکارهای نشست‌های منطقه‌ای^{۱۹} در مورد افغانستان، حتی

پی‌نوشت:

- ۱- داده‌های موجود در جدول از سایت Trade Map جمع‌آوری شده است.
- ۲- محصولات کشاورزی، حدود ۵۰ درصد از کل صادرات افغانستان را شامل می‌شوند که بسیاری از این محصولات به علت فسادپذیری، نیاز به انتقال سریع به بازار هدف دارند. به همین منظور، افغانستان بسیاری از محصولات کشاورزی خود را به صورت خشک‌شده صادر می‌کند.

- 3- <https://b2n.ir/b48926>
- 4- <https://tolonews.com/fa/business-168392>
- 5- <https://www.iess.ir/fa/analysis/2428/>
- 6- <https://tolonews.com/fa/business-177599>
- 7- <https://b2n.ir/x15794>
- 8- <https://b2n.ir/j20221>
- 9- <https://b2n.ir/x15794>
- 10- <https://www.iess.ir/fa/translate/3222/>
- 11- <https://b2n.ir/g51198>
- 12- <https://www.jomhornews.com/fa/news/81156/>
- 13- <https://b2n.ir/x13568>
- 14- <https://b2n.ir/a59625>
- 15- <https://b2n.ir/h67582>



کشورهای نسبتاً همسو با این کشور، چشم‌انداز روشنی برای به رسمیت شناختن این گروه ندارند؛ چرا که عمدتاً نشست‌های منطقه‌ای به چالش‌های مربوط به تروریسم، قاچاق مواد مخدر، دولت فراگیر و منع تحصیل دختران اختصاص داشته و دارد. اگرچه بسیاری از کشورهای منطقه با وجود به رسمیت نشناختن گروه طالبان، تبادلات سیاسی و اقتصادی خود با این گروه را آغاز کرده و تعامل سازنده با طالبان را به عنوان واقعیت سیاسی حاکم بر افغانستان فعلی پذیرفته‌اند. از نظر اقتصادی، مقامات طالبان موفق به مهار تورم و کنترل قیمت ارز بوده‌اند؛ با این حال افغانستان هنوز با کمبود نقدینگی، فقر شدید مردم^{۲۰} و نیازمندی به کمک‌های خارجی^{۲۱} دست‌وپنجه نرم می‌کند. وضعیت شرح داده شده سبب می‌شود تا دولت‌های مایل به سرمایه‌گذاری در بخش راه‌آهن افغانستان همچنان در مورد ورود به این کشور تردید داشته و منتظر مشخص شدن وضعیت بین‌المللی و داخلی افغانستان باشند.

ب) فعالیت گروه‌های تروریستی: پس از سقوط کابل، درگیری‌های طالبان با گروه تروریستی داعش خراسان در مناطق مختلف افغانستان بالاخص کابل افزایش داشت به طوری که این گروه تروریستی عملیات‌های مختلفی در اماکن دیپلماتیک علیه کشورهای روسیه، چین و پاکستان انجام داد. علاوه بر این، داعش مقامات طالبان و اماکن عمومی و مردم عادی را نیز مورد هدف قرار داده است. با وجود اینکه در ۲ ماه گذشته فعالیت‌های تروریستی داعش در افغانستان، متأثر از پاکسازی‌های شدید طالبان تخفیف یافته است، اما همچنان تهدید این گروه برای سرمایه‌گذاران دولتی و خصوصی خارجی در راه‌آهن افغانستان ملاحظه مهمی است. از سوی دیگر هر دولت همسایه افغانستان از جانب یک گروه تروریستی در این کشور تهدید می‌شود^{۲۲} که هریک از این گروه‌ها تهدیدی برای پروژه‌های احتمالی محسوب می‌شوند. گروه تروریستی تحریک طالبان پاکستان (TTP) و ارتش آزادیبخش بلوچستان (BLA) برای پاکستان، جنبش اسلامی ازبکستان برای ازبکستان، جماعت انصارالله (طالبان تاجیکستان) برای تاجیکستان و جنبش اسلامی ترکستان شرقی (ETIP) برای چین، مهم‌ترین تهدیدهایی هستند که از افغانستان نشأت می‌گیرند اما همچنان داعش تهدید مشترک همه بازیگران حاضر در افغانستان، از جمله جمهوری اسلامی ایران است.

ج) عرض ریلی متفاوت کشورهای همسایه افغانستان: یکی از چالش‌های افغانستان برای توسعه راه‌آهن، تفاوت عرض ریلی کشورهای همسایه این کشور است. در شمال افغانستان، کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان، شبکه ریلی با استاندارد روسی (عرض ۱۵۲۰ میلیمتر) دارند. کشورهای روسیه، ازبکستان، تاجیکستان و قزاقستان سعی دارند تا استاندارد ریلی خود را به افغانستان تعمیم داده و به سواحل دریای عمان دسترسی پیدا کنند. در جنوب افغانستان، راه‌آهن کشور پاکستان مطابق با استاندارد شبه قاره هند است (عرض ۱۶۷۶ میلیمتر) و این کشور نیز سعی دارد تا از منطقه تورخم و چمن استاندارد ریلی خود را در افغانستان توسعه دهد. در نهایت، در غرب افغانستان و شرق این کشور، جمهوری اسلامی ایران و چین دارای استاندارد اروپایی (با عرض ۱۴۳۵ میلیمتر) هستند. بنابراین هر کشوری که موفق شود استاندارد ریلی خود را در افغانستان توسعه دهد در واقع از قدرت بیشتری برای تأثیرگذاری بر امور اجتماعی و اقتصادی این کشور برخوردار خواهد بود. نتیجه آنکه بین هریک از کشورهای مزبور در مورد توسعه راه‌آهن افغانستان رقابت و تعارض منافع وجود دارد که به احتمال زیاد همکاری بین این بازیگران را محدود خواهد کرد. با وجود این با توجه به اینکه استاندارد ریلی ایران و چین یکسان است، به نظر می‌رسد مناسب‌ترین فرصت همکاری برای این دو بازیگر در افغانستان مهیاست تا این کشور به کوتاه‌ترین مسیر کریدور غرب به شرق بدل گردد.

16- <https://b2n.ir/y82972>

۱۷- صادرات ایران به افغانستان در سال‌های گذشته بین ۱/۵ الی ۳ میلیارد دلار بوده اما واردات از افغانستان از ۴۰ میلیون دلار در ۱۰ سال گذشته پیشی نگرفته است.

۱۸- صادرات زغال سنگ افغانستان به پاکستان در سال ۲۰۲۲ به ۴۷۶ میلیون دلار رسیده که یکی از علل اصلی افزایش درآمد دولت و افزایش صادرات بوده است.

۱۹- نشست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مورد افغانستان در فرمت‌های مختلفی از جمله مسکو، دوحه و همسایگان افغانستان برگزار شده است.

۲۰- در گزارش‌های متعدد سازمان ملل ذکر شده است که ۲۸ میلیون نفر از مردم افغانستان نیاز به کمک‌های بشردوستانه دارند و ۶ میلیون نفر در آستانه قحطی به سر می‌برند.

۲۱- از زمان سقوط کابل، افغانستان حدود ۲ میلیارد دلار کمک نقدی به صورت بسته‌های ۳۲ و ۴۰ میلیون دلاری دریافت کرده که در تثبیت نرخ ارز مؤثر بوده است.

۲۲- اگرچه مقامات افغانستان بارها اعلام داشته‌اند که هیچ تهدیدی از خاک افغانستان متوجه کشورهای همسایه نخواهد شد.



اسناد جنگ پنهان امريکا در افغانستان



اسنادی از حضور نظامی امریکا در افغانستان

خلاصه‌ای از کتاب جنگ پنهان



چه پیش آمد که
این جنگ تبدیل
به بن بستی شد که
هیچ چشم انداز
واقعی ای برای
پیروزی های
پایدار در آن دیده
نمی شد؟ کجای
این ماجرا ایراد
داشت؟

۷

کریک وایت لای
خبرنگار واشنگتن پست
و نویسنده کتاب



پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، تصمیم به اقدام نظامی علیه افغانستان برخلاف جنگ ویتنام یا جنگ عراق، با حمایت یکپارچه عموم مردم مواجه شد. آمریکایی هایی که از حملات تروریستی ویرانگر القاعده خشمگین بودند، از رهبران شان انتظار داشتند از مام وطن دفاع کنند. سه روز پس از ۱۱ سپتامبر، کنگره آمریکا قانونی تصویب کرد که براساس آن، دولت بوش اجازه داشت علیه القاعده یا هرکشوری که به این شبکه پناه می داد وارد جنگ شود. همچنین ناتو به استناد تعهد جمعی اعضا برای دفاع از هریک از کشورهای عضو که مورد حمله قرار می گرفت، تعهد حضور در این جنگ را به عهده گرفت. شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آراء، حملات دهشتناک تروریستی را محکوم و از همه کشورها خواست تا عاملان این جنایت را به چنگال عدالت بسپارند؛ حتی کشورهای متخاصم آمریکا مثل ایران نیز در این موضوع ابراز همبستگی کردند.

با چنین پشتوانه قوی و حمایت گسترده ای، آمریکا نیازی به دروغ یا توجیه جنگ نداشت. با این همه، رهبران کاخ سفید، پنتاگون و وزارت خارجه، ظرف مدت کوتاهی با اطمینان خاطر دادن و ضمانت های بی پایه، انتشار گزارش های مجعول درباره شکست هایشان را شروع کردند. هیچ کس نمی خواست ببذیرد جنگی که با اهدافی عدالتخواهانه آغاز شده بود، این چنین به جنگی یکسره باخت تبدیل شده است. واشنگتن یکبار در سال ۲۰۰۳ و بار دیگر در ۲۰۱۴ پایان عملیات رزمی را اعلام کرد که سناریویی واهی بود و در واقع هیچ ارتباطی با واقعیت های ملموس میدانی نداشت. او با ما سوگند یاد کرده بود به جنگ پایان دهد ولی تا پایان دور دوم ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۱۶ نتوانست به وعده اش عمل کند. آمریکایی ها از درگیری های بی سرانجام در خارج از کشور خسته شده بودند.

سؤال اینجا بود که چه پیش آمد که این جنگ تبدیل به بن بستی شد که هیچ چشم انداز واقعی ای برای پیروزی های پایدار در آن دیده نمی شد؟ کجای این ماجرا ایراد داشت؟ هیچ کس نمی توانست درباره علل از هم پاشیده شدن پویشی که برای مبارزه با القاعده به راه افتاده بود، توضیح قانع کننده ای ارائه دهد.

در سال ۲۰۱۶ اخباری منتشر شد مبنی بر اینکه مجموعه ای تحت عنوان دفتر بازرسی ویژه بازسازی افغانستان (SIGAR) در پروژه ای با عنوان درس های آموخته شده، با صدها نفر از مقامات ایالات متحده در جنگ مصاحبه کرده است. کریک وایت لاک، خبرنگار واشنگتن پست پس از پیگیری های متعدد و ناامیدکننده از بازرسی ویژه، طی دو شکایت مبتنی بر قانون آزادی اطلاعات، توانست اسناد پروژه درس های آموخته شده را از بازرسی ویژه (SIGAR) بگیرد. این اسناد، شامل مصاحبه هایی با ۴۲۸ نفر از ژنرال ها، دیپلمات ها و افرادی بود که نقش مستقیمی در جنگ داشتند. این مصاحبه ها که از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ انجام شده بود، تقریباً همگی روی وقایعی تمرکز داشت که در دولت های بوش و او با مارخ داده بود. اکثر مصاحبه شوندگان آمریکایی بودند. همچنین مصاحبه گران، برای مصاحبه با ده ها مقام خارجی کشورهای ناتو به اروپا و کانادا سفر کردند و همچنین برای مصاحبه با مقامات فعلی و سابق دولت افغانستان، امدادگران و مشاوران رشد و توسعه به کابل سفر کردند.

بازرسی ویژه بخش هایی از اسناد را بازبینی و سانسور کرده و هویت اغلب مصاحبه شوندگان، حدوداً ۸۵ درصد آنها را به استناد قانون حفظ حریم خصوصی سانسور

مصاحبه
شوندگان چون
تصور می کردند
اظهاراتشان
علنی نخواهد
شد، صراحتاً
اعتراف کرده اند
که طرح های
جنگی امریکا
ضعف های مهملکی
دارند و واشنگتن
میلیاردها دلار در
افغانستان هدر
داده است

کرده بود. اما مصاحبه ها نشان می داد مقامات امریکایی در محافل خصوصی جنگ را یک فاجعه تمام عیار دانسته اند. مصاحبه شوندگان چون تصور می کردند اظهاراتشان علنی نخواهد شد، صراحتاً اعتراف کرده اند که طرح های جنگی امریکا ضعف های مهملکی دارند و واشنگتن میلیاردها دلار در افغانستان هدر داده است. آنها همچنین از تلاش های ناموفق امریکا در مبارزه با فساد، ایجاد ارتش و پلیسی نیرومند و ضربه زدن به تجارت پروتق تریاک پرده برداشتند. بسیاری از مصاحبه شوندگان از تلاش هایی سخن گفتند که مقامات امریکایی برای فریب مردم و تحریف آمارها انجام دادند تا این طور نشان دهند که امریکا در جنگ پیروز شده است، در حالی که مطلقاً این طور نبود. ژنرال های متعددی در این مصاحبه ها اذعان کردند که امریکا هیچ طرح و راهبرد جنگی بلندمدت و منسجمی نداشت. ژنرال داگلاس لوت، به عنوان تزار جنگی کاخ سفید در دولت بوش و او باما، پارا فترار گذاشته و اظهار کرد: «دولت تمام ایثارها و جانفشانی ها را هدر داده است.» درحالی که آمارها نشان می داد طی دودهمه بیش از ۷۷۵ هزار سرباز امریکایی در افغانستان حضور پیدا کردند که از بین آنها ۲۳۰۰ کشته و ۲۱ هزار نفر مجروح به جا مانده است و تاکنون هیچ گاه امریکا میزان دقیقی از هزینه های جنگ ارائه نداده است.

اسناد این مصاحبه ها به همراه اسناد دیگری از صدها یادداشت روزانه رامسفلد، وزیر دفاع دولت بوش به زیردستانش که پس از دادخواستی در سال ۲۰۱۷ توسط وزارت دفاع از حالت محرمانه خارج و منتشر شد، به دست خبرنگار واشنگتن پست رسید. واشنگتن پست پس از تجمیع این اطلاعات، در دسامبر ۲۰۱۹ چند مقاله در مورد این اسناد منتشر کرد. این افشاگری ها، مردم و قانونگذاران را آشفته و عصبی کرد. کنگره که برای سال ها جنگ را نادیده گرفته بود، جلسات متعددی را برای بحث و مناظره درباره این یافته ها برگزار کرد و مقامات مختلف امریکا اذعان کردند که دولت با مردم صادق نبوده است. در این مصاحبه ها، این پنهانکاری دولت از توصیف شکست را تا حد زیادی شبیه به قضیه جنگ ویتنام و اسناد فوق سری پنتاگون می دانستند که دولت مدت ها بود درباره چگونگی درگیر شدن امریکا در جنگ ویتنام به مردم دروغ گفته بود.

در دوران نگارش این کتاب، بخشی از اسناد مصاحبه های تاریخ شفاهی ویرجینیا که مرکز میلر با اعضای ارشد دولت بوش انجام داده بود نیز با خوش شانسی نویسنده، در نوامبر ۲۰۱۹ در معرض دید عموم قرار گرفت و به عنوان یکی از منابع این کتاب درآمد. همچنین اسناد پروژه تاریخ شفاهی «تجربه نگاری رهبری عملیاتی» ارتش امریکا نیز که در فاصله سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵، در مصاحبه با بیش از ۳ هزار سرباز امریکایی در افغانستان و عراق جمع آوری کرده بود، به



کتابی که پس از
انتشار در سال
۲۰۲۱ پرفروش
شد

همسایه شرقی

۱۸۰ شماره چهارم • تیر و مرداد ۱۴۰۲

ما ابتدا گفتیم
می خواهیم از شر
القاعده خلاص
شویم، بعد گفتیم
می خواهیم
طالبان را نابود
کنیم، بعد گفتیم
می خواهیم از شر
همه گروه هایی که
طالبان با آنها کار
می کنند خلاص
شویم. فراتر از
این، امریکا هدفی
غیرممکن را تعیین
کرد و آن ایجاد
حکومتی باثبات
به سبک امریکایی
بود

عنوان یک گنجینه عظیم از گزارش های روشن و دست اول از افسران رده پایین جنگ مورد بررسی قرار گرفت. در مجموع، این کتاب بر مبنای مصاحبه با بیش از هزار نفر که نقش مستقیمی در جنگ ایالات متحده در افغانستان داشتند و نیز صدها یادداشت وزارت دفاع، تلگراف های وزارت خارجه و سایر گزارش های دولتی تنظیم شده است.

در نهایت این کتاب با عنوان اسناد افغانستان؛ تاریخ مخفی جنگ^۱ در سال ۲۰۲۱ توسط کریک وایت لاک منتشر شد و جزو پرفروش ترین کتاب های غیرداستانی نیویورک تایمز در همان سال قرار گرفت. در ایران نیز این کتاب تحت عناوین مختلفی همچون اسناد افغانستان و جنگ پنهان ترجمه و منتشر شد.

● بخش اول؛ طعم دروغین پیروزی (۲۰۰۱-۲۰۰۲)

فصل اول مأموریت آشفته

ریچارد بوچر دیپلمات ارشد وزارت خارجه: «افغانستان نمونه کامل تغییر تدریجی مأموریت است. ما ابتدا گفتیم می خواهیم از شر القاعده خلاص شویم، بعد گفتیم می خواهیم طالبان را نابود کنیم، بعد گفتیم می خواهیم از شر همه گروه هایی که طالبان با آنها کار می کنند خلاص شویم. فراتر از این، امریکا هدفی غیرممکن را تعیین کرد و آن ایجاد حکومتی باثبات به سبک امریکایی و با انتخابات دموکراتیک، یک دادگاه عالی فعال، یک مرجع مبارزه با فساد، یک وزارت زنان و ده ها نهاد دولتی جدید و مدارس دولتی با برنامه های درسی مدرن.»

سه روز بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، کنگره با رأی نسبتاً قاطع، مجوز استفاده از نیروهای نظامی علیه القاعده و حامیان آن را صادر کرد. وقتی پنتاگون در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ اولین حملات هوایی

نمونه هایی از
ترجمه های
فارسی کتاب



اگر امریکا در دسامبر ۲۰۰۱ برای گفت و گو با طالبان تمایل نشان می داد، ممکن بود طولانی ترین جنگ امریکا به عنوان یکی از کوتاه ترین جنگ ها در تاریخ ثبت شود. شاید ما آنقدرها عاقل یا چابک نبودیم که زودتر با طالبان ارتباط برقرار کنیم

خود علیه افغانستان را آغاز کرد، هیچ کس انتظار نداشت این حملات ۲۰ سال به صورت بی وقفه ادامه پیدا کند. در ابتدای جنگ، مأموریت مشخص شده ساده و سراسر است به نظر می رسید: «شکست دادن القاعده و جلوگیری از تکرار حملات ۱۱ سپتامبر.» با این حال نه بوش و نه هیچ فرد دیگری علناً اعلام نکردند قرار است کی، چگونه و تحت چه شرایطی عملیات نظامی در افغانستان به نتیجه برسد. بوش از اعلام جدول زمانی حضور نیروهایش در افغانستان خودداری می کرد.

بعد از شروع بمباران افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱، قدم بعدی پنتاگون واضح نبود، یعنی مشخص نبود آنها می خواهند طالبان را مجازات کنند یا آنها را از قدرت برکنار کنند. ستاد نظامی فکر می کرد طرح جنگی صرفاً برای خرید زمان تا طراحی یک راهبرد دقیق تر است. در ۱۶ اکتبر، شورای امنیت ملی بوش سندی راهبردی منتشر کرد که در آن هدف حذف القاعده و پایان دادن به حکومت طالبان بود، بدون اینکه قدم بعدی روشن باشد. در ۱۹ اکتبر، نیروهای عملیات ویژه امریکا به نیروهای ائتلاف شمال پیوستند. آنها با کمک یکدیگر، ظرف مدت کوتاهی توانستند طالبان را سرنگون کنند و تقریباً همه شهرهای افغانستان را تصرف کنند.

در دسامبر ۲۰۰۱ سازمان ملل به منظور تعیین وضعیت حکومت در افغانستان اجلاسی را در شهر بُن آلمان برگزار کرد که در آن، حامد کرزای، یکی از سرمایه های سیا رهبر موقت افغانستان شد. امریکایی ها سرخوش از پیروزی های پشت سرهم، هدفی جدید تعیین کردند. بوش در آوریل ۲۰۰۲ وعده داد که به افغانستان کمک کند تا کشوری عاری از تروریسم، با دولتی باثبات، ارتش ملی جدید و نظام آموزشی یکسان برای دخترها و پسرها بسازد. او برای دستیابی به این اهداف هیچ ابزار یا معیاری ارائه نکرد. آنها شش ماه پس از شروع جنگ افغانستان و از اواسط ۲۰۰۲، با این تصور که درگیری در افغانستان با موفقیت به پایان رسیده، جنگ دیگری را شروع کردند.

فصل دوم آدم بدها چه کسانی هستند؟

جری ایگرز، از کارکنان شورای امنیت ملی امریکا: چرا هنگامی که القاعده به ما حمله کرد به جای آنها طالبان را دشمن فرض کردیم؟ چرا تصور کردیم لازم است یک دولت فوق العاده فعال در افغانستان ایجاد کنیم تا بتوانیم جلوی

بازگشت طالبان را بگیریم؟ چرا به جای اینکه راهبرد نظامی خود را روی القاعده متمرکز کنیم، تمام مدت درباره طالبان صحبت می کردیم؟

امریکا با تصویری مبهم از اینکه قرار است با چه کسی بجنگد، وارد جنگ شد. بن لادن و القاعده از سال ۱۹۹۶ به امریکا اعلام جنگ کردند ولی به گفته رابرت گیتس، رئیس سابق سیا و جانشین رامسفلد در پنتاگون، امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر سراسر سوزنی از القاعده اطلاعات نداشت. همچنین دولت بوش با مخدوش کردن مرز بین القاعده و طالبان و یکی گرفتن آنها دچار اشتباه بزرگی شد. القاعده شبکه ای متشکل از عرب ها بود که بلندپروازی جهانی داشتند و بن لادن، رهبر آنها تنها به این دلیل در افغانستان زندگی می کرد که از پناهگاه قبلی خود در سودان اخراج شده بود. در مقابل، طالبان گروهی محلی بود که اکثراً به قبایل پشتون جنوب و شرق افغانستان تعلق داشت و سال ها بود که با دیگر گروه های قومی و دلالان قدرت بر سر کنترل کشور درگیر جنگ بودند. طالبان از بن لادن محافظت کرد، ولی آنها در ۱۱ سپتامبر نقشی نداشتند. اما ارتش تمایز کمی میان آنها قائل شد و همه آنها را تحت



عنوان «آدم بدها» طبقه بندی کرد و با همه آنها جنگید.

مشکل از اینجا ناشی می شد که مقامات امریکایی کمترین درکی از جامعه افغانستان نداشتند. پس از بسته شدن سفارت امریکا در کابل در ۱۹۸۹ معدودی از مقامات امریکایی افغانستان را از نزدیک دیده بود و عدم فهم تاریخ و پیچیدگی های قومیتی و مذهبی جامعه افغانستان، سبب شده بود تا آنها ساده ترین راه را انتخاب کنند: تقسیم مردم افغانستان به دو گروه «آدم خوب ها» و «آدم بدها». هرکس تمایل داشت با القاعده و طالبان مبارزه کند جزو آدم خوب ها بود و اهمیتی نداشت که او کیست. سیاست سرکیسه راشل کرد و جنایتکاران، قاچاقچیان مواد مخدر و کمونیست های سابق را به خدمت گرفت. امریکایی ها البته همانقدر در شناخت دشمنان هم دچار مشکل بودند. مایکل مترینکو، رئیس بخش سیاسی سفارت امریکا، تنها کسی بود که شناخت اندکی از فرهنگ افغانستان داشت و می توانست با آنها با زبان مادری صحبت کند. او می گفت: «هرکس می خواست رقیبش را در جنگ قدرت، تصاحب زمین یا اختلاف تجاری از بین ببرد به امریکایی ها می گفت: او طالب است.» مسأله دیگر این بود که تشخیص نیروهای القاعده و طالبان از مردم عادی دشوار بود و سربازان امریکایی در عمل نمی توانستند دوست را از دشمن تشخیص بدهند. یک افسر تکنگذار دریایی در قندهار می گفت: «بچه ها می گفتند طالبان دارد به ما تیراندازی می کند، از کجا باید می فهمیدیم که آنها طالبان اند؟ شاید فقط گروهی محلی بودند که از دست ما عصبانی بودند.» همچنین ژنرال اریک اولسون، فرمانده لشکر ۲۵ پیاده نظام در جنوب افغانستان می گفت: «بیشتر نیروهای متخاصم به ما روستاییان ساده دل بودند.»

عدم شناخت دشمن، سبب شد تا امریکا در دسامبر ۲۰۰۱ یک فرصت طلایی را برای

سال ۲۰۰۵، دختری افغان
در خرابه ها بازی می کند. از
افغانستان جنگ زده تنها یک
ویرانه باقی مانده...

امریکا به جای
ایجاد صلح و ثبات
در افغانستان،
ناخواسته دولتی
فاسد روی کار
آورد که برای بقا
به قدرت نظامی و
کمک‌های امریکا
وابسته بود

پایان دادن به جنگ از دست بدهد. اجلاس بن آلمان که با پادرمیانی سازمان ملل برای پایان دادن به جنگ داخلی افغانستان و با حضور نمایندگانی از عناصر قدرت در افغانستان برگزار شد. این فرصت، با نادیده گرفتن طالبان از دست رفت. بارت رابین، مشاور سازمان ملل در اجلاس بن گفت: «ما نباید با طالبان مثل القاعده رفتار می کردیم. رهبران اصلی طالبان علاقه مند بودند نظم جدید را بپذیرند. ما به آنها فرصت ندادیم. طالبان به قدری در افغانستان بزرگ و ریشه دار است و مورد حمایت پشتون هاست که نمی توان آن را نابود کرد.» همچنین تادگرین تری، افسر خدمات خارجی امریکا که سال ها در افغانستان خدمت کرده بود گفت: «ما شیوه افغانی جنگ را نقض کردیم: وقتی یک طرف پیروز می شود، طرف مقابل اسلحه اش را زمین می گذارد و با او آشتی می کند. این دقیقاً همان کاری بود که طالبان می خواست انجام بدهد. اما با اصرار بر شکار آنها، بیش از هر عامل دیگری به آتش این شورش دامن زد.»

زلمی خلیل زاد، سفیر امریکا در افغانستان در دوره بوش که در دوره ترامپ نیز فرستاده ویژه او برای گفت و گو با طالبان بوده است، می گوید: «اگر امریکا در دسامبر ۲۰۰۱ برای گفت و گو با طالبان تمایل نشان می داد، ممکن بود طولانی ترین جنگ امریکا به عنوان یکی از کوتاه ترین جنگ ها در تاریخ ثبت شود. شاید ما آنقدرها عاقل یا چابک نبودیم که زودتر با طالبان ارتباط برقرار کنیم.»

فصل سوم پروژه ملت سازی

ریچارد بوچر، دیپلمات ارشد وزارت خارجه امریکا: من فکر می کنم این تفکری که ما با آن وارد افغانستان شدیم و تصور کردیم می توان این دولت را شبیه به ایالات متحده کرد، اشتباه محض بود و باعث شد به جای دو سال، به

پانزده سال جنگ تن بدهیم.

بوش در طول مبارزات ریاست جمهوری همواره دولت کلینتون را به دلیل پرداختن به پروژه «ملت سازی» در سومالی، هائیتی و بالکان سرزنش کرده بود. او پس از فرمان شروع جنگ در افغانستان، به امریکایی ها اطمینان خاطر داد که سازمان ملل قرار است مسئولیت ملت سازی را به عهده بگیرد. اما امریکایی ها با مشاهده اوضاع افغانستان، به این نتیجه رسیدند که افغان ها نمی توانند به تنهایی در کشورشان ثبات ایجاد کنند؛ به همین خاطر بوش کمی موضع خود را تعدیل کرد و به کرزای وعده کمک داد.

بسیاری از مقامات امریکا نگران این بودند که اگر ایالات متحده این بار هم مثل دهه ۹۰ در برقراری ثبات در افغانستان شکست بخورد، این کشور دچار جنگ داخلی می شود و القاعده برمی گردد. پس ملت سازی در دستور کار قرار گرفت، اما مسأله اینجا بود که پویش ملت سازی هم مثل راهبرد نظامی، فاقد اهداف و معیارهای روشن بود.

پس از توافقنامه بن، مجلسی سنتی از بزرگان و رهبران افغانستان تشکیل شد تا در مدت دو سال قانون اساسی و چهارچوب سیاسی را تعیین کنند. دولت بوش به آنها الگویی از دموکراسی امریکایی را پیشنهاد داد: ایجاد یک قدرت متمرکز و تحت ریاست جمهوری منتخب مردم و یک دیوان سالاری فدرال. دلیل این همه فشار بر یک سیستم متمرکز از امریکایی ها این بود که آنها می خواستند از نفوذ بسیاری از جنگ سالاران منطقه ای افغانستان جلوگیری کنند، در حالی که سپردن همه قدرت به یک نفر و ایجاد یک دولت متمرکز، با نظام و

مشکل اینجا بود
که امریکایی‌ها
یک الگویی غربی
اجرای قانون
و حفظ نظم را
برای افغانستان
پیشنهاد
می‌دادند، در
حالی‌که این الگو
با فرهنگ بومی
افغانستان سازگار
نبود

سنت‌های اجتماعی افغانستان که ترکیبی از اقتدار غیرمتمرکز و آداب و رسوم قبیله‌ای است، تضاد داشت و اساساً احساس نیاز عمومی به دولت مرکزی وجود نداشت. وقتی ارتش امریکا و نیروهای ناتو پوسترهای انتخاباتی کرزای را بین مردم روستایی توزیع می‌کردند، آنها حتی معنی رأی دادن را هم نمی‌دانستند. در بسیاری از مناطق روستایی، نظام خانوادگی و قومی تأمین‌کننده نیازها بود و احساس نیازی به وجود دولت مدرن در افغانستان در بین مردم وجود نداشت.

در نهایت امریکا، برخلاف انکار بوش و رؤسای جمهور بعدی، پروژه ملت‌سازی خود را در افغانستان پیاده کرد و طی دو دهه، ۱۴۳ میلیارد دلار برای بازسازی، برنامه‌های کمک‌رسانی و نیروهای امنیتی هزینه کرد. هزینه که مطابق تورم، از هزینه امریکا برای طرح مارشال بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر بود. اما نتیجه چه بود؟ امریکا به جای ایجاد صلح و ثبات در افغانستان، ناخواسته دولتی فاسد روی کار آورد که برای بقا به قدرت نظامی و کمک‌های امریکا وابسته بود. در خوش‌بینانه‌ترین حالت، مقامات امریکایی پیش‌بینی کردند که افغانستان برای چندین دهه سالانه به میلیاردها دلار کمک مالی بیشتر نیاز دارد.

● بخش دوم؛ حواس پرتی بزرگ (۲۰۰۳-۲۰۰۵)

فصل چهارم افغانستان اولویت بعدی

پس از چندماه از شروع جنگ افغانستان و تاوت سال ۲۰۰۲، دولت بوش به دلایل زیادی به این نتیجه رسیده بود که کارش در افغانستان تمام شده است. آنها فکر می‌کردند بجز دستگیری بن‌لادن و انجام برخی اقدامات جزئی، در افغانستان کار دیگری باقی نمانده است. سفیر وقت امریکا در افغانستان تصور می‌کرد بقایای طالبان به صورت راهزنانی در کوهستان به سر می‌برند.

در اواسط ۲۰۰۲ با این تصورات و پیش‌بینی‌های غلط، امریکا جنگ عراق را هم شروع کرد. با شروع جنگ عراق تمرکز امریکایی‌ها متوجه عراق شد و گویی افغانستان از دستور کار خارج شد. سربازان و افسران ارتش، حس می‌کردند در اولویت دوم قرار دارند و فرماندهان میدانی نیز فکرمی‌کردند امریکانمی‌خواهد بهترین افرادش را به آنجا بفرستد.

با به سرانجامی افتادن جنگ عراق، دولت بوش به این نتیجه رسید که این بهترین موقعیت برای کاهش عملیات نظامی در افغانستان و نمایش آن به عنوان موفقیتی بزرگ است. رامسفلد وزیر دفاع در دسامبر ۲۰۰۳ به افغانستان سفر کرد و گفت: «نشانه‌های پیشرفت در همه جا دیده می‌شود.» با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در اکتبر ۲۰۰۴، رامسفلد آن را به عنوان آشکارترین نشانه پیشرفت نام برد و منتقدان را به سخره گرفت.

فصل پنجم برخاستن یک ارتش از دل خاکستر

در سال ۲۰۰۳ امید ایالات متحده برای پایان جنگ افغانستان، ساخت یک ارتش بومی ۷۰ هزار نفره برای حفاظت از دولت ضعیف افغانستان در مقابل طالبان، القاعده و سایر شورشیان و جنگ‌سالاران خائن بود. در اصل، موفقیت راهبرد جنگی امریکا به پیشرفت این پروژه بستگی داشت. فرماندهان ارشد نظامی هر سال لاف می‌زدند و ارتش ملی افغانستان را نیرویی فوق‌العاده معرفی می‌کردند اما

نیروهای امریکایی
کمترین
شناختی نسبت
به ویژگی‌های
قومی، مثل آداب
ورسوم و زبان و
مؤلفه‌های مذهبی
افغانستانی‌ها
نداشتند

این پروژه یک پروژه شکست خورده بود.

پنتاگون می‌خواست ارتشی شبیه ارتش امریکا بسازد، به همین خاطر بدون توجه به تفاوت‌های گسترده فرهنگی و علمی دو کشور، افغان‌ها را مجبور می‌کرد تا به قوانین، آداب و رسوم و ساختارهای مشابه امریکایی عمل کنند. در حالی که تقریباً همه سربازان افغان، از تحصیلات ابتدایی محروم بودند؛ بین ۸۰-۹۰ درصد آنها خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستند و حتی در شمارش و شناخت رنگ‌ها نیز ناتوان بودند. این مسأله، آموزش آنها را بسیار سخت می‌کرد. همچنین امریکایی‌ها در ترجمه به سه زبان دری، پشتو و ازبکی و ارتباط گیری با سربازان افغان ناتوان بودند. گاهی حتی مجبور می‌شدند برای آموزش به آنها، بادیست حرف بزنند و یا روی خاک تصویر بکشند.

بسیاری از نیروها، تجربه‌ای در زمینه آموزش سربازان خارجی نداشتند و تا زمانی که به افغانستان نمی‌رسیدند، نمی‌دانستند که قرار است در آنجا چه کار کنند. به گفته رابرت گیتس، وزیر دفاع امریکا از ۲۰۰۶-۲۰۱۱، امریکایی‌ها دائماً مسئولان آموزش نیروهای افغان را تغییر می‌دادند و با هر تغییر، روش‌های آموزش نیز تغییر می‌کرد. اما وجه مشترک همه آنها این بود که به جای تمرکز بر نقاط قوت افغان‌ها، یعنی جنگاوری و استوارکردن آموزش‌ها بر مبنای آن، امریکایی‌ها به دنبال تحمیل آموزش‌های یک ارتش غربی به افغان‌ها بودند.

مشاوران و مربیان جنگی امریکا در مورد مهمترین موضوع، یعنی تمایل سربازان افغان به جنگیدن نظرات متفاوتی را ارائه کردند. اما پنتاگون هیچ‌گاه به پاسخ این پرسش توجهی نکرد که آیا سربازان افغان می‌خواهند برای دولت خود بمیرند یا نه؟ یک افسر تجربه نگار از سربازان افغان پرسید: آیا بعد از خروج امریکا در ارتش افغانستان می‌مانید؟ اکثراً و قریب به اتفاق نیروها گفتند: نه!

وضعیت تربیت نیروی پلیس افغانستان از این هم فاجعه‌تر بود. پس آنکه آلمانی‌ها مسئولیت خود را در زمینه تربیت نیروی پلیس برعهده نگرفتند، امریکا خود وارد عمل شد و وزارت خارجه انجام این برنامه را به پیمانکاران خصوصی سپرد. آنها مبالغ زیادی دریافت کردند ولی نتایج، نشان از بروز یک فاجعه داشت. به گفته نیروهای امریکایی: «آنها بی‌اندازه بی‌سواد، غیرمجهز و فاسد بودند، تا حدی که از مردم به بهانه‌های مختلف اخاذی می‌کردند.» ریشه مشکل اینجا بود که امریکایی‌ها یک الگویی غربی اجرای قانون و حفظ نظم را برای افغانستان پیشنهاد می‌دادند، در حالی که این الگو با فرهنگ بومی افغانستان سازگار نبود. آنها اختلافاتشان را با رجوع به ریش سفید روستا و قبیله حل و فصل می‌کردند.

فصل ششم اسلام برای آدمک‌ها

ارتش امریکا پس از استقرار در افغانستان، تیم‌های ویژه‌ای را بسیج کرد تا با عملیات روانی، برای تأثیرگذاری بر احساسات، افکار و رفتار مردم عادی به نفع اهداف امریکایی‌ها عملیات انجام دهند؛ اما آنها داشتند در تاریکی عملیات می‌کردند.

آنها کمترین شناختی نسبت به ویژگی‌های قومی، مثل آداب و رسوم و زبان و مؤلفه‌های مذهبی افغانستانی‌ها نداشتند. آنها تصور می‌کردند که فوتبال در افغانستان موضوع مهمی است. به همین خاطر بزرگترین پروژه تیم عملیات روانی آنها برای حمایت از اصول دموکراتیک، تولید یک کتاب کمیک بود که برای تفهیم مسأله رأی به جوانان افغانستانی با قصه‌ای درباره فوتبال تولید



ژوئن ۲۰۰۶ در بدخشان،
یک کشاورز شاهد نابودی
مزارع خشخاش خود توسط
پلیس افغانستان، آمریکا و
ناټو، استراتژی‌های متنوعی
را برای محدود کردن تولید
تریاک امتحان کردند. آنها به
کشاورزان پول می‌دادند تا
کشت خشخاش را متوقف کنند؛
مزدورانی را استخدام می‌کردند
تا محصولات را از بین ببرند
و نقشه‌هایی برای سمپاشی
هوایی را طراحی کردند؛ این
طرح ۹ میلیارد دلار هزینه روی
دست آمریکا گذاشت ولی هیچ
کدام جواب نداد

شده بود. در عملیات بعدی، آنها بیش از هزار توپ فوتبال با نقش پرچم افغانستان و عبارت «صلح و اتحاد» طراحی کردند. از نگاه خودشان این عملیات بسیار موفقیت‌آمیز بود، اما آزمایش‌ها نشان از عدم تأثیر پیام داشت. نمونه‌هایی از عملیات‌های ناموفق، نوشتن آیات قرآن با مضمون ایمان روی توپ فوتبال و توزیع گسترده آن حتی از روی هلی کوپتر بود. اتفاقی که با واکنش و اعتراض گسترده مردم نسبت به توهین به قرآن همراه شد.

اکثر نیروها تنها ۶-۱۲ ماه در منطقه جنگی حضور داشتند و این زمان اندک، سبب عدم بازدهی مناسب نیروها می‌شد. همچنین در آموزش‌های قبل از اعزام، قرار بود نیروها نسبت به زبان، آداب و رسوم و فرهنگ افغانستان آموزش‌های مختصری ببینند، اما آنها گاهی حتی با آموزش‌های اشتباه مواجه می‌شدند؛ برای مثال به نیروهایی که قرار بود به افغانستان اعزام شوند، نکاتی درباره کشور عراق و یا حتی زبان عربی آموزش داده می‌شد.

در کنار اینها باید به فرهنگ متفاوت سربازان آمریکایی با مردم افغان نیز پرداخت. زمان و برنامه‌ریزی برای آمریکایی‌ها بسیار مهم بود، اما افغانی‌ها حتی ساعت نداشتند و انجام کار و عملیات در موعد مقرر برایشان قابل فهم نبود. این مسئله سبب بی‌صبری آمریکایی‌ها و تنش می‌شد. همچنین دیدگاه‌های کلیشه‌ای متعصبانه میان برخی سربازان آمریکایی نسبت به اسلام و مسلمانان افغان کار را سخت می‌کرد. البته مشاهدات یکی از نیروهای آمریکایی حاکی از این بود که آنها هم مثل معتقدان به ادیان دیگر، لزوماً مؤمن نیستند. او از میان سربازانی که با آنها مواجه بود، فقط تعداد کمی را دیده بود که نمازهای روزانه را می‌خواندند. از طرف دیگر، تصور مردم روستایی افغانستان از سربازان مسلح با عینک دودی، انسان‌هایی فرازمینی بود؛ لذا امکان ارتباط از بین می‌رفت.

ژنرال مک کری
در گزارش
محرمانه خود به
پنتاگون: پلیس
افغانستان را
نفرت انگیز،
بی ارزش، سرشار از
بی لیاقتی، آموزش
بد، فساد و گيج از
مصرف مواد مخدر
است

فصل هفتم بازی دوسره

در همه سال های جنگ، عمده تحرکات تروریست ها در مرز پاکستان با افغانستان بود. موضع پاکستان در جنگ سؤال لاینحلی بود. آوریل ۲۰۰۳ شب تلخی برای نیروهای امریکایی پایگاه شکین در مرز پاکستان بود. با شبیخون القاعده، تعدادی از نیروهای امریکایی این پایگاه کشته و زخمی شدند. بعد از این اتفاق، شورشیان بازم در این منطقه از نیروهای امریکایی قربانی گرفتند؛ اتفاقی که سوءظن ها درباره نقش پاکستان در شورش های مرزی را تشدید کرد.

پس از حادثه یازده سپتامبر با فشار جدی امریکا، پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان روابط خود را با طالبان قطع کرد و دوره ای از همکاری جدی پاکستان و امریکا آغاز شد. مشرف توانست اعتماد بوش و رامسفلد را به صورت جدی جلب کند. او در مقابل دریافت سالی یک میلیارد دلار از دولت امریکا، تعدادی از اعضای القاعده و طالبان را تحویل امریکا داد و اینگونه با دودوزه بازی، امریکا را دور زد و تلکه کرد.

ارتش پاکستان و سرویس اطلاعاتی قدرتمند آنها (I.S.I)، سابقه ای جدی در حمایت از شورشیان افغان داشتند. این دخالت ها از دوره حمله شوروی به افغانستان و با همکاری سیا آغاز شد ولی همواره ادامه یافت. مشرف از طرفی نمی خواست حمایت های امریکا را از دست بدهد و از طرف دیگر سرویس اطلاعاتی پاکستان از طالبان برای اثرگذاری روی افغانستان استفاده می کرد. به این دلیل که طالبان، پشتون بودند و با ۲۸ میلیون پشتون پاکستانی رابطه فرهنگی، مذهبی و اقتصادی داشتند و از طرفی ائتلاف شمال با هند، رقیب پاکستان ارتباط تنگاتنگ داشت.

ظاهر سازی پاکستانی ها خیلی قوی بود. در مقابل تیپ و مواجهه افغانستانی ها، آنها شیک، باکلاس و با لهجه قوی بودند و توانایی ارتباط گیری بالایی داشتند، لذا توانستند با این مواجهه، روایت هایی را که علیه آنها بود منکوب کنند و دل امریکایی ها را به دست بیاورند. مشرف توانسته بود اعتماد بوش و رامسفلد را جلب کند. در سال ۲۰۰۶ گزارش محرمانه ای از ژنرال استرمکی که به تازگی از سفر بازرسی خود به افغانستان بازگشته بود به دست رامسفلد رسید: «طالبان از ۲۰۰۲ در پاکستان مخفیگاه دارد و امکان استخدام، آموزش، تأمین مالی و تدارک تجهیزات و امکان نفوذ از مرزها برایش فراهم است. سرویس آی.اس.آی از بعضی فعالیت های طالبان حمایت می کند.» البته این گزارش نتوانست نظر رامسفلد را تغییر بدهد.

● بخش سوم: طالبان باز می گردد (۲۰۰۶-۲۰۰۸)

فصل هشتم دروغ ها و چرخش

صبح روز ۲۷ فوریه ۲۰۰۷ یک ماشین انتحاری در گیت بازرسی پایگاه بگرام منفجر شد. طالبان اعلام کرد هدف، دیک چینی، معاون بوش بوده است. امریکایی ها این مسأله را تکذیب کردند، اما مصاحبه با فرمانده تأمین امنیت بگرام نشان می دهد سفر محرمانه معاون رئیس جمهور لو رفته بود و این مسأله می توانست یک تهدید واقعی باشد، آن هم توسط شورشیانی که قرار بود سرکوب و ضعیف شوند. برای ارتش امریکا و ناتو، سال ۲۰۰۶ سال سختی بود. حملات انتحاری نسبت به سال قبل ۵ برابر و تعداد بمب های کنار جاده ای ۲ برابر شده بود. این رزم شیوه شورشی که از عراق وارد



۱ دسامبر ۲۰۰۹، آکادمی نظامی
وست پوینت: یاراک اوپاما
دستور استقرار ۳۰ هزار سرباز
دیگر را صادر کرد و تعداد
نیروهای ایالات متحده را به ۱۰۰
هزار نفر افزایش داد.

شده بود، به جان امریکایی‌ها وحشت انداخته بود. بعد از خراب شدن اوضاع عراق، دولت بوش اصلاً دوست نداشت افکار عمومی فکر کنند امریکا در افغانستان نیز شکست خورده است، برای همین جریان رسانه‌ای سعی در تکذیب حداکثری همه چیز و تمام شده نشان دادن طالبان داشت. فرماندهان دست به کار شدند و در مصاحبه‌ها، دروغ‌های بزرگی از قدرت ارتش و پلیس افغانستان و شکست کامل طالبان مطرح کردند.

نویمان، سفیر امریکا و ژنرال آیکنبری، فرمانده جنگ امریکا در افغانستان، در گزارش‌های خود در سال ۲۰۰۵ پیش‌بینی شورش‌های فزاینده‌ای را در افغانستان در سال ۲۰۰۶ داشتند و درخواست ۶۰۰ میلیون دلار بودجه اضافی کردند، در حالی که فقط ۴۳ میلیون دلار آن تصویب شد. بوش اما هشدارها را سرکوب کرد و او و رامسفلد در انتظار عمومی جنگ را درخشان و در حال پیشرفت نشان دادند.

ژنرال بازنشسته ارتش، مک کری، چند ماه بعد با مأموریت ارزیابی وضعیت، به افغانستان و پاکستان رفت. گزارش ۹ صفحه‌ای او هیچ‌گاه علنی نشد: «طالبان بسیار خوب آموزش دیده بود و در فنون جنگی خود بسیار تهاجمی و باهوش عمل می‌کرد و به سلاح‌های خوبی مجهز بود.» او گفت: «شورشیان بدون ذره‌ای ترس یا احساس فشار از کمبود، بزودی ما را بیرون خواهند کرد.» او در مقابل گفت: «ارتش افغانستان به طرز فلاکت‌باری مهماتش نسبت به طالبان کمتر است.» او پلیس افغانستان را نفرت‌انگیز، بی‌ارزش، سرشار از بی‌لیاقتی، آموزش بد، فساد و گج از مصرف مواد مخدر خواند و پیش‌بینی کرد در خوشبینانه‌ترین حالت، ۱۴ سال دیگر و تا سال ۲۰۲۰ طول می‌کشد تا نیروی امنیتی افغانستان بتواند مستقلاً کاری انجام دهد.

نیروهای ژنرال
دوستم پس از
تصرف مزارشریف
وقندوز از دست
طالبان، آنها را
در کانتینرهایی
مهر و موم شده
زندانی کردند و
چند صد نفر از آنها
را با خفگی و اصابت
گلوله کشتند
و در گورهای
دسته جمعی دفن
کردند

فصل نهم یک راهبرد نامنجم

ژنرال داگلاس لوت، تزار جنگی امریکا: نیروهای ائتلاف (ارتش امریکا، ناتو، سیا، نیروهای عملیات ویژه، ارتش و پلیس افغانستان و بقیه بازیگران) با اهداف متفاوت و متقابل با یکدیگر کار می‌کنند. مثلاً کماندوهای نیروی دریایی یا دلتا، شبانه عملیاتی انجام می‌دهند و صبح ارتش از همه جا بی‌خبر باید برود و بررسی کند که چه اتفاقی افتاده است و خسارت مردم محلی را جبران کند.

در نوامبر ۲۰۰۶ بوش تصمیم گرفته بود رامسفدل را عوض کند و به رابرت گیتس فرمانده قبلی سیا، سمت وزارت دفاع را پیشنهاد داد. امریکا در سال ۲۰۰۶ به متحدان خود در ناتو تأکید کرد در افغانستان مسئولیت بیشتری را برعهده بگیرند. استراتژی جدید این بود که امریکا در شرق افغانستان و مرز پاکستان مستقر شود، بریتانیا به بیابان‌های هلمند، هلند به ارزگان و کانادایی‌ها به قندهار بروند. هر یک از اعضای ناتو برای اعزام سربازان خود به افغانستان، محدودیت‌هایی داشتند. مثلاً آلمان اجازه نمی‌داد نیروهایش مناطق آرام شمال افغانستان را ترک کنند و همچنین به آنها اجازه انجام گشت شبانه را نمی‌داد. دولت آلمان در سال ۲۰۰۷ بیش از ۲۶۰ هزار گالن آبجو و مشروب برای سربازانش در افغانستان ارسال کرده بود. ساختمان بزرگ ائتلاف ناتو (ISAF) که مجاور سفارتخانه امریکا در محله اکبرخان کابل بود، یک باغ دلپذیر بود، جایی شلوغ و ناگوار آمد که بارهای خوبی داشت. این وضعیت، این حس را در میان نیروهای امریکایی به وجود می‌آورد که انگار فقط آنها هستند که دارند همه چیزشان را می‌دهند و بقیه کار خاصی انجام نمی‌دهند. در طرف مقابل، کانادا و اعضای اروپایی ناتو که بعد از ۱۱ سپتامبر برای نشان دادن همبستگی خود با امریکا به افغانستان نیرو اعزام کرده بودند، فکرمی‌کردند امریکا این کار را وظیفه آنها دانسته است و آنها را تحقیر می‌کند.

بهار ۲۰۰۷ سپهد داگلاس لوت به عنوان مشاور ارشد راهبردی بوش انتخاب شد. او اذعان کرد: «ما از کاری که در افغانستان می‌کنیم، کوچک‌ترین تصویری نداریم.» همچنین ژنرال دان مک نیل، فرمانده نیروهای ناتو در افغانستان گفت: «سال ۲۰۰۷ ناتو هیچ طرح جنگی‌ای نداشت. دستور این بود که تروریست‌ها را بکشید، ارتش را بسازید و اتحاد را به هم زنید. همین و بس!» پیام غیررسمی این بود که باید روی افغانستان یک درچه اطمینان بگذاریم تا در فاصله‌ای که امریکا به عراق حمله کرده است، اوضاع از کنترل خارج نشود.

اوضاع واقعاً بدتر از حدی شده بود که می‌شود فکرش را کرد. با پایان سال ۲۰۰۷ آمارها نشان می‌داد در این سال بالاترین تلفات سالانه ارتش امریکا اتفاق افتاده و تلفات غیرنظامیان به خاطر بمبگذاری‌های انتحاری ۵۰ درصد بیشتر شده است. همچنین رکورد تولید تریاک در افغانستان نیز شکسته شد. در نتیجه ژانویه ۲۰۰۸ پنتاگون مجبور به اعزام سه هزار سرباز دیگر به افغانستان شد. نیروهای امریکایی جمعاً به ۲۸ هزار سرباز رسیدند. در تابستان همان سال فرماندهان میدانی، این افزایش نیروها را ناکافی دانستند و تقاضای افزایش مجدد نیرو به افغانستان دادند. بوش این تصمیم را به نفع خود سپرد.

فصل دهم جنگ سالاران

در دسامبر ۲۰۰۶ دیده‌بان حقوق بشر گزارشی از جنگ سالاران مظنون به ارتکاب جنایت در جنگ‌های افغانستان ارائه داد و در فهرستی، اسامی ۱۰ نفر از این جنایتکاران جنگی را منتشر کرد که هنوز آزادانه فعالیت می‌کردند. در این

همسایه شرقی

پس از تهاجم
امریکا به
افغانستان و
فروپاشی طالبان
کشت خشخاش
به بالاترین میزان
خود رسید، تا حدی
که یک سوم کل
تولید اقتصادی
افغانستان را شامل
می شد و ۸۰ تا ۹۰
درصد کل تریاک
جهان را تأمین
می کرد

فهرست افرادی بودند که صاحب پست های ارشد در دولت افغانستان بودند و با دولت امریکا روابط نزدیک داشتند، اما این مسأله باعث تغییر رویکرد امریکا نشد، بلکه برعکس آنها دست به کار شدند تا از این جنایتکاران دلجویی کنند. ریچارد نورلند، دیپلمات ارشد سفارت کابل به قصد دلجویی به دیدار ژنرال «عبدالرشید دوستم» رفت، اما این رابطه از کجا شروع شده بود؟ در دهه ۸۰ میلادی، سیا به طور مخفیانه با مجاهدین افغانستان در مقابل شوروی ارتباط گرفت و به آنها سلاح و تدارکات داد. بعد از فروپاشی شوروی، فرماندهان گروه های مختلف که بر اساس قوم و قبیله ها شکل گرفته بودند جلوی هم ایستادند و هریک دیکتاتور منطقه ای شد. بعد از یازده سپتامبر، دولت امریکا مجدداً آنها را برای مبارزه با طالبان جمع کرد و خواست از دولت جدید افغانستان حمایت کنند تا نگرانی های آنها را درباره سوابق حقوق بشری شان از بین ببرد. در حالی که مردم افغانستان این جنگ سالاران فاسد را اصلاح ناپذیر و ریشه مشکلات می دانستند اما با وجود جنایت های طالبان، در مقایسه با این جنگ سالاران، طالبان را کم ضرر تر دانسته و به خاطر اعتقادات مذهبی و اجرای مستمر عدالت، ولو به صورت خشن، طالبان را ترجیح می دادند.

تنها بخشی از جنایت ها و سوابق حقوق بشری رشید دوستم، به دوره پشتیبانی امریکایی ها از او بعد از یازده سپتامبر برمی گردد. نیروهای ژنرال دوستم پس از تصرف مزار شریف و قندوز از دست طالبان، آنها را در کانتینرهایی مهر و موم شده زندانی کردند و چند صد نفر از آنها را با خفگی و اصابت گلوله کشتند و در گورهای دسته جمعی دفن کردند. این مسأله در سال ۲۰۰۲ و با ورود نیروهای مدافع حقوق بشر و یافتن گورهای دسته جمعی در بیابان های نزدیک شبرقان فاش و به جنایت دشت لیلی معروف شد. با وجود همه این اتفاقات، «دوستم» به عنوان یک رفیق صمیمی برای مقامات امریکایی شناخته شد. این رابطه تا حدی جدی بود که او برای بوش پیام تبریک سال نو فرستاد و فرماندهان ارتش شخصاً تلاش کردند این نامه به دست رئیس جمهور امریکا برسد.

در واقعیت اما دوستم، بازی خراب کن دولت کرزای بود. او تسلیحات سنگین خود را به دولت جدید تحویل نداد و به مبارزه را در اراضی ادعایی خودش ادامه داد. امریکا هیچ تلاشی نکرد تا جلوی دوستم بایستد. وقتی شبه نظامیان «دوستم» کنترل ولایت شمالی فاریاب را از دولت مرکزی گرفتند، امریکا تنها به یک بمب افکن دستور داد به عنوان هشدار، از روی خانه دوستم عبور کند. حتی پس از بیماری سخت دوستم در زمستان ۲۰۰۴، رئیس ستاد فرماندهی امریکا در کابل، او را که کبدش به خاطر مصرف بیش از حد مشروب آسیب دیده بود، با یک پرواز به بیمارستان مجهز ایالات متحده در لندشتال آلمان فرستاد و جاننش را نجات داد، اما دوستم پس از سلامتی باز به کارهایش ادامه داد و یک نیروی بی ثبات کننده در افغانستان ماند.

دلایل این رفتار به استراتژی امریکا برمی گشت که معتقد به خلع سلاح جنگ سالاران، بدون زور و اجبار بود، چون اولاً زور امریکانیازمند استفاده از تعداد زیادی نیروی امریکایی بود که این کار وضعیت را بیشتر از قبل چندپاره می کرد. همچنین بعد از دود دهه جنگ، چه دلیلی داشت جنگ سالاران صرفاً به خاطر حرف امریکا سلاح هایشان را به دولت تحویل بدهند؛ پس خلع سلاح جنگ سالاران نیازمند دادن مشروعیت سیاسی و بخشی از قدرت به آنها بود. اینگونه جنگ سالارها به نقطه ثابت نظم جدید تبدیل شدند. آنها با ورود به عرصه تولید و قاچاق مواد مخدر، پول های کلانی به جیب زدند و قدرت خود را تثبیت کردند و اینگونه فساد به یک ویژگی تعیین کننده برای دولت تبدیل شد.

مشخص شد
کمر بند اصلی
خشخاش همچنان
سالم باقی مانده،
چون آن زمین‌ها
برای رهبران
قبایل قدرتمند و
متنفذین افغان
است و آنها به
پلیس افغانستان
رشوه‌های سنگین
دادند تا زمین‌شان
سالم بماند

سپتامبر ۲۰۰۵ نویمان، سفیر امریکا، تلگراف محرمانه‌ای به واشنگتن زد و نسبت به بحران فساد در افغانستان هشدار داد و امریکا را به خاطر تعامل با بعضی از چهره‌های غیرموجه مقصر دانست و پیشنهادهای داد و کزازی برخی از بدنام‌ترین‌ها را از دولت‌شان اخراج کند از جمله احمدولی کزازی، برادر ناتنی رئیس‌جمهور که دلال قدرت در قندهار بود و گل‌آغاش‌زای، فرمانده سابق مجاهدین که هر دو مصونیت سیاسی داشتند. احمدولی با سیا همکاری نزدیکی داشت و با ارتش امریکا معامله‌های پرسودی بسته بود و شرزای نیز بعد از کمک به امریکا برای تصرف قندهار، فرماندار ننگرهار شده بود و بارشوه، ثروت انبوهی برای خودش به هم زده بود.

این فهرست اما به همین جا ختم نمی‌شد. امریکایی‌ها با محمد آخوندزاده، فرماندار هلمند که به برقراری نظم بی‌رحمانه شهرت داشت و البته مافیای صنعت تریاک بود، تا حدی ارتباط داشتند که بعضی فرماندهان شک داشتند که نیروهای ارشد امنیتی امریکا در زمینه مواد مخدر با او کار می‌کنند و از او رشوه می‌گیرند یا نه. ژنرال مک‌نیل، فرمانده نظامی می‌گفت: «آخوندزاده آدم کثیفی بود، اما می‌توانست ثبات را حفظ کند، چون مردم از او می‌ترسیدند. برای همین ترجیح می‌دادم از او حمایت کنم.» در سال ۲۰۰۵ و با تغییر ساختار فرماندهی ناتو، انگلیسی‌ها قبل از به عهده گرفتن مسئولیت هلمند، خواستار برکناری آخوندزاده شدند و با تصرف دفترش یک انبار بزرگ تریاک کشف و او برکنار شد.

یکی دیگر از این جنگ‌سالاران، محمد قاسم فهیم خان بود. او فرمانده شبه‌نظامیان تاجیک در ائتلاف شمال بود و به همین خاطر وزیر دفاع دولت جدید افغانستان شد. او نیروهایش را در ارتش چید و به خاطر سابقه پرتنش او با کزازی، احتمال کودتا یا ترور کزازی وجود داشت تا جایی که امریکا برای حفاظت از کزازی، محافظ امریکایی گماشت. او همچنین تلاشی برای پنهان کردن دخالت خود در تجارت مواد مخدر نداشت. در دوره‌ای که کراکرا از طرف او با به عنوان سفیر در افغانستان منصوب شده بود، فهیم خان معاون رئیس‌جمهور بود. کراکر، او را اینگونه توصیف می‌کند: «من هیچ تردیدی نداشتم که او واقعاً خطرناک است. او را قادر به انجام هر گناه و جنایتی می‌دانستم.»

فصل یازدهم جنگ تریاک

در ژوئیه ۲۰۰۰ وقتی ملا عمر، رهبر یک چشم‌طالبان تریاک را غیراسلامی خواند و دستور توقف کشت داد، عملاً کشت آن متوقف شد. برآوردهای سازمان ملل نشان می‌داد کشت خشخاش در این سال ۹۰ درصد کاهش داشته است. پس از تهاجم امریکا به افغانستان و فروپاشی طالبان، کشاورزان از این مسأله سوءاستفاده کردند و کشت خشخاش به بالاترین میزان خود رسید، تا حدی که یک سوم کل تولید اقتصادی افغانستان را شامل می‌شد و ۸۰ تا ۹۰ درصد کل تریاک جهان را تأمین می‌کرد.

در سال ۲۰۰۲ و با افزایش شدید کشت خشخاش، کنگره به دولت فشار جدی آورد تا جلوی کشت خشخاش را در افغانستان بگیرد. بوش، سازمان ملل و متحدان اروپایی را مجاب کرد تا در این زمینه طرحی ارائه دهند. بریتانیایی‌ها مسئولیت این کار را به عهده گرفتند و پس از مدتی به این طرح رسیدند: «به کشاورزان برای نابود کردن هر جریب خشخاش، ۷۰۰ دلار بدهیم.» این مبلغ برای کشور جنگ‌زده و فقیری مثل افغانستان، رقم هنگفتی محسوب می‌شد. نتیجه این برنامه ۳۰ میلیون دلاری این بود که کشاورزان تا جایی که توان داشتند، خشخاش کاشتند و بخشی از محصول خود را به انگلیسی‌ها دادند و باقی را در بازار آزاد



آگوست ۲۰۰۹، تجمع هواداران
عبدالله عبدالله. در این
انتخابات کرسی با تقلبی گسترده
پیروز شد.

فروختند. برخی هم قبل از نابود کردن بوته‌های خشخاش، شیره آن را گرفتند و در کل، از یک محصول دوبار کسب سود کردند.

با افزایش حملات و بمبگذاری‌های انتحاری از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶، نیروهای ویژه آمریکایی مبارزه با مواد مخدر به این نتیجه رسیدند که منافع حاصل از تجارت تریاک به شورش دامن می‌زند و طالبان از مواد مخدر سود می‌برد، به همین خاطر باید جلوی تجارت مواد مخدر را گرفت. چندماه بعد، یعنی سپتامبر ۲۰۰۵، تلگراف محرمانه نویمان، سفیر آمریکا به مقامات واشنگتن رسید: «با وضعیت رو به رشد کشت مواد مخدر و فساد ناشی از آن، اوضاع از کنترل خارج می‌شود. انبوه پول غیرقانونی حاصل از این صنعت، می‌تواند دولت را در نقطه خفه کند.» ایالات متحده با اعلام تریاک به عنوان دشمن، عملاً در جنگ افغانستان جبهه دومی گشود. آنها تصمیم گرفتند سالانه یک میلیارد دلار برای عملیات در این زمینه کنار بگذارند.

در مارس ۲۰۰۶، آمریکا و افغانستان در یک عملیات مشترک به نام «رقص رودخانه»، با ناوگانی از تراکتور و لشکر کوچکی از کارگران چماقدار، به مزارع کشت خشخاش در ولایت هلمند هجوم بردند تا مزارع و بوته‌های خشخاش را از روی زمین ریشه کن کنند. مقامات آمریکایی این عملیات را فوق‌العاده اعلام کردند، اما در اسناد دیپلماتیک و مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، مقامات آمریکایی این عملیات را «فاجعه‌ای با برنامه‌ریزی ضعیف» توصیف کردند. آنها گفتند: «تراکتورهایی که قرار بود خشخاش‌ها را له کنند، در مزارع فرو رفتند. بولدوزرها و خودروهای نظامی خراب شدند و رویکرد چماق‌زنی خشخاش‌ها هم ناکارآمد بود.» اما چرا این طرح ناموفق بود؟

اولاً، چند روز بعد و با شکوفا شدن گلهای خشخاش، بسیاری از تیم ریشه کن کننده خشخاش،

بیشتر نواحی
پشتون نشین
عملاً با طالبان
همراهی می کردند
و امریکایی ها
را مهاجمان
کافر و دولت را
دست نشانده
می دانستند

محل خدمت خود را ترک کردند؛ چون کشاورزان برای برداشت خشخاش، به آنها پاداشی ۵ برابر نرخ دولتی برای نابود کردن خشخاش می دادند؛ به همین دلیل تعداد آنها از ۵۰۰ نفر به ۱۰۰ نفر کاهش پیدا کرد. دوماً، خشم کشاورزان از امریکایی ها بیشتر شد و آنها برای ممانعت از عملیات ریشه کن کردن این خشخاش ها، بمب های دست ساز و تله انفجاری در کنار مزارع خود کار گذاشتند یا بخش هایی از مزارع خود را زیر آب بردند تا تراکتورها در گل گیر کنند. سوماً، مشخص شد بخش اعظم درآمد مخدر را متحدان امریکا به جیب می زنند و با این عملیات، رقبای خود را مجازات کردند. این مسأله امریکایی ها را بسیار تحقیر کرد.

در تلگراف ۳ می رونالد نویمان سفیر امریکا، مشخص شد کمربند اصلی خشخاش همچنان سالم باقی مانده، چون آن زمین ها برای رهبران قبایل قدرتمند و متنفذین افغان است و آنها به پلیس افغانستان رشوه های سنگین دادند تا زمین شان سالم بماند. در نتیجه چه کسی متضرر شد؟ کشاورزان فقیری که بی بضاعت و بی کس و کار بودند. این مسأله برای امریکا دشمنی جدیدی درست کرد. قبل از فصل کشت، بسیاری از کشاورزان با قاچاقچیان قرارداد امضا کرده بودند که مقدار معینی از تریاک را در پایان فصل به آنها بدهند و با این وضعیت آنها تحت فشار بودند. حالا دیگر مجبور می شدند به شورشیان بپیوندند و اسلحه به دست بگیرند.

بعد از این ماجرا هلمند منفجر شد و عملیات های شورشی شروع شد.

بعد از ناموفق بودن عملیات نابودسازی مزارع، ایده جدید برخی مقامات و کنگره، سمپاشی هوایی مزارع با علف کش ها بود که قبلاً برای مزارع کواکین کلمبیا اجرا شده بود و طرح کلمبیا نام داشت. منتها مقامات ارتش در اجرای آن تردید داشتند. دولت کرزی هم با آن مخالف بود، چون فکر می کرد اولاً ممکن است آب و منابع غذایی افغانستان مسموم شود و دوماً، اقتصاد ملی افغانستان از بین می رود و روستاییان علیه دولت شورش می کنند.

راهکار نویمان سفیر امریکا این بود که بقیه را قانع کند مبارزه با مواد مخدر در افغانستان مسأله ای بلندمدت است و نیاز به اصلاح اقتصاد روستایی افغانستان دارد. در سال ۲۰۰۷ سفیر تغییر کرد و ویلیام وود که دیپلمات ارشد امریکا در کلمبیا و موافق سرسخت سمپاشی مزارع خشخاش بود، به سفارت امریکا در افغانستان برگزیده شد. او تلاش بسیاری برای تحت فشار قرار دادن کرزی به انجام عملیات سمپاشی داشت ولی کرزی، حتی بعد از دریافت درخواست شخصی بوش، با این کار مخالفت کرد.

● بخش چهارم؛ پرده رفتن اوباما (۲۰۰۹-۲۰۱۰)

فصل دوازدهم دو برابر کردن

اوباما در سال ۲۰۰۸ و پس از وعده پایان دادن به جنگ منفور عراق و توجه بیشتر به افغانستان، در انتخابات پیروز شد. او پس از روی کار آمدن، گیتس را به عنوان رئیس پنتاگون ابقا کرد و نشان داد به طرح بوش برای مهار شورش و تقویت دولت افغانستان پایبند است. اما پس از آنکه پترائوس فرمانده نیروهای امریکایی در عراق، به ریاست فرماندهی مرکزی امریکا ارتقا پیدا کرد، ژنرال مک کریستال را به عنوان فرمانده جنگ در افغانستان پیشنهاد کرد. آنها را هبرد ضد شورشی را در عراق پیاده کرده بودند و حالا در حال برنامه ریزی برای پیاده سازی آن در افغانستان بودند. مک کریستال در طرح خود، ۶۰ هزار نیروی دیگر و تزریق گسترده کمک برای تشکیل دولت و گسترش ارتش و پلیس افغانستان را درخواست کرد.

همسایه شرقی



▲
تلفات آمریکا در سال ۲۰۱۰ به
اوج خود رسید؛ در این سال
۴۹۶ سرباز جان خود را از دست
دادند.

در پیش‌نویس اولیه طرح مک کریستال، اساساً دیگر به القاعده به عنوان هدف و دشمن اشاره‌ای نشده بود، چون تصور می‌شد که دیگر القاعده‌ای نیست. اما چون تمام دلیل امریکا برای حضور در افغانستان القاعده بود، در پیش‌نویس دوم اضافه شد. راهبرد جدید ضد شورش او، بر پایه یک فرضیه مشکوک بنا شده بود: «اکثر مردم افغانستان طالبان راستمگر می‌دانند و اگر دولت بتواند خدمات قابل قبولی به مردم ارائه دهد، آنها در کنار دولت می‌مانند.» در صورتی که بیشتر نواحی پشتون‌نشین عملاً با طالبان همراهی می‌کردند و امریکایی‌ها را مهاجمان کافرو دولت را دست‌نشانده می‌دانستند. مک کریستال یک اشتباه دیگر هم داشت، او پاکستان را در این اتفاقات دست‌کم گرفت.

طرح مک کریستال دو مخالف جدی داشت؛ یکی هال بروک، نماینده ویژه اوباما در افغانستان و پاکستان و دیگری کارل آیکنبری، ژنرال بازنشسته و سفیر جدید در افغانستان در دوره اوباما. آیکنبری برای رد این طرح، به واشنگتن تلگراف محرمانه‌ای زد: «تا وقتی پناهگاه‌های مرزی باقی بماند، پاکستان بزرگ‌ترین منبع بی‌ثباتی افغانستان خواهد بود و اگر درخواست مک کریستال تأیید شود دوده‌ها هزار نیروی اضافی به افغانستان بیاید، تنها خشونت بیشتر می‌شود و امریکا بیشتر در گرداب فرو می‌رود.»

در نهایت اوباما با اعزام ۳۰ هزار نیرو موافقت کرد تا مجموع سربازان ارتش امریکا در افغانستان به ۸۰ هزار نفر برسد. اما یک گاف بزرگ داد: او یک جدول زمانی دقیق ۱۸ ماهه را برای مأموریت این نیروها تعیین کرد. این خطای راهبردی جدی بود! او می‌خواست دولت افغانستان و پنتاگون را متوجه کند که امریکا برای همیشه به جنگ ادامه نخواهد داد، اما این مسأله تحقق راهبرد را دشوار کرد.

بسیاری از پول‌ها به جیب پیمانکاران گران قیمت یا مقامات فاسد افغان رفت و در نهایت بسیاری از پروژه‌ها اصلاً به نتیجه نرسید و بقیه پروژه‌ها هم به دلیل ساخت و ساز یا نگهداری ضعیف از بین رفتند

فصل سیزدهم گودالی تاریک از پول تمام نشدنی

در دسامبر ۲۰۰۹، اوباما می‌خواست جنگ را گسترش دهد. امریکا تازه داشت بعد از بحران اقتصادی کمر راست می‌کرد و برای این کار نیاز بود تا مردم مطمئن شوند که رئیس‌جمهور به هزینه‌های جنگ توجه دارد. او به دانشکده تربیت نیروی وست پوینت رفت تا اعلام کند قرار است نیروهای امریکایی در افغانستان به ۱۰۰ هزار نفر برسند. او گفت: «دولت بوش یک میلیارد دلار در عراق و افغانستان هزینه کرده و ما نمی‌خواهیم به سادگی از کنار آن بگذریم. زمان دادن چک سفید امضا تمام شده است.»

استراتژی دولت اوباما، تقویت دولت و اقتصاد افغانستان بود. برای اینکه مردم باور کنند حکومت می‌تواند از آنها محافظت کند، اما برای این کار، دو مانع وجود داشت: اول محدودیت ضرب الاجل ۱۸ ماهه اوباما، دوم اینکه دولت افغانستان اساساً هنوز در برخی مناطق حضور نداشت. به همین خاطر، دولت و کنگره به ارتش، وزارت خارجه، آژانس بین‌المللی رشد و توسعه و پیمانکاران آن دستور دادند تا نفوذ دولت را گسترش دهند. آنها بدون نگرانی بابت هزینه‌ها، شروع به ساخت مدرسه، بیمارستان، جاده و زمین فوتبال متعدد و هرچیز دیگری کردند که موجب جلب وفاداری مردم نسبت به دولت مرکزی شود. حجم کمک‌ها، از ۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۱۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسید.

اما این طرح‌ها نتیجه‌بخش نبود، چرا که مبالغ هنگفتی صرف پروژه‌هایی شد که مردم افغانستان به آن نیازی نداشتند. همچنین بسیاری از پول‌ها به جیب پیمانکاران گران قیمت یا مقامات فاسد افغان رفت و در نهایت بسیاری از پروژه‌ها اصلاً به نتیجه نرسید و بقیه پروژه‌ها هم به دلیل ساخت و ساز یا نگهداری ضعیف از بین رفتند. به گفته یکی از مقامات آژانس بین‌المللی رشد و توسعه «۹۰ درصد هزینه‌ها اسراف محض بود. ما واقعیت ملموس را در نظر نگرفتیم، به ما پول دادند و گفتند: خرجش کن!» مثال‌های زیادی در این زمینه وجود دارد: مثلاً امریکایی‌ها مقر پلیسی را در یکی از ولایت‌ها افتتاح کردند که نمایی شیشه‌ای و یک سرسرا به سبک خانه‌های روم قدیم داشت؛ اما آنها یادشان رفت از افغان‌ها بپرسند که «نظراتان درباره این طرح چیست!» در موردی دیگر، اعطاکنندگان منابع مالی دولتی اصرار داشتند عمده کمک‌های آنها صرف آموزش شود، اما نمی‌فهمیدند در افغانستان معیشت متکی به کشاورزی است و برای فارغ التحصیلان کار وجود ندارد. همچنین بعضاً در مناطقی اقدام به ساخت مدرسه می‌کردند که مردم بومی اصلاً به مدرسه نیازی نداشتند. آنها می‌گفتند که دلشان می‌خواهد بچه‌هایشان گله بزچرانند.

یکی از طرح‌های بلندپروازانه امریکا برای جلب نظر مردم قندهار به دولت مرکزی، پروژه برق‌رسانی به قندهار بود. آنها می‌خواستند یک نیروگاه قدیمی را در سد کجکی که در ۱۵۰ کیلومتری قندهار بود، بازسازی کنند. سد کجکی را امریکایی‌ها در سال ۱۹۵۰ ساخته بودند و در دهه ۷۰ برای توریستین گذاشته بودند. شروع پروژه از سال ۲۰۰۴ بود، اما به دلیل حضور طالبان در منطقه اطراف سد و خطوط انتقال نیرو پیشرفت کمی داشت؛ به همین خاطر خدمه تعمیر، باید هر روز با کاروان مسلح یا هلیکوپتر به آنجا می‌رفتند. تا سال ۲۰۱۰ صدها میلیون دلار اضافی برای اجرای آن تخصیص دادند. کراکر در سال ۲۰۱۱ به عنوان سفیر امریکا مجدداً به افغانستان برگشت و بالاخره تصمیم گرفت آن را تمام کند، ولی مطمئن بود ابداً کارساز نیست. اما امریکایی‌ها به این میزان هزینه قانع نبودند. آنها چون دیدند پروژه سد چندسالی طول می‌کشد، تصمیم گرفتند طرحی موقتی برای خرید ژنراتورهای غول‌پیکر با

کرزی که می دید
طالبان او را به
خاطر دست
نشانده امریکا
بودن، مسخره
می کند و
محبوبیتش در
بین مردم کم
شده، سعی می کرد
استقلال خودش را
حفظ کند

سوخت دیزلی طراحی کنند. این کار هزینه ای ۲۵۶ میلیون دلاری داشت که بخش اعظم آن، خرج سوخت می شد! حسابرسی فدرال می گوید: «تا دسامبر ۲۰۱۸ امریکا ۷۷۵ میلیون دلار برای سد، ژنراتورهای دیزلی و سایر پروژه ها در قندهار و هلمند هزینه کرده تا تولید برق را به سه برابر برساند.»

دکترین ضدشورش ایالات متحده با پول به عنوان مهم ترین عنصر در ملت سازی به عنوان سلاح قدرتمند جنگی برخورد کرد. پترائوس می گفت: «پول مهم ترین مهمات من در این جنگ است.» و از نگاه یک فرمانده، مهمات بهتر است سریع تر خرج شوند تا عاقلانه تر؛ لذا وقتی آژانس بین المللی رشد و توسعه امریکا می خواست ماه ها و سال ها یک پروژه را مطالعه کند تا ببیند منافع طولانی مدتی خواهد داشت یا نه، ارتش نمی توانست اینقدر صبر کند. البته پترائوس خودش به بریزو و پاش راهبردش اعتراف می کند، ولی می گوید: «وقتی باید تا ضرب الاجل ۱۸ ماه کار به انجام می رسید، انتخابی غیر از این نبود.»

فرماندهان ارتش اصرار داشتند در مناطقی دور از دسترس که زیر نفوذ طالبان بود، پروژه بسازند. این کار، مقامات افغانستانی را کلافه کرده بود. به گفته برنا کریمی، معاون وزیر در افغانستان، امریکایی ها وقتی منطقه گرمسیر در هلمند را گرفتند، به او برای اعزام کارکنان دولتی به آنجا فشار زیادی آوردند، در حالی که هنوز جاده های اصلی منتهی به آنجا تحت کنترل طالبان بود. مقامات آژانس بین المللی رشد و توسعه، نقدی جدی به این رویکرد فرماندهان ارتش داشتند. آنها می گفتند: «بسیار معقول تر است که ابتدا در استان های آرام و بدون درگیری پروژه هایی را پیاده کنیم و وفاداری مردم آن نواحی با دولت را تقویت کنیم و به تدریج کار را به مناطق دیگر گسترش دهیم.»

بودجه این پروژه های جنون آمیز پنتاگون، با سوء استفاده از برنامه های واکنش سریع فرماندهان (CERP) ناشی می شد. آنها با مجوز کنگره می توانستند بدون توجه به قوانین عادی پیمانکاری، تا یک میلیون دلار برای پروژه های زیرساختی هزینه کنند. اما این راهکار را برای پروژه هایی با کمتر از ۵۰ هزار دلار هزینه می کردند. با همه خرج هایی که آنها کردند، فقط دوسوم از ۳۰۷ میلیارد دلاری که کنگره به (CERP) اختصاص داده بود خرج شد. طبق حسابرسی های پنتاگون، آنها فقط برای ۸۹۰ میلیون دلار آن صورت مالی داشتند!

فصل چهاردهم از دوست تا دشمن

در نوامبر ۲۰۰۹ که مراسم تحلیف کرزی به صورت رسمی و با حضور کلینتون برگزار شد، در پس آن نمایش ظاهری، امریکایی ها و کرزی از دست هم بسیار عصبانی بودند. در دوران قبل از انتخابات، هالبروک نماینده ویژه اوپاما،

وقتی دید کرزی محبوبیت گسترده ای در بین مردم دارد، در ملاقات هایی علنی با رقبای کرزی، سعی کرد تا مانع انتخاب مجدد او شود. کرزی از این خیانت امریکایی ها عصبانی شد و برای پیروزی در انتخابات، تلاش های عجیبی انجام داد: او سعی کرد تا با دشمنان قدیمی خود معامله کند؛ به همین خاطر ژنرال فهیم خان را به عنوان معاون رئیس جمهور انتخاب کرد و با ژنرال رشید دوستم به مذاکره پرداخت؛ همچنین برای تضمین پیروزی خود، هیأت نظارت بر انتخابات را جمع کرد. او برای پیروزی مجدد، دست به تقلبی بزرگ زد. به گفته یک هیأت تحقیق تحت حمایت سازمان ملل، کرزی یک میلیون

رایان کراکر،
سفیر آمریکا در
افغانستان:
«بزرگترین پروژه
ما متأسفانه و
البته سهواً، ممکن
است توسعه فساد
جمعی بوده باشد!
این نقطه نهایی
شکست تلاش‌های
ماست

رای غیرقانونی (یعنی یک چهارم کل آرای مأخوذه) را دریافت کرده بود. اما داستان از کجا شروع شد؟

کرزی از ابتدا تحت حمایت آمریکا بود. در اکتبر سال ۲۰۰۱ دفتر نمایندگی جاسوسی سیا او را تشویق کرد تا رهبری قیام علیه طالبان را برعهده بگیرد. در آن زمان، آمریکا داشت طالبان را در جنوب افغانستان بمباران می‌کرد. سیا برای نجات او، در یک درگیری، هلی کوپتر اعزام کرده بود و در مجموع او گزینه اول آمریکا بود. گزینه‌ای که با اجماعی در داخل و خارج افغانستان مواجه بود و دشمنان قدیمی آمریکا، یعنی ایران و روسیه را هم برسر او به توافق رساند. او پس از انتخاب، به میزان زیادی به آمریکایی‌ها وابسته شد.

کرزی مسئولیت یک کشور ویران شده را قبول کرده بود. کشوری که نه نیروی امنیتی داشت، نه نظام اداری و نه منابع مالی و به همین خاطر، برای اتخاذ تصمیمات سخت نیاز به راهنمایی داشت. وقتی کراکر به عنوان اولین سرپرست سفارت آمریکا انتخاب شد، کرزی هر روز او را به صرف صبحانه دعوت می‌کرد و کراکر که می‌دانست او به راهنمایی نیاز دارد، دعوتش را اجابت می‌کرد و آنها ساعت‌ها با هم گپ می‌زدند.

بعد از انتخابات ۲۰۰۴ افغانستان که ۸ میلیون نفر در آن شرکت کردند و کرزی از میان ۱۷ کاندیدا انتخاب شد، دولت بوش خیلی خوشحال بود. در روز تحلیف، دیک چنی، معاون بوش و رامسفلد، وزیر دفاع در مراسم تحلیف او شرکت کردند و او را تحسین کردند و کرزی با حماسه سرایی، از آنها تقدیر کرد. دولت بوش، زلمی خلیل زاد به عنوان سفیر انتخاب کرد. او مثل کرزی پشتون بود و همچنین سابقه یک دهه آشنایی با او را داشت. کرزی هر شب او را به شام دعوت می‌کرد و تا پاسی از شب با هم گپ می‌زدند. ولی این وضعیت خیلی دوام نداشت و در سال ۲۰۰۵ بوش تصمیم گرفت او را به عنوان سفیر عراق انتخاب کند. کرزی شخصاً تقاضا کرد تا آمریکا در این کار تجدید نظر کند ولی فایده نداشت. کرزی احساس کرد رها شده است. دولت بوش می‌خواست وضعیت سفیر خود را عادی‌سازی کند تا هر روز مجبور نباشد با کرزی ناهار بخورد.

سفیر بعدی، نویمان وقتی وارد افغانستان شد، از کرزی خواست مقامات فاسد از جمله برادرش را برکنار کند. همچنین در ژانویه ۲۰۰۶، مجله نیوزویک، برادرزاده کرزی را به تجارت مواد مخدر متهم کرد. کرزی برآشفته و نویمان و سفیر بریتانیا را دعوت کرد و از آنها مدرک محکمه‌پسند خواست، ولی آنها گفتند: «این فقط شایعات و ادعاهای متعدد است و ما مدرکی نداریم.» معاون سفیر به واشنگتن نامه زد ولی آمریکایی‌ها عقب‌نشینی نکردند و گفتند کرزی خودش گندی را که بالا آورده جمع کند. این ابتدای اختلافات کرزی و آمریکا بود.

با تشدید جنگ با طالبان، حملات اشتباه آمریکا و کشتار غیرنظامیان تشدید شد و این کار، با چاشنی توجیه و عدم قبول مسئولیت همراه بود. این سلسله اتفاقات، با کشتار ده‌ها زن و کودک در یک مراسم عروسی در روستایی در ننگرهار در ۶ ژوئیه ۲۰۰۸ آغاز شد. ابتدا آمریکا تکذیب کرد، اما کرزی به گروهی دستور داد و طی بررسی‌ها متوجه شدند که واقعاً یک جشن عروسی هدف قرار گرفته و ۴۷ نفر کشته شده‌اند. آمریکا اندکی عقب‌نشینی کرد و ضمن عذرخواهی، قول بررسی داد. بررسی‌هایی که هیچ‌گاه نتایجش منتشر نشد. اتفاق بعدی یک ماه بعد رقم خورد. آمریکایی‌ها در یک عملیات اشتباهی نابودی روستای عزیزآباد در نزدیکی هرات را به صورت کامل ویران کردند. شاهدان گزارش دادند بین



▲ بمب‌گذاری کنار جاده به عنوان شیوه جدید مبارزه شورشیان، هر سال قربانیان بیشتری از نیروهای آمریکایی می‌گیرد.

۷۸ تا ۹۲ غیرنظامی که اکثراً کودک بودند، کشته شدند. کرزی خشمگین در بازدید از این منطقه علناً از امریکا انتقاد کرد و گفت: «در طول پنج سال گذشته همواره تلاش کردم از این حوادث جلوگیری کنم ولی موفق نشدم!» مقامات بوش در ملاعام از کشته شدن غیرنظامیان ابراز تأسف می‌کردند، اما در خفا از انتقادات تند کرزی جوش می‌آوردند و به او فشار می‌آوردند که از شدت انتقادش بکاهد. اما کرزی که می‌دید طالبان او را به خاطر دست نشانده امریکا بودن، مسخره می‌کند و محبوبیتش در بین مردم کم شده، سعی می‌کرد استقلال خودش را حفظ کند.

با روی کار آمدن اوباما رویکرد امریکا نسبت به کرزی سختگیرانه‌تر شد. بایدن، معاون رئیس جمهور به دیدار کرزی رفت و او را بخاطر انتصابات سیاسی مشکوک و فساد دولتی فراگیر و ارتباط برادرش با تبهکاران سرزنش کرد، کرزی هم آنها را بخاطر حملات شبانه و تلفات غیرنظامیان سرزنش کرد. سرانجام بایدن دستمال سفره را پرت کرد و جلسه به هم خورد. یک ماه بعد، هالبروک که شخصاً از ابتدا از کرزی متنفر بود، به او گفت: «چاقوها از غلاف درآمد...» کرزی هم حسابی از خجالتش درآمد. هالبروک و آیکنبری سفیر امریکا، عداوت بسیاری با او نشان دادند و نتایج این وضعیت، با کاهش شدید میزان مشارکت در انتخابات و تقلب و سپس شورش‌های پس از آن، خودش را نشان داد. هالبروک در دیدار با کرزی پیشنهاد برگزاری انتخابات مجدد را داد که کرزی به صورت جدی با آن مخالفت کرد. کرزی، تقلب را گردن خارجی‌ها انداخت و انتقاداتی فتنه جویانه و توطئه آمیز را نسبت به امریکایی‌ها مطرح کرد.

امریکا با مجوز
دادن به رشوه
و فساد مالی،
به از بین بردن
مشروعیت دولت
کمک کرد

فصل پانزدهم هدر رفته با فساد

رایان کراکر، سفیر امریکا در افغانستان: «بزرگترین پروژه ما متأسفانه و البته سهواً، ممکن است توسعه فساد جمعی بوده باشد! این نقطه نهایی شکست تلاش‌های ماست.»

در اوت ۲۰۱۰، خبری عجیب منتشر شد: «بزرگترین بانک خصوصی افغانستان، به سرمایه‌گذاران سیاسی پشت این بانک نزدیک به ۱ میلیارد دلار (معادل یک دوازدهم تولید اقتصادی کشور در آن سال) وام جعلی داده است. اتفاقی تکان‌دهنده که امریکا را ترساند، از اینکه درست در زمانی که دارد تعداد زیادی نیرو به افغانستان اعزام می‌کند، این اتفاق باعث به خطر افتادن راهبرد جنگ شود. اوپاما و کلینتون به صورت رسمی از فساد انتقاد کردند و به افکار عمومی قول دادند که جلوی این کار را می‌گیرند و کاری می‌کنند تا رهبران افغان در مقابل این مسأله پاسخگو باشند. اما امریکا به رویه قبلی خود ادامه داد و با فاسدترین‌ها اعم از سیاستمداران فاسد، جنگ سالاران، قاچاقچیان مواد مخدر و پیمانکاران تسلیحاتی همکاری کرد، چرا که آنها متحد او بودند. امریکایی‌ها، کار خود را با این استدلال توجیه می‌کردند که کل ساختار قدرت در افغانستان به قدری فاسد است که پاکسازی آن مأموریتی غیرممکن است.

اما این فساد چگونه شکل گرفته بود؟ مشکل از جایی شروع شد که قراردادهای کمک‌های بی حد و حصر و پول‌های یامفت به افغانستان تنگدستی ریخته شد که نمی‌تواند آن را هضم کند و این پول کلان، فساد آورد. سیاه‌رزمان ایجاد می‌کرد، برای خرید وفاداری و اطلاعات، سیل پول را به سمت جنگ سالاران، فرماندهان، نمایندگان مجلس و حتی رهبران مذهبی سرازیر می‌کرد. البته دامنه فساد، گسترده‌تر از سیاه بود و کل نیروهای مستقر در افغانستان را در برمی‌گرفت؛ مثلاً زمانی که رهبران افغانستان مجلس تدوین قانون اساسی را تدارک دیدند، دولت امریکا برای نمایندگانی که از مواضع ترجیحی واشنگتن در زمینه حقوق بشر و حقوق زنان حمایت می‌کردند، بسته‌های ارزی فرستاد. امریکا با مجوز دادن به رشوه و فساد مالی، به از بین بردن مشروعیت دولت کمک کرد. این‌گونه شد که رشوه گرفتن قضات، رؤسای پلیس و مأموران دولتی باعث شد تا بسیاری از مردم از دموکراسی بیزار شوند و برای برقراری نظم به طالبان روی بیاورند.

در سال ۲۰۰۹ فرماندهان ارتش امریکا ذیل راهبرد ضدشورش خود، طرحی برای ریشه‌کن کردن فساد را آغاز کردند. وکلا، مشاوران، بازرسان و ممیزان مبارزه با فساد بسیج شدند تا به کابل بروند و رد فساد را شناسایی کنند. نتایج عجیب بود: بزرگترین عامل فساد، زنجیره تأمین گسترده ملزومات ایالات متحده بود! پنتاگون هر ماه بین ۶ تا ۸ هزار کامیون سوخت، آب، مواد غذایی، مهمات و سایر تدارکات را به منطقه جنگی و برای پیمانکاران خود می‌فرستاد. هزینه‌های حمل و نقل، بسیار گزاف بود. اغلب کاروان‌ها برای حرکت از نزدیک‌ترین بندر دریایی در کراچی پاکستان باید مسیری طولانی را طی می‌کردند که بخش‌هایی از آن، مناطق تحت تصرف طالبان و نیروهای محلی متخاصم بود. شرکت‌های حمل و نقل بار به عنوان مجریان این برنامه، برای حفاظت از یک کاروان متشکل از ۳۰۰ کامیون، به ۵۰۰ نگهبان مسلح نیاز داشتند و علاوه بر آن، آنها به جنگ سالاران، فرماندهان پلیس و طالبان، رشوه‌هایی سنگین می‌دادند تا عبور امن خود را تضمین کنند. بررسی دقیق سه هزار قرارداد به ارزش ۱۰۶ میلیارد دلار، نشان داد حدود ۱۸ درصد از این قرارداد به جیب طالبان و سایر گروه‌های شورشی رسیده و ۱۵ درصد دیگر آن نیز توسط مقامات فاسد افغانستان و اتحادیه‌های صنفی آن از بین رفته است.



▲
۱ می ۲۰۱۱، سران دولت در اتاق
وضعیت کاخ سفید در حال
تماشای فیلم کشته شدن
بن لادن

اتفاق بعدی، بیرون زدن فساد «صرافی انصاری» بود. مأموران مبارزه با فساد افغانستان که توسط امریکا آموزش دیده بودند، در اقدامی هماهنگ با امریکا، به مقر این صرافی حمله کردند و ده‌ها هزار سند را با خود بردند. امریکا فکر می‌کرد این صرافی شبکه‌ای بزرگ برای پولشویی اموال تجار مواد مخدر و شورشیان است. محاسبات نشان می‌داد این صرافی بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، ۲۰۷ میلیارد دلار پول نقد را از کشور خارج کرده است. اما در نهایت، تحقیقات به بن بست خورد و به نتیجه نرسید. شنود یکی از مکالمات نشان می‌داد محمد ضیاء صالحی، دستیار کرزی، قبول کرده بود تا در ازای دریافت رشوه جلوی تحقیقات را بگیرد. اما بعد از دستگیری او، کرزی شخصاً مداخله کرد و دستور آزادی او را صادر کرد و همه اتهامات صالحی را ملغی کرد. کرزی اعلام کرد بازرسان پا را از حدود اختیارات خود فراتر نهاده‌اند و دستور داد تا همکاری با امریکایی‌ها را متوقف کنند.

در همان ایام، اتفاق عجیب دیگری افتاد. شیرخان فرنود، رئیس «کابل بانک» به سفارت امریکا رفت و گفت که بخش اعظم پول بانک ناپدید شده و او با شرکای خود درگیر جنگ قدرت شده است. بانک کابل، به نمایندگی از دولت، حقوق ۲۵۰ هزار سرباز، پلیس و کارمندان دولت را می‌داد و در صورت ورشکستگی آن، عده زیادی از مردم درآمد و پس‌انداز خود را از دست می‌دادند. البته در پس این اتفاق، خطر فروپاشی سیاسی هم بود. سومین سهامدار این بانک، محمود کرزی برادر بزرگتر رئیس جمهور بود و یکی دیگر از سهامداران اصلی، حصین فهیم برادر ژنرال فهیم خان، جنگ‌سالار بزرگ و معاون فعلی رئیس جمهور. فرنود ادعا کرد بانک برای پویش انتخاب مجدد کرزی، ۲۰ میلیون دلار هزینه کرده است. بعد از علنی شدن

در میان همه این آمارهایی که هر شنونده‌ای را گمراه و سردرگم می‌کرد، یک آمار مهم گم شده بود: «آمار تلفات غیرنظامیان افغان»

ماجرای ده‌ها هزار افغان برای دریافت پول خود به بانک مراجعه کردند و یک افتضاح رقم خورد. کرزی قول داد تمام سپرده‌های مردم تضمین شود. آنها ترتیبی دادند تا ۲۰۰ میلیون دلار از بانکی آلمانی در فرانکفورت برای کاهش بحران به افغانستان منتقل شود. در این ماجرا آمریکا بسیار مفتضح شد، چون لشکری از مشاوران مالی و رایزن‌ها را به کابل اعزام کرده بود تا به مقامات بانکی افغانستان در تنظیم صنعت مالی نوپای خود کمک کنند، اما این کلاهبرداری عظیم رانديده بودند.

دولت بانک را تصرف کرد، عبدالقادر فطرت رئیس بانک مرکزی، می‌خواست درخواست بررسی بیشتر سندها را به وسیله یکی از حسابداران قسم خورده ارتش آمریکا بدهد، ولی کرزی تا ماه‌ها به او وقت دیدار نداد. سرانجام کار به نتیجه نرسید و میزان کلاهبرداری مشخص نشد. فشارهای مستمر آیکنبری، سفیر آمریکا از کرزی هم نتیجه‌بخش نبود و این پرونده تا ۲۰۱۴ معطل ماند. با روی کار آمدن اشرف غنی، تحقیقات دوباره شروع شد و در نهایت شیرخان فرزند و رئیس اجرایی بانک به ۱۵ سال زندان محکوم شدند و غیر از آنها، عده معدود دیگری نیز به جرمه و زندان‌های کمتر از یک سال محکوم شدند و محمود کرزی و حصین، با وجود اینکه حتی میلیون‌ها دلار وام خود را هم بازپرداخت نکرده بودند، تحت پیگرد قرار نگرفتند. بخش پنجم: همه چیز از هم می‌پاشد (۲۰۱۱-۲۰۱۶)

فصل شانزدهم در جنگ با حقیقت

لئون پانتا، بعد از آنکه در اول می ۲۰۱۱ فرماندهی عملیات شناسایی و قتل بن لادن در اعماق خاک افغانستان را به انجام رساند، ارتقا یافت و او با ریاست پنتاگون را به او داد. حالا دیگر آمریکایی‌ها فکرمی کردند انتقام ۱۱ سپتامبر گرفته شده و کم‌کم لازم است جنگ به پایان برسد.

او با ما تا انتخابات، یک سال بیشتر وقت نداشت و او بر اساس جدول زمانبندی شده، تا آخر سال ۲۰۱۱، نیروهایش را به ۹۰ هزار نفر و تا تابستان ۲۰۱۲، به ۶۷ هزار نفر رسانده بود. حالا وقت آن بود که لفاظی‌ها دوباره شروع شود. پانتا، وزیر دفاع می‌گفت: «ما واقعاً خیلی پیشرفت کرده‌ایم و همان طور که امیدوار بودیم، به نتیجه رسیده‌ایم.» پانتا در مارس ۲۰۱۲ به افغانستان سفر کرد و در جریان سفر او، یک خودروی انتحاری به تیم استقبال او حمله کرد که مجرا بدون تلفات تمام شد و آمریکا سعی کرد آن را سانسور کند. واقعاً راهبرد او با ما با هزینه‌ای هنگفت داشت شکست می‌خورد. مقامات آمریکا می‌ترسیدند اگر از افغانستان خارج شوند، دولت سقوط کند.

افسران و دیپلمات‌ها به خاطر حفظ شغل‌شان، از انتقال ارزیابی‌های منفی به زنجیره فرماندهی اباداشتند. هیچ کس نمی‌خواست به خاطر مشکلاتی که در دوره خدمتش اتفاق افتاده بود، مسئولیتی گردن بگیرد. برای همین همه می‌گفتند داریم پیشرفت می‌کنیم. پنتاگون و دولت به نظام اداری فشار می‌آوردند که آمار و ارقامی ارائه کنند که نشان بدهد راهبرد افزایش نیروها در ۲۰۰۹-۲۰۱۱ به رغم شواهد محکم خلاف آن، مؤثر بوده است. علاوه بر هنر آمارسازی، آنها توان این را داشتند که آمارها را به نفع خود تفسیر کنند. مثلاً می‌گفتند: «افزایش بمب گذاری‌های انتحاری، نشانه ضعف شورشیان از نبرد مستقیم است و تلفات نظامیان آمریکایی نشان از این دارد که آنها واقعاً دارند با دشمن مبارزه می‌کنند.»

در میان همه این آمارهایی که هر شنونده‌ای را گمراه و سردرگم می‌کرد، یک آمار مهم گم شده

در ژانویه ۲۰۱۲
ویدیویی در فضای
مجازی پخش
شد که در آن، یک
تفنگدار نیروی
دریایی امریکایی
اجساد طالبان
ادار می کرد

بود: «آمار تلفات غیرنظامیان افغان» آمار سازمان ملل حاکی از این بود که با ورود نیروهای امریکایی در سال ۲۰۰۹، تلفات به ۲۴۱۲ نفر رسید و در سال ۲۰۱۱ به ۳۱۳۳ نفر افزایش یافت. حتی اگر مسئولیت این تلفات را برگردن شورشیان هم بیندازیم، باز هم این آمارها، نشان از بی ثباتی عظیم و ناکارآمدی سیاست ضدشورش بود.

فصل هفدهم دشمن خودی

دولت امریکا در سال ۲۰۱۲، عملیات خروج نیروهایش از افغانستان را پیش می برد. اما یک اتفاق عجیب در سپتامبر آن سال، برنامه خروج را متوقف کرد. چند سرباز افغان، به روی متحدها امریکایی خود اسلحه گشودند و ۴ نیروی

امریکایی را به قتل رساندند. آمارها حاکی از این بود که در یک بازه دوماهه، در ۱۶ حمله درون سازمانی ۲۲ عضو ارتش امریکا و ناتو کشته شدند. حملات درون سازمانی، از ۲ مورد در سال ۲۰۰۸ به ۴۵ حمله در ۲۰۱۲ رسید که طی آن ۱۱۶ نیروی امریکایی و عضو ناتو کشته شدند. اما دلیل این اتفاق، فقط نفوذ طالبان نبود، دلایل شخصی یا اعتقادی هم دلیل انتقام بودند. اشتباهات امریکایی ها هم در وقوع این مسأله بی تأثیر نبود. در ژانویه ۲۰۱۲ ویدیویی در فضای مجازی پخش شد که در آن، یک تفنگدار نیروی دریایی امریکا روی اجساد طالبان امداد می کرد. همچنین در ماه فوریه، کارکنان پایگاه هوایی بگرام، نسخه هایی از قرآن را در میان زباله ها آتش زدند که اعتراض شدید مردم را در پی داشت. یا در اتفاقی دیگر، یک گروه بان ارتش امریکا شبانه به روستایی در قندهار رفت و ۱۶ زن و کودک را قتل عام کرد.

با شدت گرفتن حملات دروس سازمانی، وضعیت روانی سربازان امریکایی آشفته شد. در هنگام انجام وظیفه، همواره این احساس ترس در بین آنها وجود داشت که هر لحظه ممکن است اتفاقی بیوفتد. انتشار این اتفاقات، موجی از پوشش خبری منفی را درباره جنگ در امریکا، کانادا و اروپا آغاز کرد. پنتاگون از ترس اینکه افکار عمومی علیه جنگ برانگیخته شود، تاکتیک قدیمی را به کار گرفت: مخفی کردن مشکل! درحالی که حملات خودی تنها یکی از بی شمار مشکل نظام مندی بود که گریبان ارتش و پلیس افغانستان را گرفته بود.

در ابتدا برنامه ریزی دولت بوش برای آموزش ۵۰ هزار نفر از نیروهای افغان بود. در بازنگری سال ۲۰۰۸، آنها به برآورد بلندمدتی برای تربیت ۱۳۴ هزار سرباز و ۸۲ هزار پلیس رسیدند. در دوره اوباما، نهایتاً به هدف گذاری آموزش ۳۵۲ هزار نیروی افغان رسیدند. این وضعیت در حالی بود که براساس بررسی های دولت امریکا، فرماندهان افغان اعداد و ارقام نیروها را افزایش می دادند تا بتوانند میلیون ها دلار دستمزد برای پرداخت به کارکنانی به جیب بزنند که وجود خارجی نداشتند. در پایان دور دوم اوباما، امریکایی ها فهمیدند دست کم ۳۰ هزار سرباز افغان وجود خارجی ندارند! واسم آنها را از لیست خط زدند. امریکایی ها اصرار کردند تا دولت افغانستان، علائم بیومتریک سربازان را جمع آوری کند، در حالی که هیچ گاه بطور کامل این اتفاق نیوفتاد.

مشکل دیگر این بود که آمارها نشان می داد با وجود تلاش های امریکا برای گسترش تحصیل کودکان و ثبت نام میلیونی کودکان افغان در مدارس، تنها ۲ تا ۵ درصد سربازان در حد کلاس سوم دبستان سواد داشتند و خواندن و نوشتن بلد بودند. خیلی از سربازان، اصلاً شمارش بلد نبودند و این وضعیت، آموزش را دشوار می کرد. همچنین میزان غیبت بدون مرخصی سربازان، از بین افرادی که قصد ترک خدمت نداشتند، بسیار زیاد بود. در کنار اینها، تا سال

اوباما می خواست
وضعیتی ایجاد کند
تا با عقب کشیدن
امریکا، طالبان
برای پایان دادن به
مناقشه، تشویق به
مذاکره و توافق با
دولت افغانستان
شود

۲۰۱۳ حدوداً ۳۰ هزار نفر (یعنی یک ششم نیروها)، ارتش افغانستان را ترک کردند. اکثر آنها هم که ماندند، کشته شدند. تلفات، به قدری زیاد بود که برای جلوگیری از تخریب روحیه سربازان، آمار آن اعلام نمی شد. طبق محاسبات محققان، تا نوامبر ۲۰۱۹ بیش از ۶۴ هزار افغانی در طول جنگ کشته شدند، چیزی حدود ۱۸ برابر کشته های امریکایی ها و ناتو.

مشکلات متعدد ارتش افغانستان، به هیچ وجه به دلیل کمبود بودجه نبود. در سال ۲۰۱۱، امریکا نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار کمک امنیتی سالانه را به افغانستان اختصاص داده بود، در حالیکه این مبلغ، حدوداً ۳ میلیارد دلار از بودجه ارتش پاکستان بیشتر بود. در مقابل، نیروهای میدانی، مشکل را جای دیگری می دیدند. آنها بسیاری از نیروهای افغان را نالایق بی انگیزه و فاسد توصیف می کردند. رشوه در بین فرماندهان و همچنین نیروهای خط مقدم و اخاذی در میان پلیس شایع بود. پلیس افغانستان از ارتش این کشور، بسیار بدتر بود و محافظت از مردم برایش اهمیتی نداشت. طوری که افغان ها پلیس را راهزنان چپاولگر و منفورترین نهاد افغانستان می دانستند. به گفته یک فرمانده نیروی عضو ناتو: «تعداد زیادی از کارکنان پلیس، با سلاحهایی که در اختیار داشتند نیروی پلیس را ترک کردند تا با ایجاد ایست بازرسی های خصوصی مردم را بچاپند.»

مشاهده این وضعیت، نشان می داد آموزش ها بیهوده است. چون امریکایی ها می خواستند با زور و خیلی سریع پیش بروند و افغان ها زیر بار آنچه که برای آنها تجربه ای بیگانه بود، نمی رفتند.

فصل هجدهم توهم بزرگ

ریچارد بوچر، دیپلمات ارشد امریکایی: «اگر بعد از پانزده سال نگاهی به افغانستان بیندازیم، می بینیم که می توانستیم هزار دانش آموز کلاس پنجمی را ببریم تا مدارس و کالج های هند تحصیل کنند و آنها را برگردانیم تا

کشور را اداره کنند. این خیلی بهتر از این بود که یک عده امریکایی را به آنجا ببریم و به افغان ها بگوییم: آمده ایم کشورتان را برایتان بسازیم!»

اوباما وعده داده بود که جنگ را تمام خواهد کرد. بنابراین در ۲۸ دسامبر ۲۰۱۴ در کابل، طی یک مراسم رسمی، نیروهای نظامی امریکا در افغانستان به ۱۰ هزار نفر کاهش یافت. در این مراسم، گفته شد که نیروهای امریکایی و ناتو عملاً کار را به ارتش و پلیس افغانستان سپرده اند و خودشان در مقام مربی در اینجا حضور دارند. البته پنتاگون استثنائات بسیاری ایجاد کرد که این ادعا را توخالی کرد. مثلاً مجوز حمله هوایی به صورت کلی و همچنین عملیات های نیروهای ویژه برای مبارزه با هدفی مشخص از دشمن کماکان برقرار بود.

پس از خروج امریکا از عراق در سال ۲۰۱۱، ظهور دولت اسلامی در عراق و از هم پاشیدن ارتش این کشور، اوباما را مجبور به بازگشت مجدد به عراق کرد. اما او نمی خواست با بازگشت طالبان این اتفاق برای ارتش متزلزل افغانستان نیز رقم بخورد. اوباما می خواست وضعیتی ایجاد کند تا با عقب کشیدن امریکا، طالبان برای پایان دادن به مناقشه، تشویق به مذاکره و توافق با دولت افغانستان شود.

یک مانع دیگر نیز بر سر راه خروج بود. کرسی دیگر مثل سابق به امریکایی ها اعتماد نداشت. او توافقنامه امنیتی بین امریکا و افغانستان برای ماندن بخشی از نیروهای امریکایی در



▲
سپتامبر ۲۰۱۱، مراسم فارغ التحصیلی برای افسران زن ارتش افغانستان. ارتش توان دفاع از کشور را به تنهایی نداشت و گرفتار فساد و تنش های قومی بود.

افغانستان پس از سال ۲۰۱۴ را امضا نکرد. امریکایی ها می خواستند نیروهای اندکی را برای آموزش ارتش و همچنین عملیات های ضد تروریسم علیه القاعده نگه دارند، اما کرزی که مخالف حمله سربازان امریکایی به خانه های مردم بود، قبول نکرد. او همچنین به مقررات مصونیت امریکایی ها در افغانستان هم اعتراض داشت. کرزی تا روز آخر ریاست جمهوری زیر بار نرفت و امریکایی ها با وجود تهدید به خروج از افغانستان در صورت عدم امضای توافقنامه در افغانستان ماندند و مجبور شدند صبر کنند تا با روی کار آمدن دولت اشرف غنی، در سپتامبر ۲۰۱۴ این توافق امضا شود.

با وجود تدارک امریکا برای خروج کامل از افغانستان، عملیات ها شدت گرفت و اواخر سپتامبر ۲۰۱۵، طالبان پس از یک محاصره طولانی، قندوز، ششمین شهر بزرگ افغانستان را تصرف کرد. این خبر کشور را در بهت فروبرد. او با ما به منظور جلوگیری از تسخیر شهرهای بیشتر توسط طالبان، دستور توقف خروج تدریجی نیروها را داد و مأموریت آنها را به صورت نامحدود تمدید کرد. او با زیر پا گذاشتن وعده خود، اعلام کرد که ۵۵۰۰ نیروی امریکایی پس از اتمام ریاست جمهوری او در افغانستان می ماندند.

در سال ۲۰۱۶، با رشد سریع داعش در عراق و سوریه، آنها حتی تا پاکستان و افغانستان نیز گسترش پیدا کردند. مقامات نظامی امریکا اذعان کردند وابستگان محلی این گروه، بین ۱ تا ۳ هزار جنگجو و عمدتاً از بین اعضای سابق طالبان اند. کاخ سفید قوانین جدیدی تصویب کرد تا پنتاگون اجازه داشته باشد به مقرهای این گروه در افغانستان حمله کند. آنها مرکز عملیات خود را در استان های ننگرهار، در شرق افغانستان و در امتداد مرز پاکستان قرار داده بودند.

در طول سه
سال اول ریاست
جمهوری ترامپ،
سالانه ۱۱۳۴
غیر نظامی کشته
شدند که این آمار،
دو برابر میانگین
سالانه دهه قبل
بود

در همین حین، مقامات دولت اوباما به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه پایان جنگ و ایجاد ثبات در افغانستان، مذاکره دولت افغانستان برای صلح با طالبان است چون تلاش‌های قبلی برای شروع فرایند آشتی به جایی نرسیده بود، آنها با امید مجاب کردن رهبران طالبان به مذاکره، راهبرد نظامی خود را تغییر دادند. از این پس، طالبان دشمن تلقی نمی‌شد، بلکه صرفاً نیروی متخاصم بود؛ یعنی آمریکا به آنها حمله نمی‌کرد و صرفاً در حین دفاع یا در زمان نابودی ارتش افغانستان، نیروهای آمریکایی می‌توانستند با طالبان بجنگند. این اتفاق، کنگره را در بهت فروبرد. اما در مقابل، طالبان به خوبی در حال پیشرفت بود. آنها در سال ۲۰۱۶ بار دیگر قندوز را تصرف کردند، کابل را بارها بمباران کردند و کنترل بخش زیادی از هلمند را به دست گرفتند. نگرانی‌ها در واشنگتن درباره خطر سقوط سیاسی دولت افغانستان اوج گرفت. اوباما دوباره از قول خود برگشت و وقتی در ژانویه ۲۰۱۷ کاخ سفید را ترک می‌کرد، ۸۴۰۰ سرباز در افغانستان مانده بودند. لحن نظامیان آمریکایی تغییر کرده بود. ژنرال نیکلسون جونیور، فرمانده وقت نیروهای آمریکایی در افغانستان در مارس ۲۰۱۶ در سنا گفت: «ما در بن بست گیر کرده ایم!»

● بخش ششم؛ بن بست (۲۰۱۷-۲۰۲۰)

فصل نوزدهم نوبت ترامپ

سرانجام نوبت ترامپ رسید. او ۲۱ اوت ۲۰۱۷ به دانشکده تربیت نیروی وست پوینت رفت و با یک برنامه کپی شده از حضور اوباما با متنی شبیه متن سخنرانی او، حرف‌ها و نقدهای قبلی خودش به ادامه حضور در افغانستان را

نقض کرد. او در ابتدای خواست از افغانستان بیرون بیاید، اما ژنرال‌ها رأی او را زدند. مک مستر، مشاور امنیت ملی کاخ سفید که با جیمز ماتیس، وزیر دفاع و دانفورد، رئیس ستاد مشترک ارتش، ماه‌ها روی بازنگری راهبرد جنگ کار کرده بود، به افزایش نیروها و اعزام چند هزار نیرو به افغانستان اعتقاد داشت. آنها می‌ترسیدند در مدت زمان بازنگری راهبرد جنگ، ترامپ شخصاً فرایند پایان جنگ و خروج آمریکا از افغانستان را شروع کند. برنامه مک مستر ۴۵ میلیارد دلار هزینه داشت. او برای راضی کردن ترامپ، به او هشدار داد خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان ممکن است القاعده را به افغانستان برگرداند و حمله دیگری به آمریکا ترتیب بدهد. هیچ رئیس‌جمهوری نمی‌خواست خطر وقوع ۱۱ سپتامبر دیگری را به جان بخرد. آنها استدلال کردند اوباما با افزایش نیرو در مدت ۱۸ ماه، ناشی‌گری کرده و طالبان منتظر شد تا نیروهای آمریکایی از افغانستان خارج شوند تا کارش را مجدداً شروع کند. آنها به ترامپ توصیه کردند مثل اوباما نباشد و دستش را برای دشمن رو نکنند. عاقبت این مشاوره‌ها کار خودش کرد و ترامپ با اعزام چند هزار نیروی دیگر به افغانستان موافقت کرد. او همچنین در سخنرانی خود سیاست محرمانگی اطلاعات را اعلام کرد، اما در واقع این مردم آمریکا بودند که اطلاع کمتری از جزئیات جنگ پیدامی‌کردند.

ژنرال‌ها فهمیدند تا وقتی ترامپ رئیس‌جمهور است، باید با قدرت بیشتری صحبت کنند و لاف بزنند که راهبرد جنگی او موفق بوده است. ژنرال نیکلسون که قبلاً گفته بود به بن بست رسیدیم، در نشست‌های مطبوعاتی مختلفی که در کابل برگزار کرد، راهبرد



▲ ژنرال دوستم سرلیست
جنایتکاران افغان طبق گزارش
دیده بان حقوق بشر، همواره
به عنوان یکی از مهمترین
متحدين آمريکا مطرح بوده
است. او جانش را مديون کمک
سختاوتمندانه ژنرال های ایالات
متحده است.

ترامپ را اساساً متفاوت و تغییر زمین بازی عنوان کرد و گفت: «در راه پیروزی هستیم!» در عرض سه ماه ۵۶۰۰ نفر اعزام شدند و تعداد نیروها به ۱۴ هزار نفر رسید. ترامپ به ارتش اجازه داد تا عملیات های بمباران هوایی را تشدید کند. آنها از آمار پرتاب ۱۰۰ بمب و موشک در ماه در پایان دوره اوباما، به چیزی حدود ۷۳۶۲ بمب و موشک در سال ۲۰۱۸ رسیدند. تصمیمی که سبب کشتار بی سابقه غیرنظامیان در افغانستان شد. در طول سه سال اول ریاست جمهوری ترامپ، سالانه ۱۱۳۴ غیرنظامی کشته شدند که این آمار، دو برابر میانگین سالانه دهه قبل بود. ترامپ امیدوار بود این بمباران ها طالبان را برای مذاکره تحت فشار بگذارد.

پنتاگون در عملیات هوایی آوریل ۲۰۱۷، بزرگترین بمب خود را در شبکه ای از پناهگاه ها و تونل های دولت اسلامی در ننگرهار فرو ریخت، ترامپ با شلوغ سازی رسانه ای آن را بهترین عملیات دولت خود توصیف کرد، اما واقعیت چیز دیگری بود. در سپتامبر ۲۰۱۷، پنتاگون انتشار داده های مربوط به تلفات نیروهای امنیتی افغانستان را متوقف کرد چون دولت افغانستان می ترسید میزان بالای مرگ و میر نیروها، یعنی چیزی حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر در روز، مانع سر بازگیری و باعث تضعیف روحیه نیروها می شود.

همچنین بر اساس آمارهای امریکا، نیروهای طالبان به ۶۰ هزار نفر رسیده بود، در حالی که هفت سال قبل ۲۵ هزار نفر بیشتر نبودند. ارتش در این سال ها وضعیت افغانستان را بر اساس میزان تراکم جمعیت تحت تصرف هر گروه اعلام می کرد. در نوامبر ۲۰۱۷، این آمارها حاکی از این بود که ۶۴ درصد از جمعیت افغانستان در مناطق تحت کنترل دولت، ۲۴ درصد از جمعیت در مناطق محل مناقشه و ۱۲ درصد در مناطق تحت سلطه طالبان

امریکا در دو دهه پیش از ۹ میلیارد دلار صرف برنامه‌های بی‌فایده برای مبارزه با گسترش و تولید مواد مخدر در افغانستان کرد

بودند. برعکس پیش‌بینی‌ها، در سال ۲۰۱۸ با وخیم‌تر شدن اوضاع، ارتش تصمیم گرفت این معیار را به کلی کنار بگذارد. ژنرال نیکلسون، فرمانده جنگ، حالا اعلام کرد که ارتش شاخص دیگری را مورد بررسی قرار می‌دهد و آن میزان تمایل طالبان برای شرکت در مذاکرات صلح است.

با وجود بمباران‌ها، طالبان داشت پیشرفت می‌کرد. آنها کنترل ولایت غزنی را به دست گرفتند و پایگاه‌های نظامی دولت را در فاریاب و بغلان تصرف کردند. آنها با تثبیت جایگاه خود، علاقه کمتری به مذاکره نشان می‌دادند. در جولای ۲۰۱۸ یک آتش بس سه روزه بین دولت و طالبان برقرار شد که با وجود درخواست اشرف غنی، در ماه بعد تمدید نشد. اما فرماندهان پنتاگون از آن استفاده کردند و آن را نشانه پیشرفت نامیدند. چند هفته بعد و در سپتامبر، ماتیس امیدوارانه گفت: «در حال تلاش برای مذاکره و آشتی هستیم.» اما درست یک ماه بعد و در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۸، وقتی میلر، فرمانده جدید نیروهای آمریکایی در افغانستان از قندهار بازدید کرد، حین سوار شدن در هلیکوپتر، هدف حمله یک سرباز افغان قرار گرفت. در این حمله ژنرال عبدالرزاق فرمانده پلیس قندهار و رئیس اداره اطلاعات محلی عبدالمحیم کشته شدند و یکی از فرماندهان آمریکایی نیز به شدت مجروح شد، اما میلر جان سالم به در برد. وقتی این خبر درز کرد، طالبان مسئولیت حمله را قبول کرد و فیلمی منتشر کرد که نشان می‌داد ضارب که محافظ فرماندار بود، نیروی طالب بوده است. مقامات نظامی آمریکا مثل همیشه سعی کردند این خبر را کم اهمیت جلوه دهند.

فصل بیستم دولت مواد مخدر

در نوامبر ۲۰۱۷، آمریکا بار دیگر با ادعای ضربه زدن به منافع طالبان، عملیاتی با نام «طوفان آهنین» را طراحی کرد تا شبکه‌ای مخفی از آزمایشگاه‌های فرآوری تریاک که به گفته آنها برای طالبان ۲۰۰ میلیون دلار درآمد به همراه داشت را منهدم کند. پنتاگون با یک مانور تبلیغاتی سنگین و نمایش بمب افکن‌های دوربرد خود، سه هفته این مواضع را در هلمند بمباران کرد. آنها به خود افتخار می‌کردند که ۸۰ میلیون دلار از درآمد مواد مخدر برای تأمین مالی شورش را از بین برده‌اند. اما در واقعیت، تحلیل‌ها نشان می‌داد بسیاری از اهداف فقط ساختمان‌هایی متروکه بوده و بقیه نیز آزمایشگاه‌های موقتی برای بسته‌بندی‌های کوچک تریاک. پس از ۲۰۰ حمله، پنتاگون به این نتیجه رسید که این عملیات ائتلاف محض است.

در میان تمام جنگ‌ها، مبارزه با تریاک بی‌اثرترین آنها بود. آمریکا در دو دهه پیش از ۹ میلیارد دلار صرف برنامه‌های بی‌فایده برای مبارزه با گسترش و تولید مواد مخدر در افغانستان کرد. در حالی که بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۷ کشاورزان، بیش از چهار برابر قبل، زمین‌هایشان را به کشت خشخاش اختصاص دادند در همین دوره تولید صمغ تریاک، ماده اولیه هروئین سه برابر شد و از ۳۲۰۰ تن به ۹ هزار تن رسید. برداشت و تولید در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ کم شد، اما طبق اعلام سازمان ملل دلیل آن، مرتبط به عوامل بازار بود.

در تمام این سال‌ها بوش و ترامپ هر دو چماق به دست گرفتند و یکی با ویران کردن مزارع به کشاورزان آسیب زد و آنها را به دامن شورشیان فرستاد و دیگری نیز فرآوری کنندگان

سیستم قضایی
افغانستان،
هیچگاه
نمی‌توانست
با نظام قضایی
غیررسمی
افغانستان که بر
ارتباطات سیاسی،
وابستگی‌های
قبیله‌ای و رشوه
خواری‌های
گسترده متکی بود،
رقابت کند. پول
مواد مخدر، نظام
سیاسی را آلوده
کرده بود

تریاک را بمباران کرد، در حالی که یک شبه آزمایشگاه‌های جدید سراز خاک بیرون آوردند و تولید بی‌وقفه ادامه پیدا کرد. در این میان، دولت اوباما تلاش کرد تا کشاورزان را تشویق کند محصولات خود را تغییر دهند و به جای خشخاش، گندم، پسته و انار بکارند. دولت امریکا به کشاورزان هلمند بذر، کود و وام‌های کوچک داد و کارگران افغان را اجیر کرد تا خندق حفر کنند و شبکه نهرها را گسترش دهند. در حالی که این محصولات، نیاز به سردخانه داشت که با وجود شبکه برق نامطمئن افغانستان کار سختی بود. گزارش نظرسنجی‌های سازمان ملل نشان می‌داد این راهبرد کارساز بوده و کشت خشخاش در سال ۲۰۰۹ به پایین‌ترین میزان در چهار سال قبل رسیده و در ۲۰۱۰ نیز در همین سطح باقی ماند. اما این پیشرفت‌ها سرابی بیش نبود و در عالم واقع، عوامل دیگری مثل شرایط آب و هوایی و نوسان تقاضاهای بازار، ارقام را کاهش داده بود. دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل در ۲۰۱۰ به طور پنهانی اعتراف کرد کشاورزان در ارائه اطلاعات دوسال گذشته دروغ گفته‌اند. آمارهای جدید سازمان ملل نشان می‌داد در طول چهار سال بعد، رکورد تولید خشخاش شکسته و بیش از ۸۰ درصد افزایش یافته است. همچنین بازسازی نهرها و حفر خندق توسط امریکایی‌ها به افزایش تولید تریاک کمک بسیاری کرده است. امریکایی‌ها باز از تلاش دست نکشیدند. وزارت خارجه ده‌ها میلیون دلار را به صندوق اختصاص داد تا فرمانداران افغان، از آن برای از بین بردن مزارع خشخاش استفاده کنند. در سال ۲۰۱۰ واحد تکنگداران دریایی در هلمند، به کشاورزان نزدیک شهر مرجه پول می‌دادند تا کشت خشخاش را متوقف کنند، فکری که سال‌ها قبل بریتانیایی‌ها آن را اجرا کرده بودند و بی‌اعتباری‌اش را نشان داده بود. به گفته محمد احسان ضیاء، وزیر سابق کابینه و مسئول برنامه توسعه روستایی: «امریکایی‌ها فقط به خرج کردن پول اهمیت می‌دادند. مثلاً وام‌های کوچکی برای کشاورزان در نظر می‌گرفتند که یا با هزینه‌های سربراز بین می‌رفت و یا از جیب مشاوران کشاورزی خارجی سردمی آورد.» ارتش امریکا در افغانستان سالانه ده‌ها هزار کیلو تریاک را مصادره و معدوم می‌کرد، اما این کشفیات ۲ درصد تولید سالانه تریاک در افغانستان هم نبود. در کنار این، واشنگتن به افغانستان کمک کرده بود تا یک نظام قضایی را از پایه بنا کند؛ دادگاه و زندان بسازد و قضات و مأموران تعقیب تربیت کند؛ اما هیچ‌کدام نتیجه نداد چون این سیستم، هیچگاه نمی‌توانست با نظام قضایی غیررسمی افغانستان که بر ارتباطات سیاسی، وابستگی‌های قبیله‌ای و رشوه خواری‌های گسترده متکی بود، رقابت کند. پول مواد مخدر، نظام سیاسی را آلوده کرده بود و بازخواست از گردن کلفت‌ها تقریباً غیرممکن بود. در سال ۲۰۱۲ مأموران مبارزه با مواد مخدر افغانستان، حاجی لعل جان اسحاق زی، قاچاقچی تریاک را دستگیر کردند. او شبکه بزرگی در هلمند و قندهار اداره می‌کرد. او مدت‌ها تحت حمایت احمدولی کرزی برادر ناتنی رئیس‌جمهور فعالیت می‌کرد. او تا روز ترور کرزی، پوشش امنیتی داشت. اما بعد از آن، دولت اوباما او را تحت تحریم قرار داد و پس از دستگیری، دادگاه او را به ۲۰ سال زندان محکوم کرد. اما او بارشوه بسیار، محل زندان خود را از کابل به قندهار تغییر داد و در نهایت پس از یکسال، بارشوه به مقامات دادگاه محلی، توانست آزادی خود را بخرد و به پاکستان فرار کند.

عدم تمایل دولت و نظام سیاسی افغانستان نسبت به مجازات قاچاقچیان بانفوذ، امریکایی‌ها را عصبانی می‌کرد. آنها نمی‌توانستند این قاچاقچیان را هدف قرار دهند،

طالبان در مذاکرات، خواستار آزادی رهبران خود از گوانتانامو بود و برای نقد کردن خواسته‌اش، یک امتیاز مهم در دست داشت؛ یک اسیر جنگی امریکایی

مگر آنکه شواهد محکمی وجود داشت که نشان می‌داد آنها تهدید مستقیمی برای امریکایی‌ها هستند. همچنین مقامات ایالات متحده به علت نبود معاهده استرداد، نمی‌توانستند این قاچاقچیان را برای محاکمه به امریکا ببرند. در موارد معدودی هم که این کار را کردند، اتفاقات بدی افتاد. آنها در ۲۰۰۸ یک قاچاقچی به نام حاجی جمعه‌خان را به جاکارتا کشاندند و با هماهنگی دولت اندونزی، او دستگیر و به امریکا برده شد. هیأت منصفه پس از آنکه او را به اتهام فروش مقادیر زیادی مواد مخدر به قصد حمایت از طالبان محکوم کرد، دادگاه متوجه شد که او خبرچین و حقوق بگیر سیا بوده است. پرونده مختومه شد و او بدون دادگاه، پس از ده سال زندان در ۲۰۱۸ آزاد شد.

فصل بیست و یکم مذاکره با طالبان

در فوریه و مارس ۲۰۱۹ یک هیأت از طالبان به قطر آمد و سرانجام آنها در مقابل دشمن دیرینه خود پشت میز نشستند. در وسط صف هیأت امریکایی، ژنرال اسکات میلر نشسته بود که طالبان چندماه قبل قصد ترور او را داشت. همچنین پنج نفر از اعضای ترکیب طالبان، کسانی بودند که امریکا آنها را دوازده سال بدون محاکمه در زندان گوانتانامو زندانی کرده بود و در سال ۲۰۱۴ و در فرایند مبادله آزاد شده بودند. اما چگونه این اتفاق افتاد؟

امریکایی‌ها فرصت‌های متعددی را برای مذاکره با طالبان از دست دادند. یک بار در سال ۲۰۰۱ و گردهمایی بُن این فرصت را از دست دادند؛ بار دیگر بعد از پیروزی کرزای در ۲۰۰۴ و انتخاباتی که ۸ میلیون نفر در آن شرکت کردند. آن موقع، ارتش برنامه‌ای تحت عنوان «تقویت صلح» برای ترغیب جنگجویان طالبان به صلح تنظیم کرده بود. اما آنها نتوانستند هیچ یک از بازیگران واقعاً کلیدی را جذب این برنامه کنند. پس از روی کار آمدن اوباما، او گفت: «تلاش خواهد کرد با طالبان ارتباط برقرار کند و بدون مصالحه با دشمنان سابق، هیچ صلحی وجود نخواهد داشت!» اما آنها صراحتاً فرماندهان و ملاهای طالبان را کنار گذاشتند و آنان را آشتی‌ناپذیر دانستند و گفتند: «برای آنها فقط گزینه تسلیم یا مرگ وجود دارد.»

مقامات امریکا با برنامه آشتی با سربازان پیاده‌نظام طالبان، با این ایده که نیروهای خرد و میانی آنها را جذب کنند و نیروهای سطح بالا و فرماندهان آنها را منزوی و تسلیم کنند، شروع به فعالیت کردند. اما این برنامه غیرمنطقی، هیچ نتیجه‌ای دربرداشت. امریکایی‌ها نه شناختی از انگیزه‌های طالبان در جنگ داشتند و نه شناختی از مردم افغانستان که بخش عمده‌ای از آنها پشتون بودند و به دلیل اشتراکات قومی و اعتقادات مذهبی از جهاد طالبان در برابر سربازان بیگانه‌ای که از ایالات متحده و اروپا آمده بودند، حمایت می‌کردند. معدودی از افراد دولت اوباما مثل هالبروک و برنت رابین، کارشناس دانشگاهی امور افغانستان، با مذاکره با طالبان موافق بودند. در طرف دیگر، هیلاری کلینتون که می‌خواست در دور بعدی نامزد ریاست جمهوری شود، به دلیل ترس از بین رفتن حقوق بشر و خصوصاً حقوق زنان بعد از توافق، به مذاکره با طالبان تن نداد.

امریکا نمی‌خواست اقتدار دولت افغانستان تضعیف شود، لذا خودش رأساً اقدام به مذاکره با طالبان نمی‌کرد. به همین خاطر کرزای در سال ۲۰۱۰ برای هماهنگی با مقامات ارشد طالبان، شورای عالی صلح افغانستان را تأسیس کرد. اما مقامات دولتی انگیزه



▲
جولای ۲۰۲۰، پس از دود دهه
مبارزه با طالبان، این گروه نه
تنها از بین نرفت بلکه با قدرت
میدانی خود آمریکا را به میز
مذاکره و در نهایت تسلیم و
خروج کشاند.

چندانی برای مذاکراتی که ضمن آن طالبان به عنوان یک جنبش سیاسی به رسمیت شناخته شود، نداشتند. طالبان هم نمی خواست به کرزای مشروعیت ببخشد، چون او را دست نشانده خارجی ها می دانست و مذاکره را تا خروج نیروهای خارجی رد کرد. همچنین پس از آنکه برهان الدین ربانی، رئیس سابق ائتلاف شمال و از مخالفان طالبان، مسئولیت شورای عالی صلح را به عهده گرفت، در سپتامبر ۲۰۱۱ در جلسه ای توسط یکی از اعضای طالبان که ادعای کرد پیامی از طرف رهبر طالبان برای او دارد، ترور شد. در ژانویه ۲۰۱۲ قطر با حمایت امریکا به طالبان اجازه داد تا در دوحه برای خودش دفتر سیاسی باز کند، تا امکان مذاکره در کشوری بی طرف فراهم باشد. اما قبل از آن، طالبان گفت وگوهای اولیه را به تعلیق درآورد و امریکایی ها را به نقض توافق برای آزادی زندانیان طالبان در گوانتانامو متهم کرد. کرزای به قطر به عنوان طرف پشتیبان در مذاکرات اطمینانی نداشت. اما سرانجام طالبان در ژوئن ۲۰۱۳ دفتر خود را با نام «امارت اسلامی افغانستان» افتتاح کرد؛ اتفاقی که کرزای با آن بشدت مخالفت کرد و آن را تلاش طالبان برای به رسمیت شناخته شدن خواند؛ او مذاکرات را متوقف کرد.

طالبان در مذاکرات، خواستار آزادی رهبران خود از گوانتانامو بود و برای نقد کردن خواسته اش، یک امتیاز مهم در دست داشت؛ یک اسیر جنگی امریکایی که در سال ۲۰۰۹ در شرق افغانستان گرفته بود. سرانجام در یک دوره مذاکرات مشقت بار با میانجیگری قطر، در مه ۲۰۱۴ دولت او با ما با آزادی پنج رهبر طالبان از زندان گوانتانامو، با طالبان به توافق رسید؛ توافقی که دولت آن را یک پیروزی ناامید و امیدوار بود سبب مذاکرات بیشتر

شود، اما آزادی رهبران طالبان سبب انتقادات گسترده از دولت اوباما در رسانه‌های آمریکا و کنگره شد. واکنش‌های تند سیاسی، امکان هرگونه روابط حسنه بیشتر را در دوره اوباما از بین برد.

پس از چهار سال جنگ بی‌ثمر دیگر، اشرف غنی پیشنهاد برگزاری یک مذاکرات بی‌قید و شرط را داد و اظهار تمایل کرد که طالبان را به عنوان یک حزب سیاسی به رسمیت بشناسد. طالبان قبول نکرد و همچنان بر مذاکره مستقیم با آمریکا و خروج کامل نیروهای خارجی تأکید کرد. چهارده ماه بعد و به مناسبت پایان ماه رمضان، غنی گفت که به صورت یک طرفه آتش‌بس را رعایت خواهد کرد و طالبان هم با آتش‌بس ۳ روزه موافقت کرد. دولت ترامپ سعی کرد از فرصت استفاده کند و اجازه گفت‌وگوهای مستقیم را در بالاترین سطح صادر کرد. در ژوئیه ۲۰۱۸ آلایس ولز دیپلمات ارشد آمریکایی و معاون پمپئو، نشست‌های مقدماتی را با رهبران طالبان در قطر برگزار کرد و به عنوان امتیازی انحصاری، به مقامات دولت غنی اجازه شرکت در این نشست داده نشد.

دولت ترامپ به سرعت زلمی خلیل‌زاد، دیپلمات کهنه‌کار را فراخواند تا مذاکرات با طالبان را رهبری کند. بدین ترتیب او در ماه اکتبر با طالبان دیدار کرد. چند روز بعد او دولت پاکستان را مجاب کرد تا ملا عبدالغنی برادر را از زندان آزاد کند. طی چند ماه طرفین چند دور مذاکره کردند؛ در عرض یک سال، توافق محتمل بود. اما در سپتامبر ۲۰۱۹ توافق از هم پاشید. ترامپ مخفیانه رهبران طالبان را به کمپ دیوید دعوت کرد و غنی هم قرار بود به عنوان شاهد در جلسه حضور داشته باشد؛ اما هم غنی و هم طالبان به دلیل آنکه قرار بود از جلسه عکس گرفته شود، از حضور خودداری کردند. خبر درز کرد و اعضای کنگره برای دعوت از رهبر یک گروه تروریستی به آمریکا با ناباوری واکنش نشان دادند. ترامپ دعوت را لغو کرد و گفت: «گفت‌وگو با طالبان مرده است!»

پس از خوابیدن غوغا، خلیل‌زاد در ۲۹ فوریه دوباره مذاکرات را در قطر از سر گرفت و سرانجام توافق حاصل شد. آمریکا قول داد به صورت مرحله‌ای، تا ماه مه همه نیروهایش را از افغانستان خارج کند و برای آزادی ۵ هزار زندانی طالبان، به دولت افغانستان فشار بیاورد؛ طالبان هم تعهد داد مذاکرات مستقیم با غنی را شروع کند و تضمین داد که از افغانستان برای حمله به آمریکا استفاده نخواهد کرد.

پس از چند ماه مجادله، نمایندگان دولت افغانستان و طالبان در یک نشست بی‌نتیجه در قطر دیدار کردند، در حالی که طالبان در حال به دست آوردن برتری نظامی بود. پنتاگون می‌خواست ترامپ را مجبور به تعویق خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان کند، اما پس از شکست ترامپ در دور دوم، او به ارتش دستور داد تا ژانویه ۲۰۲۱ نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان به ۲۵۰۰ نفر برسد.

پس از ریاست جمهوری بایدن، او در معرض تصمیم خطیری بود؛ به جنگی بدون پیروزی پایان بدهد و با سقوط دولت افغانستان، به دومین ابرقدرتی تبدیل شود که در یک نسل در افغانستان شکست خورده بود؟ یا به جنگی بی‌پایان ادامه دهد؟ او به مدت سه ماه تلاش کرد تا طالبان و دولت را به مذاکره ترغیب کند. اما این تلاش‌ها حاصل چندانی نداشت. نهایتاً در ۱۴ آوریل، بایدن تصمیم خود را اعلام کرد: «تمام نیروهای آمریکایی تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱ باید از افغانستان خارج می‌شوند.»

پی‌نوشت:

1- The Afghanistan Papers: A Secret History of the War

همسایه شرقی

۲۱۲ شماره چهارم • تیرمرداد ۱۴۰۲